



۹۲
بهار
۱۳۸۷

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مهر خورشید بر لبه های سحر بود و روح سحر بر لبه های مهر

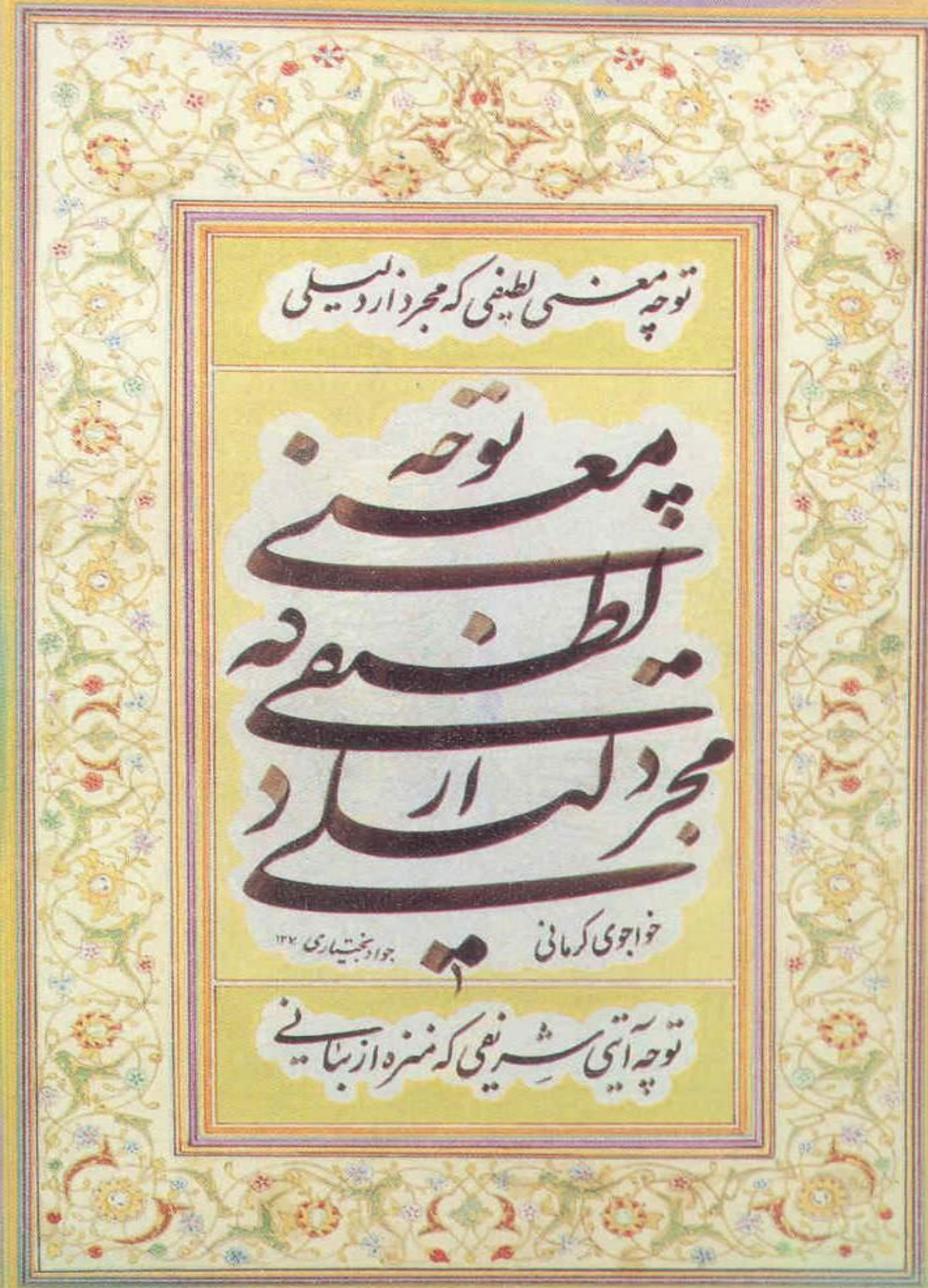
دوش وقت سحر از غصه نجاتم داد
و نذر آن طلعت شب آب حیاتم داد
بچو در از شمشیر بر تو دادم که روند
باده از جام قلی صفتاتم دادند

چو بارگشت سوی دیوار از غصه
آن شب شد که آن دیوارم دادند
بعد از این ایام آن بزم صفت حال
که در آنجا نیز از غصه نجاتم دادند
من اگر کاره کشتم و نوشتم چه
مشق بودم همیشه بر نگاشتم دادند

بخت از زدن بر تو دین دست ا
که بیان جوهرت سحر شایسته بود
این میشد و دیگر خوشترم سینه
هر چه سببست که آن شایسته بود
بت خاطر از غصه نجاتم دادند
کزین غم از غصه نجاتم دادند

خواهر سحر از مهر

گنجینه دانش



بیتی از خواجوی کرمانی به خط آقای جواد بختیاری
خوشنویس برجسته معاصر



۹۲

بهار

۱۳۸۷

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

مدیر مسؤول و سردبیر: سید مرتضی صاحب فصول

مدیر: سید مرتضی موسوی

محمدعباس بلتستانی

حروف چین:

آرمی پریس (اسلام آباد)

چاپخانه:

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

دکتر کلثوم ابوالبشر

استاد دانشگاه داکا

دکتر نعمت الله ایران زاده

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر محمد حسین تسیحی

پژوهشگر و فهرست نگار

دکتر ساجد الله تفهیمی

استاد دانشگاه کراچی

دکتر احمد تمیم داری

دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر محمد مهدی توسلی

استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

اکبر ثبوت

پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی

دکتر رضا مصطفوی

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر ابوالقاسم رادفر

استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر سید سراج الدین

دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر سلطان الطاف علی

استاد دانشکده دولتی کویته

دکتر محمد صدیق شبلی

استاد دانشگاه علامه اقبال

دکتر صغری بانو شکفته

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر امیر حسن عابدی

استاد ممتاز دانشگاه دهلی

دکتر محمود عابدی

استاد دانشگاه تربیت معلم

دکتر عارف نوشاهی

دانشیار دانشکده گوردن

دکتر گوهر نوشاهی

استاد زبان و ادب اردو

دکتر گل حسن لغاری

استاد دانشکده دولتی تندوجام

دکتر معین نظامی

دانشیار دانشگاه پنجاب

دکتر مهر نور محمد خان

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر سید علیرضا نقوی

استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

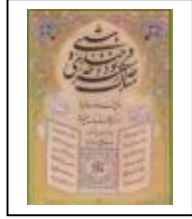
مرتضی علی بلتستانی

طراحی مجله الکترونیکی

حمید نوروزی

مدیر اجرایی مجله الکترونیکی

روی جلد :
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
وندرآن ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند



«حافظ شیرازی»
پدید آورنده : استاد بختیاری

یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی ، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویس» و «کتابنامه» باشند.
 - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

فصلنامه دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجله علمی پژوهشی شناخته می شود.

* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانه ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

Email : daneshper@yahoo.com

<http://ipips.ir>

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

فهرست مطالب

- سخن دانش
معرفی نسخه خطی
- ۵
-
- ۹ • قدیمی ترین نسخه خطی طبقات اکبری
تألیف خواجه نظام الدین به کوشش دکتر خلیق احمد نظامی

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژه امیر حسن و امیر خسرو

- امیر حسن سجزی شخصیتی که از نو باید شناخت
 - سهم فواید الفوآد در گسترش ادبیات ملفوظ
 - بررسی و ارزیابی ویژگیهای شعر امیر حسن سجزی
 - مثنوی عشق نامه امیر حسن علاء سجزی
 - وصف در غزلیات امیر خسرو
 - اوزان غزلیات امیر خسرو
- پرفسور دکتر صغری بانو شکفته ۱۵
- دکتر رضا مصطفوی سبزواری ۲۵
- سید مرتضی موسوی ۳۷
- دکتر سیده چاند بی بی ۴۳
- دکتر مهوش واحد دوست ۵۳
- صفدر حسین میرزا ۶۱

اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژه ادب فارسی در شبه قاره

- دیرینگی و جاودانگی پیوندهای فرهنگی ایران و شبه قاره
 - زبان و ادبیات فارسی در دوره کلهورا
 - ترویج زبان فارسی میان عموم مردم پاکستان از طریق تصوف
- عیسی کریمی ۷۷
- دکتر قاسم صافی ۱۲۹
- دکتر شاهد چوهدری ۱۳۹

اندیشه و اندیشمندان (۳)

- روزه و رمضان از دیدگاه شعرای فارسی
 - فردوسی خداوندگار حماسه و خرد
- دکتر سید حمید رضا علوی ۱۴۹
- سید افسر علیشاه ۱۶۹

- تاریخچه مینیاتور در ایران
- ترجمه های « رباعیات عمر خیام »
- دکتر محمد بقایی ماکان ۱۷۵
- به زبان چینی
- علی محمد سابقی ۱۸۵

ادب امروز ایران

- داستان : مدیر مدرسه
- شعر: سلمان هراتی، عبدالجبار کاکایی، سعید یوسف نیا، سهیل محمودی، ۲۰۶
- علیرضا قزوه ، حسن نیکبخت، همایون علیدوستی
- جلال آل احمد ۱۹۹

فارسی شبه قاره

- دستورات ، سازمانها و نوآوری های متصوفان دکتر مهر النساء م. خان ۲۱۱

شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۱۹ - ۲۲۸

دکتر سید وحید اشرف ، دکتر معین نظامی ، دکتر علی کمیل قزلباش ، جاوید اقبال قزلباش ،
 دکتر محمود احمد غازی ، دکتر اخلاق احمد آهن ، غلام رسول آصف ، دکتر محمد حسین تسییحی،خواجه
 منظر حسن منظر ، دکتر اسلم انصاری ، دکتر رئیس احمد نعمانی ، عظمی زرین نازیه، صدیق تأثیر ،
 دکتر خیال امروهوی ، دکتر فائزه زهرا میرزا ، دکتر رشیده حسن ، سید سلمان رضوی ،

گزارش و پژوهش

- ده سال اقبال شناسی در ایران (۲۰۰۵ - ۱۹۹۵م) دکتر تحسین فراقی ۲۳۱
- کتابهای تازه سید مرتضی موسوی ۲۵۷

نامه ها

- پاسخ به نامه ها دفتر دانش ۲۶۷

۱-10 Abstracts of Contents in English **چکیده مطالب به انگلیسی**

A Glimpse of Contents of this issue Syed Murtaza Moosvi

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن دانش

زبان مجموعهٔ الفاظی است که اندیشه‌های درون را از طریق دهان برای دیگران شرح می‌دهد. اندیشه‌های درونی از عقیده‌ها، آرمان‌ها، رسوم، نظام ارزشی، دانسته‌های تاریخی، احساسات و عواطف، نگرش‌های کلی و در یک کلام «فرهنگ» صاحبش شکل می‌یابد. بنابراین می‌توان گفت زبان بیانگر فرهنگ بشری است.

زبان فارسی با قدمتی نزدیک به سه هزارسال نمایندهٔ بخشی از تمدن و فرهنگ بشری است که از مشرق‌زمین برخاسته است. این زبان فراتر از مرزهای جغرافیایی کنونی، زمانی مردم بخش قابل توجهی از آسیا را خویشاوند ساخته بوده است، که آنان دوران‌های طلایی را در تاریخ خود از آن به‌خاطر آورده و هنوز به آن افتخار می‌نمایند. کمالین که فارسی از آن پس نیز پیوسته قامتی افراشته و نامی پُر آوازه داشته است. این در حالی است که تمدن‌های برخاسته از زبان‌های رقیب فارسی دیری است که به خاموشی گراییده‌اند و دیگر کسی چندان به آن نمی‌بالد.

در جهان پُرغوای امروز، که عناوین جدیدی دهان‌ها را پُر می‌کند و زرق و برقش چشم‌ها را می‌رباید، افتخار به زبان فارسی، تعصب به تاریخ گذشتگان یا ملیتی خاص نیست (به ویژه آن که بسیار تاریخ‌ها و ملیت‌های دیگر که بی‌رونق و خاموش به کناری افتاده‌اند). بلکه این کار ارج نهادن براندیشه‌هایی استوار و دیرینه است که در طول تاریخ و عرض جغرافیا اندیشمندانی را زاده است که هر یک پشتوانهٔ کاروان تمدن امروز و نشان دهندهٔ جهت‌های روشن به سوی پیشرفت و آینده‌ای درخشان بوده‌اند.

زبان فارسی زبان یک قوم یا حتی یک ملت نیست، که میراث مشترک اندیشه‌ورزی بخش وسیعی از ملل مشرق‌زمین در طی هزاره‌هاست. میراثی که دربردارندهٔ غنی‌ترین گونه‌های اندیشهٔ فلسفی، عرفانی، زیبایی‌شناسی، سنن، آداب و رسوم ماندگار انسانی است، تاریخ ملت‌هاست، شکوه توانایی انسان در بُروز احساسات و افکار از طریق شعر و کلام شاعرانه است. بیان والای عشق‌ورزی عارفانه است. بخش مهمی از تلاش بشریت در حرکت خود به سوی انسان شدن می‌باشد.

از این جهت می‌توان گفت این زبان گنجینه‌ای است که به همه بشریت تعلق دارد. و در این میان اقوامی که فارسی بر بستر زندگی آنان رویده و بالیده است بر آن تقدّم دارند: خطّه وسیعی، از آن‌جا که روزی خراسان بزرگ نامیده می‌شده و تا درون مرزهای چین کنونی گسترش داشته تا آسیای صغیر و ترکیه، و از منتهی‌الیه شبه قاره تا کرانه‌های دور خلیج فارس...

اگر چنین باشد نگاه‌بانی از چنان گنج گران‌بهرائی محتاج عزمی سراسری و فراگیرست. همهٔ مردمانی که به‌گونه‌ای از ذخائر آن بهره‌جسته و می‌جویند، باید در مقابل امواج کوبندهٔ مهاجم، از آن حراست نمایند تا این پشتوانه بتواند همچنان زنده و پویا، تمدن بشر را تغذیه کند. هرگاه یکی از ما نسبت به این مهم احساس مسئولیت درخوری به‌عمل نیاورد در عمل دارائی‌های معنوی خویش را در معرض تاراج قرار داده‌است.

امروزه فارسی ثروتی است که هر قوم و گروهی چه در هند و پاکستان و افغانستان و چه در تاجیکستان و ایران و تمامی آسیای میانه و ترکیه خود را از آن محروم نماید، به واقع به خود جفا کرده و خویشتن را از هویت فرهنگی و تاریخی خویش بی‌بهره ساخته است. در مقابل شایسته است هرکس سهم پدران خویش را در شکل‌گیری این گنجینه پاسداری نموده و از این طریق هویت، تاریخ و افتخارات خویش را پاس دارد.

کوتاه‌سخن آن که موضوع حفظ و گسترش زبان فارسی که بلندترین هدف کاروانی است که افکارشان در فصل‌نامهٔ دانش نمودار است، نه به عنوان تنها یک زبان کهن و یا گویش ملتی خاص، بلکه به مثابهٔ پاسداری از یک شیوهٔ نگرش به حیات انسانی و جلوه‌های آن در حوزهٔ فرهنگ، تمدن و علوم انسانی باید مورد توجه عموم فرزندان آن قرار گیرد. همگان باید دریابند که برچیده شدن سفرهٔ این زبان، رسوخ فرسودگی و پوسیدگی در پایه‌های پُل ارتباطی آنان با هویت و تاریخ و فرهنگ خود و در نتیجه ناچار کردن نسل‌های بعد به فرزندخواندگی بیگانگان است؛ و چیزی تلخ‌تر از آن نیست که اشراف زاده‌ای به درپوزگی افتد.

سردبیر



معرفی نسخه های خطی

تالیف : خواجه نظام الدین احمد

به کوشش : دکتر خلیق احمد نظامی^۱

برگردان : دکتر سید حسن عباس^۲

قدیمی ترین نسخه خطی « طبقات اکبری »

اشاره:

در این گفتار کهن ترین نسخه خطی طبقات اکبری موجود در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره معرفی شده و به این موضوع اشاره گردیده که نسخه های خطی که طی یک قرن ونیم اخیر در لکهنو و کلکته برای چاپ سنگی یا حروفچینی این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است، نه فقط قدیمتر نبوده بلکه از حیث علمی - پژوهشی معتبر هم نبوده است . بنابراین اگر موسسه پژوهشی ای آهنگ چاپ مجدد داشته باشد، می تواند از نسخه خطی معرفی شده علیگره سود بجوید.

طبقات اکبری ، تصنیف خواجه نظام الدین احمد بخشی مورخ شهیر عهد اکبری است که قدیمی ترین نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره محفوظ است.

خواجه نظام الدین متعلق به یک خانواده معروف و ذی اثر هرات بود. در نیاکانش « پیر هری » یعنی خواجه عبدالله انصاری (م ۱۰۸۸ هـ) شخصیتی بسیار مهم بود که سلسله معتقدین وی تا دور پراکنده اند. خواجه محمد مقیم پدر خواجه نظام الدین ، در عهد بابر ، به هند آمد و با راستکاری

۱ - علیگره - هند

۲ - گروه فارسی دانشگاه هندوی بنارس.

و وفاشعاری خود ، در دربار مغول جایگاه ویژه ای به دست آورد. پس از شکست چوسه، در میان اندک ملازمان با وفا که با همایون مانده بودند یکی محمد مقیم بود. بر اساس همین ارتباط قدیمی با خانواه مغول ، اکبر نیز وی را قدردانی می کرد.

خواجه نظام الدین چهار سال پیش از تخت نشینی اکبر در آگره متولد شد و با رسیدن به سن رشد در لشکر شاهی ملازم گشت . در بیست و نهمین سال جلوس اکبر ، وی بخشی گجرات تعیین شد. هشت سال آنجا بود و خدمات شایانی انجام داد و اکبر وی را از بخشی گری یک استان به سمت بخشی کلّ سلطنت مقرر ساخت. سرانجام در ۱۵۹۴م که سنّ او بیش از ۴۵ سال نبود، در پی یک بیماری مرگزائی که در لشکر او شیوع یافت، به ناگاه جان سپرد. نعش وی را به لاهور آورده ، سپرد خاک کردند. اکبر نیز از این حادثه ناگهانی بسیار غمزده شد چنانکه ابوالفضل نوشته است :

شهریار پایه شناس لختی دل بگرفت و از الهی درگاه آمرزش خواست ، آشنا و بیگانه به افسوس برخاست و راستی به سوگواری نشست ^۱ « طبقات اکبری » یا « طبقات اکبر شاهی » تاریخ عمومی هند است که حاوی اطلاعات و واقعیات از ورود مسلمانان تا سی و هشتمین سال جلوس اکبر (سال ۱۵۹۴ م) می باشد. نظر ایلویت این است که این اولین اثر در تاریخ عمومی است که ترتیب آن در قالب تازه نگاشته شده و در آن از تاریخ کشورهای دیگر آسیا صرف نظر شده و فقط از تاریخ هند بحث به میان آمده است.

معاصرین و متأخرین هر دو از این کتاب استفاده نموده اند به ویژه ملا عبدالقادر بدایونی و فرشته در تألیف و تصنیف و ترتیب تاریخهای خود از «طبقات اکبری» بهره هایی برده اند. عبدالباقی نهایندی می گوید :

۱ - اکبر نامه ، جلد سوم ، ص ۶۵۵.

« نظام الدین احمد بخشی » مؤلف طبقات اکبری طبقات را جامع احوال مجموع سلاطین سابق و حال این ممالک نموده و الحق زحمت بسیار کشیده و بقدر مقدور در تحقیق حال هر یک کوشیده^۱

نظام الدین بسیاری از مآخذ را استفاده کرده که اکنون نادر و نایاب اند و برخی از آنها اخیراً دستیاب شده اند. از میان آنها «فتوحات فیروز شاهی»، «فتوح السلاطین» و «تاریخ محمدی» و غیره اند که پیش از او مورخ دیگری آنها را مورد استفاده قرار نداده بود. او بود که درباره نوعیت اصلی «فتوحات فیروز شاهی» نخستین بار اطلاع داده بود.

نظریه تاریخ خواجه نظام الدین بخشی با نظریه دو هم عصر وی، ابوالفضل و ملا عبدالقادر، بسیار مختلف بود. او در بررسی وقایع تاریخی، گرفتار شدن به احساسات شخصی را خوب نمیدانست. او مانند ابوالفضل، در مدح سرایی اکبر به راه مبالغه نرفته و همچنین مثل عبدالقادر بدایونی سعی نکرده که او را هدف ملامت قرار دهد. او واقعیات را به ترتیب تاریخی آورده است و هیچ نقطه نظر ارائه نکرده است در نتیجه آن، صداقت گفته هایش، مسلم است هرچند شیوه بیان، چون بسیار ساده، بی جان شده است.

نسخه های خطی طبقات اکبری، در کتابخانه های هند و اروپا موجود است. پرفسور استوری^۲ فهرستی از آن آورده است ولی بیشتر نسخه ها یا ناقص اند یا قرن ها بعد از نسخه مورد بحث، کتابت شده اند. نسخه علیگره نه فقط از همه کامل تر است بلکه از همه قدیمی تر نیز هست. این نسخه را در زمانه حیات مصنف یعنی در ۱۰۰۳ هـ / ۹۵ - ۱۵۹۴ م عبدالحمی قریشی آماده ساخته بود.

«طبقات اکبری» دو بار (در ۱۸۷۰ و ۱۸۷۵ م) در مطبع نولکشور در لکهنو به زیور طبع آراسته شده بود. در ۱۹۱۳ م از طرف انجمن آسیایی بنگال

۱ - مآثر رحیمی، جلد اول، ص ۶۸.

۲ - C.A.Storey : Persian Literature p. 434 - 435.

حروفچینی و انتشار یافت. بقول مصحح آن آقای B.De ، او در آماده ساختن نسخه چاپی خود ، علاوه بر چاپ لکهنو ، از سه نسخه خطی نیز استفاده کرده بود. در میان این نسخه ها ، دو نسخه از ملکیت انجمن آسیایی بنگال و یک نسخه از کتاب خانه نواب مرشد آباد بود. چاپ آقای B.De را از چاپ سنگی نولکشور نمیتوان به هیچ وجه بهتر قلمداد کرد. مطبع منشی نولکشور طبق مقدر و وسایل خود ، یک نسخه را با صحت و دقت تمام چاپ کرده بود و آقای B.De با کمک سه نسخه خطی ، نسخه خود را تهیه کرده، باز هم تعجب است که هیچ جا، آوردن اختلاف نسخ را ضروری ندانسته . در چاپ وی نه فقط در نام های اشخاص و اماکن به کثرت اشتباهاتی دیده می شود بلکه در جاهای متعدد ، عبارت هم دگرگون شده است. ضروری است که با استفاده از نسخه خطی علیگره ، نسخه جدیدی از طبقات اکبری، آماده شود^۱

- ۱- 'Uṅg' - āīz - ā: مشتمل بر یک مقدمه و نه طبقه و یک خاتمه .
مقدمه در احوال غزنویان . طبقات در احوال سلاطین : دهلی ، دکن ، گجرات ، مالوه ، جونپور ، سند ، کشمیر و ملتان . خاتمه : در ذکر بعضی خصوصیات هندوستان و سخنان متفرقه .
آغاز : سپاس رفعت اساس پادشاه حقیقی را سزد...
- علاوه بر دو چاپ مطبع منشی نولکشور ، در کلکته چاپهای زیر صورت گرفته بود .
مشتمل بر مقدمه و طبقه دهلی
 - کلکته ، مطبع بیست مشن ، باهتمام ایشیاتک سوسایتی بنگال ، ۱۹۲۷م ، ج + ۳۵۲ص .
از ذکر جلوس بابر تا وقایع سال ۳۸ الهی (- ۱۰۰۱ هـ) با ذکر علما و امرا و مشایخ و شعرای روزگار اکبر .
 - کلکته ، مطبع بیست مشن ، ایشیاتک سوسایتی بنگال ، به تصحیح آقای B.De ۲۸ + ۵۲۰ ص .
 - از طبقه سلاطین دکن تا آخر کلکته ، مطبع بیست مشن ، ایشیاتک سوسایتی بنگال ، به تصحیح آقای B.De و محمد هدایت حسین ، ۱۹۳۵م ، ۸ + ۵۴۶ ص .
رک به - عارف نوشاهی : فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش ، جلد اول ، ص ۹۲۰ .
- ترجم : * جلد اول و قسمتی از جلد دوم (تا ظهور بابر) توسط آقای B.De به انگلیسی ترجمه و به سال ۱۹۱۳ و ۱۹۲۷م در کلکته چاپ شده است .
** قسمتی از طبقات اکبری (مربوط به دوره اکبر شاه) توسط پرفسور داوسن ترجمه و چاپ شده است .
رک به - آفتاب اصغر : تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۱۴۷ .
برای نسخه های خطی رک ب : فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تالیف : احمد منزوی جلد ۱۰ ، ص ۳۹۷ - ۳۹۹ [مترجم]

انديشه و انديشمندان (۱)

ويژه امير حسن

و امير خسرو

امیر حسن سجزی ، شخصیتی که از نو باید شناخت^۲

چکیده:

بر طبق گزارش اغلب مورخان و تذکره نویسان نجم الدین حسن سجزی در سال ۶۵۲ هجری قمری چشم به جهان گشود. وی در رشتهٔ مودت ، دوستی و برادری با امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ هـ . ق) و حلقهٔ ارادت شیخ نظام الدین اولیاء وابستگی هایی استوار داشت. در عین حال از این که سنین جوانی امیر حسن با سالهای کهولت شیخ اجل سعدی معاصر بود و مردم فارسی دوست شبه قاره از علاقه مندان آثار سعدی بوده اند ، او در حین حیات خود ملقب به « سعدی هند » گردیده بود. در باب احوال و آثار او از گفته های صاحبان تاریخ فیروز شاهی ، سیرالاولیاء، سیر العارفین ، تاریخ فرشته ، اخبار الاخیار ، تذکرهٔ بهارستان و سایر آثار علمی اقتباس و استناد شده است . از آثار وی کلیات و فوائد الفواد – مجموعهٔ ملفوظات شیخ نظام الدین اولیا، بیش از همه مورد توجه دوایر ادبی و عرفانی می باشد.

برای من این امر مایهٔ بسی خوشوقتی است که دراین همایش بین المللی بزرگداشت امیر حسن علاء سجزی دهلوی شرکت جویم. و اولین وظیفهٔ اخلاقی بنده اینست که خدمت اولیاء و رؤسا که این همایش را تشکیل داده اند از صمیم قلب تشکر نمایم و از بارگاه احدوصمد و لم یزل ولا یزال برای آنها سلامتی و ترقی مسئلت بدارم.

۱ - استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد .

۲ - متن مقاله همایش بین المللی بزرگداشت امیر حسن علاء سجزی دهلوی، ۳ - ۱ اسفند ۱۳۸۶ هـ.ش.

برای نشان دادن این که زبان فارسی در حین حیات امیر حسن علاء سجزی دهلوی در شبه قاره چقدر رواج داشته است، همین بس که - امیر حسن که سنین جوانی وی با ایام کهولت سعدی مقارن بود - در شبه قاره به عنوان «سعدی هندوستان» اشتهار داشت. ویژگی دیگر که امیر حسن را امتیاز خاصی می بخشید، معاصر بودن او با ابوالحسن امیر خسرو دهلوی است که دارای شخصیت چند بُعدی بوده و در عین حال رفیق و دوست صمیمی امیر حسن و صاحب دهها اثر منظوم و مثنوی فارسی بوده اما مقام علمی و ادبی امیر حسن را بعدی معترف بود که مجموعهٔ ملفوظات حضرت نظام الدین اولیا گردآوردهٔ امیر حسن «فوائد الفواد» را این گونه تمجید نمود: «کاشکی تمام کتب که عمر دران صرف کردم برادر حسن را بودی و ملفوظات سلطان المشایخ که جمع کرده است مرا بوده تا من بدان در دنیا و آخرت فخر و مباحات می کردم».

چنانکه اغلب صاحبان تواریخ و تذاکر مضبوط کرده اند، نجم الدین حسن سجزی در سال ۶۵۲ هجری قمری چشم به جهان گشود. اجداد وی از سیستان کنونی برخاسته بودند ولی در کشورهای آسیای جنوبی شهرت وی با عنوان «سنجری» هم رواج داشته است. در عنفوان جوانی به کسب علوم متداوله اشتغال داشت. آنگاه در مولتان در دربار شاهزاده محمد فرزند سلطان بلبن بمدت پنج سال سمت دوات داری را به عهده داشت. مرثیهٔ مثنوی شاهزاده محمد نوشتهٔ امیر حسن در نوع خود منفرد است. در مراجعت به دهلی به شعر و سخن و استفاده از محضر شیخ سرافراز بوده :

پرورده فضل ایزدش، ارشاد غیبی مرشدش
 بوده بدایون مولدش، دهلی اش منشاء داشته

درین امر شاید کسی شکی نداشته باشد که شبه قاره نیز مثل سرزمین ایران از حیث گسترش زبان و ادبیات فارسی چه در رشتهٔ نظم و چه نثر شعراء و نثر نگاران ممتازی داشته است. چنانچه حسن سجزی یا سنجری متولد ۶۵۲ هجری و متوفی ۷۳۸ هـ صاحب دیوان فارسی و آثاری مثنوی - ستارهٔ تابناک ادب فارسی میباشد که علاقمندان فراوانی دارد که مفتون آثار

وی شده اند. اسم کامل او امیر نجم الدین ابوالحسن علاء سجزی است که همعصر طوطی شکر مقال امیر خسرو میباشد. اگرچه احوال زندگانی امیر حسن در تاریخ و تذکره بطور مفصل آشکارا نیست و شمه ای که ما در دست داریم ازین جهت است که او یکی از عارفان عظام بوده اما آنها بسیار مختصر است که این جا بطور اختصار تقدیم می کنیم.

ضیاءالدین برنی صاحب تاریخ فیروز شاهی (۷۵۸) که نه فقط همعصر و دوست شاعر ما بوده است امیر حسن سجزی را بعد از امیر خسرو سخنور بلند پایه قرار میدهد که بعد از ایشان بلکه پیش از ایشان چشم روزگار ندیده است که آثار متعددی در رشته نظم و نثر دارد. و سلامتی ترکیب و روانی سخن غایت بوده است. و از بسکه غزلهای وجدانی در غایت روانی بسیار گفته است و او سعدی هند مخاطب شده است. امیر حسن اخلاق مرضیه داشته و صاحب مکارم اخلاق و در لطایف و ظرایف و مجلسها و استحضار اخبار سلاطین و اکابر و علمای بزرگ دهلی استقامت عقل ورزی زندگی بسر میبرد. با صوفیای کرام نشست و برخاست داشته دارای اعتقاد پاکیزه ، زندگی را باخوشی گذرانید، اگرچه زیاده گنج و ثروت نداشته بود. در مجرد و تفرد از علائق دنیا همچو او کسی را کمتر دیده ام و سالها مرا با امیر خسرو و امیر حسن مذکور تردّد و یگانگی بوده است و اکثر در خانه های یکدیگر آمد و شد کردن گرفتند. امیر حسن نهایت اعتقادی که بخدمت سلطان المشایخ حضرت نظام الدین علیه الرحمة داشت^۱ ملفوظات شیخ را جمع کرده است، بنام فوائد الفواد.

صاحب سیرالاولیاء محمد مبارک العلوی کرمانی میرخورد نیز که همعصر امیر حسن بوده عقیده دارد شعر امیر حسن لطافت دلربا و دلپذیر داشته بود و غزلیات پرسوز و جگر سوز و اشعار دلپذیر که راحتی و آرامش به دلهای خوانندگان میرساند چاشنی شعر شیخ سعدی دارد، چنانکه خودش سروده است:

۱ - دیوان امیر حسن دهلوی مکتبه ابراهیمیه مشن پریس، حیدرآباد دکن .

حسن گلی ز گلستان سعدی آورده است که اهل معنی گلچین آن گلستان است^۱ میر خورد می نویسد که چون امیر حسن بخدمت سلطان المشایخ رسید، سلطان المشایخ روی بسوی ایشان کرد و فرمود این ساعت ذکر فضلا داشتیم که تو در آمدی^۲ و امیر خسرو کراراً گفته بود کاشکی تمام کتب که عمر دران صرف کرده ام برادر حسن را بودی و ملفوظات سلطان مشایخ که جمع کرده است مرا بوده تا من بدان در دنیا و آخرت فخر و مباهات می کردم.^۳

برای امیر حسن بعضی از حکایات خود ساخته و نامناسب هم در بعضی از تذاکر مشاهده می کنیم یکی پیرامون می نوشی و دیگری پیرامون عشق و دوستی وی با امیر خسرو. مثلاً صاحب سیر العارفین حامد بن فضل الله المخاطب به جلال خان و المعروف به شیخ جمالی که در عهد همایون می زیسته و سیاح و شاعر و صوفی ممتاز بوده اشاره به می نوشی امیر حسن کرده است که او از مولانا شهاب الدین امام نقل کرده است که روزی حضرت سلطان المشایخ نظام الدین علیه الرحمة زیارت مزار متبرکه که حضرت سلطان المشایخ قطب الدین بختیار رفته بودند و مولانا برهان الدین هم همراه بودند بعد از زیارت چون گذر از حوض شمسی افتاد. برای فاتحه خواندن بعضی از بزرگواران که بالای آن حوض محو آرام بودند، رخ نمودند. آنجا خواجه حسن سنجری را دیدند که همراه یاران شراب می خورد. چون سلطان المشایخ را دید که قبلاً صحبت داشته بود فوری دو بیت بر زبان راند.

سالها باشد که ما هم صحبتیم
گر ز صحبتها اثر بودی کجاست
زهد تان فسق از دل ماکم نکرد
فسق مایان بهتر از زهد شماست

چون شیخ ایباتش را شنید گفت در صحبت اثرها هست. می گویند که این سخن در دل حسن این قدر اثر کرد که سر برهنه خود را پپای شیخ

۱ - همان : ص ۹۳.

۲ - دیوان امیر حسن دهلوی، ص ۴.

۳ - همان، همان صفحه .

انداخت و تائب شد. بعضی ها نوشته اند که سنش بوقت توبه ۷۳ سال بوده و بعضی بالغ بر ۵۰ گفته ^۱.

خود حسن پیرامون توبه اغلب ایات دارد. ما اینجا فقط یکی نقل می کنیم. ای حسن توبه آنگهی کردی که ترا قوت گناه نماند ^۲

البته پیرامون ملاقات با خسرو را محمد قاسم فرشته می نویسد که ما بطور اجمال ذکر می کنیم که روزی شیخ نظام الدین اولیا با اصحاب خود از بازار می رفت. خسرو هم همراه بود. خواجه حسن در دکان نانوائی نشسته بود. بقول فرشته امیر حسن نه فقط دارای حسن و جمال بوده بلکه خداوند متعال وی را فضل و دانش نیز عطا فرموده بود. چشم خسرو بر وی افتاد. نزدیک دکان تا آخر ^۳.

البته مولانا عبدالحق محدث دهلوی در دوره جهانگیری در کتاب خود اخبارالاخیار در اغلب تذکره های اولیا و شعرا همان وقایع را با کمی تغییر نقل کرده اند. اما در تذکره بهارستان عبدالرزاق معروف به شاه نواز با نقد و تبصره می نویسد . خواجه حسن دهلوی و درباره حکایت می گوید که این حکایت از اکاذیب است.

در کتاب فوق می نویسد : در غایت متانت الفاظ و لطافت معانی آن کتاب ^۴ در میان خلفا و مریدان شیخ نظام الدین دستوری است. ^۵
مولانا عبدالرحمن جامی درباره امیر حسن در بهارستان می نویسد که خواجه حسن را در غزل طرز خاص است ^۶.

اسم پدرش نجم الدین حسن بود و بعضی ها جلال الدین امیر حسن نوشته اند ، بمناسبت اسم پدر حسن تخلص اختیار کرد. خداوند قدوس این تخلص را در جهان علم و ادب فارسی مثل ستاره درخشش داد که تاکنون با

۱ - همان ، ص ۶ .

۲ - همان، ص ۷ .

۳ - نقل از تاریخ فرشته، مقدمه دیوان صص ۷-۹ .

۴ - همان ص ۱۲ .

۵ - همان ص ۱۰ .

۶ - همان ص ۱۳ .

همان تخلص زنده است. در دیباچه فوائد الفواد. سخنور ما اسم خود را حسن علاء سجزی نوشته است که یا سنجری و یا سجزی باشد. مولانا عبدالحق و شاه نواز خان در تذکره های خود نوشته اند که علاء اسم پدرش بوده (اخبار الاخیار و بهارستان) - اسپرنگر که فهرست کتب اوده ترتیب داده اسم پدر علاءالدین نوشته است. شاید علاء مقصود انتساب سلطان علاءالدین خلجی باشد. ازینکه این عهد عروج سخنور شهیر ما بوده. دولت آباد که در دکن است آرامگاه امیر حسن واقع است، و امیر حسن در آن خطه، معروف به حسن شیر هستند. چنانچه خودش در بیتی گفته است.

سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء بعضی از مریدان خود را از نظر لطف و محبت با خطابات محبت آمیز مخاطب میکردند چنانچه امیر خسرو را ترک الله و شاید امیر حسن را بعلت زندگانی تجرد شیر دل می خواندند. چنانچه در شعر مذکور پیرامون این خطاب تذکر داده. و نیز می گوید.

بر زبانت چون خطاب بنده ترک الله رفت دست ترک الله گیروهم به الهش سپار

در خانقاه نظام الدین اولیا با اسم حسن چندین افراد بودند و آنها را باصفت آنها که معروف بودند مخاطب می کردند مثلاً حسن شاعر، حسن قوال و غیره. بی مناسبت نیست اگر درباره سنجری و سجزی آنچه که مورخان اظهار نظر کرده اند بطور اجمال بیان کنیم. مسعود علی محوی در مقدمه دیوان حسن می نویسد که سنجری شاید اشتباه کاتب باشد که در اصل سجزی است و این واژه سجزی معرب سگزی است، فوائد الفواد که از دهلی منتشر شده آنجا واژه سگزی نوشته اند. آباؤاجداد حسن از سجستان وقت هجرت نموده در هند آمده باشند. پس مناسب است که ایشان را سجزی بگوئیم. و در هندوستان هیچ خطه بنام سنجر نیست. اما سنجار شهری است که صاحب معجم البلدان می نویسد که در عراق شهری در دامن کوهی است که از موصل مسافت سه روزه دارد.

این شهر مولد اغلب اهل علم و ادب و مسکن شعراست. اسعد بن یحیی بن موسی بن منصور (شاعر عهد محوی) سخنوری است که به خطاب سنجاری معروف است و صاحب معجم البلدان پیرامون سجستان (سیستان) می نویسد که سجستان یا سیستان در اقلیم سوم واقع است که پایه تخت اش زرنج است که در جنوب هرات به فاصله ۸۰ فرسخ واقع است و ریگستانی

است که آنجا درختهای خرما بکثرت موجوداند، اهالی اینجا قوی هیکل و دلیر هستند. رستم از همین جا می باشد. و این شهر به مناسبت اهل علم معروف است مثلاً ابو احمد خلف. ابی بکر الشافعی و علیج عبدالله بن سلیمان و غیره همه سجزی معروف بودند.^۱

درین امر کسی شکی ندارد که شبه قاره نیز مثل ایران از حیث گسترش زبان و ادبیات فارسی چه نثر و نظم، شعرا و نثر نگاران لاتعداد تحویل جامعه کرده است که خدمات ارزنده ای در این زمینه انجام داده اند. نجم الدین امیر حسن سجزی یکی از آنها می باشد که معاصر امیر خسرو طوطی شکر مقال بوده است. الحق امیر خسرو و امیر حسن ممتاز ترین شعرای آن عصر بودند.

حکایت عشقیه امیر خسرو با حسن: در عنفوان شباب هر دو به ملتان رفتند. خسرو مصحف دار شاهزاده محمد بود، داستان عشق معنوی هر دو را حاسدان به شاهزاده گوشزد کردند و در ذهن شاهزاده سوء ظن پیدا کردند. شاهزاده، حسن را فرمان داد که با خسرو قطع روابط کند.... ما یک روح در دو بدن هستیم. دوئی از میان ما رفته است و گواه عاشق صادق در آستین باشد.... (دیدبضای موسی) (چون شاهزاده ثبوت خواست). امیر خسرو سرود... عشق آمد و شد. امیر خسرو خواست مستعفی گردد، اما شاهزاده قبول نکرد. ممکن است که داستان، حقیقت نداشته باشد. برنی مورخ همعصر نیز این داستان را نقل کرده است.^۲

حسن اغلب تتبع امیر خسرو کرد. شعر حسن ساده و روان مثل سعدی ست. لقب وی سعدی هند شده.

اما این هم حقیقت است که امیر حسن هیچ گاه در نظم یا نثر اشاره ای نداده است و نه هیچ مورخ تذکر کرده است، اگرچه تمام تذکره نویسندگان مولد حسن را دهلی دانسته اند اما محوی در دیباچه می گوید که این درست نیست و برای اثبات می گوید که حسن در تتبع قصیده خاقانی قصیده ای سروده که در آن پیرامون نسبت خود می گوید:

۱ - دیوان امیر حسن صص ۱۶ - ۱۷ .

۲ - افضل الفوائد اثر امیر خسرو، ص ۹ .

پرورده فضل ایزدش، ارشاد غیبی مرشدش
 بوده بدایون مولدش، دهلی اش منشاء داشته

ازین شعر این امر محقق می شود که مولدش بدایون بوده که در آن زمان بنام قبه الاسلام معروف بود. نه فقط پایه تخت استان بلکه شهر عظیم الشان بوده. اما در چه زمان پدرش آنجا آمده و در چه رشته مشغول بوده. امیر حسن در چه سن و سال آنجا آمده بود، معلوم نیست اما شیخ جمالی در کتاب خود سیرالعارفین می نویسد خواجه حسن سجزی با جمع یاران خود در کنار حوض شراب می خورد و او را با حضرت شیخ نظام الدین اولیاء در مبدء حال در بدایون آشنائی و صحبت بوده است. (مقدمه دیوان ص ۱۸) اما محوی ازین حکایت با دلایل انکار ورزیده است که از شرح آن از ترس تطویل کلام احتراز می کنیم.

اما آنچه مسلم است که نشوونمای امیر حسن در دهلی بوده اگرچه تاریخ تولدش در تذکره ها روشن نیست اما محوی سال تولدش را ۶۵۰ هـ نوشته است. سپس می پذیرد که بعد از مطالعه فهرست کتب فارسی کتابخانه اندیا آفس که آنجا نسخه قلمی امیر حسن موجود است یا دیباچه نثری که خود امیر حسن نوشته آنجا سخنور ما می نویسد: در ۷۱۵ هجری که سن من ۶۳ سال بوده من این دیوان را ترتیب داده ام. پس معلوم می شود که سنه تولدش ۶۵۲ هجری مطابق ۱۲۵۴ م بوده.^۱ سال تولد امیر خسرو ۶۵۱ هجری قمری بوده ازاین لحاظ امیر حسن از امیر خسرو یک سال کوچک تر بود. امیر حسن در دیوان خود می نویسد که من در اوائل عمر سیزده سالگی آغاز شعر گفتن کرده بودم.^۲ امیر حسن اغلب در قصائد خود مدح الغ بیگ الماس کرده است:

مدار مُلک کشور گیر عالم معزالحق «الغ خان» معظم
 و علاوه برین خضر خان و مبارک خان که فرزندان علاءالدین بودند،
 در دیوان مدح شان موجود است.

۱ - مقدمه دیوان امیر حسن، ص ۲۰.

۲ - مقدمه دیوان، ص ۲۱.

تا آنجا که به مذهب امیر حسن تعلق دارد از اشعار ایشان هویدا است که یک صوفی باصفا و حنفی مسلک بود. چنانچه پیرامون حسب و نسب و عقیده خود می سراید.

در دنیا سرای بولهبی ست	من به غیرت ازین سرا به درم
خانه بولهب چه جای قرار	چون در مصطفی است استقرار
قرشی الاصل هاشمی نسیم	کز هوایش برآمد این شجرم

تعلیم و تربیت :

عهد سلطان غیاث الدین بلبن ۶۶۴ / ۱۲۶۶ تا ۶۸۵ / ۱۲۸۶، دوره تحصیلات امیر حسن و خسرو بوده. اما در چه رشته های علوم هر دو تحصیلات فرا کرده بودند، معلوم نیست. همین طور اسمای اساتید نیز برما روشن نیست. اما آنچه مسلم است، این عهد از حیث علم و ادب و پیش رفت ادبی کم نظیر بوده. درین عهد علماء و فضلاء آسیا از ترس یلغار تاتاری ها به دربار فرمانروایان رخ کرده بودند و بلبن در تکریم و تعظیم آنها مبالغه میکرد ، وظایف نیز مقرر کرده بود. چنانچه بنا بگفته ضیاءالدین برنی این عصر خیرالاعصار بود.

دربار بلبن مزین از سادات و اکابر مانند :

قطب الدین شیخ الاسلام ، سید منتخب الدین، سید جلال الدین ، سید عزیز و سید معین الدین و سائر سادات بوده و در طبقه علماء و صوفیه مولانا برهان الدین ملخ، مولانا برهان الدین بزاز، مولانا نجم الدین دمشقی شاگرد فخر الدین رازی. مولانا سراج الدین سنجری، مولانا شرف الدین، منهاج الدین جرجانی، رفیع الدین کازرونی ، قاضی شمس الدین و قاضی رکن الدین سامانه شامل بودند. درین محیط امیر حسن و امیر خسرو بزرگ شدند. و لابد از فیوضات آنها حسن استفاضه کرده باشد. از تصنیفات حسن هویدا است که این سخنور شهیر بر نظم و نثر فارسی دسترس کامل داشته. اگرچه در عربی نظمی نسروده اما در کلام خود ترکیبات عربی را بکار برده. شاید به زبان تازی هم تبخّر داشته بود. صاحب قصر عارفان مولانا احمد علی می نویسد، کتابی درباره قواعد نحو، یکی از معروف ترین آثار امیر

حسن بوده و ضیاء الدین برنی نوشته است که امیر حسن آشنایی کامل دربارهٔ اخبار سلاطین و اکابر و علماء داشت.^۱ امیر حسن در دربار شاهزاده سلطان محمد پسر غیاث الدین بلبن در منصب دوات داری منصوب بوده تا ۵ سال در مولتان همراکب (۶۷۸ - ۶۸۲ هـ) بودند و انعامات و اکرامات و از حیث ندمای دربار حقوقی دریافت می کردند.

امیر حسن بگفتهٔ معروف در ۷۱۵ هـ ق دیوان خود را تدوین نمود. سایر آثار وی شامل فوائد الفواد و رساله ای در قواعد و نحو می باشند. در اصناف گونه گونه مضامین بدیعی آورده. دربارهٔ «توبه» می گوید:

ای حسن توبه آنگهی کردی که ترا قوت گناه نماند

در دههٔ آخر زندگانی به صفحات جنوبی شبه قاره به منطقهٔ دیوگیر که در آن جا شهر نو بنیاد دولت آباد احداث شده بود، منتقل گردیده بود. مردم آن سامان وی را حسن شیر می نامیدند، چنانکه گفته است:

شیر دل خواندن حسن را لطف بود نی سگ خود خوان که جاهی دیگر است

امیر حسن در ۷۳۸ هـ ق به لقاء حق شتافت و در همان سرزمین دکن غنوده است.

در تاریخ ادبیات فارسی شبه قاره مقام و منزلت امیر حسن در نظم و نثر بسیار رفیع و منفرد است. این شخصیت سجزی الاصل، که در شبه قاره زاده شد و پرورش یافته بود، نمایانگر نفوذ و تأثیر زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی طی قرن هفتم و هشتم هجری قمری در سرزمین آسیای جنوبی می باشد.

۱ - مقدمه دیوان امیر حسن، ص ۲۷.

پرهیز ها کردم ولی، جاء القضا ضاق الفضا
جانم به نفس آمیختی، نفسم به زنجیر قضا
هرگز برابر کی نهم، صد روزه را با یک رضا
از فضلت این واجب کند، وز رحمتت این اقتضا
ز ابر کرم سیلی روان بر کرده های ما مزی
چشم رضا نه بر حسن، حق علی مرتضی

یارب بکش خط کرم بر سیئات ما مزی
گرد ارادت بیختی، بر فرق جانم ریختی
گر روزه سازی در رهم، جان در رضای تو دهم
شاخی که فعلم برزند، جز فضلت آنرا نشکند
درماندم از بارگران، لب خشک چون دامن تران
همچون حسینم خسته تن، از جور مشتی شور فن

یارب ز فرط نیکویی، قولم نگه دار از دویی
خود بهترین حافظ تویی، فالله خیر حافظا^۲

سهم فواید الفؤاد در گسترش ادبیات ملفوظ

چکیده:

واژه ملفوظ در حقیقت مقابل مکتوب است و مراد از ملفوظات، سخنان و گفتارهایی است که از بعضی اولیا و عرفا وسیله مریدان آنها یا دیگران نقل گردیده است. به عنوان نمونه به برخی ملفوظات اشارت می شود:

۱ - «انیس الارواح» ملفوظات خواجه عثمان هارونی (م ۶۱۷ ه. ق) وسیله خواجه معین الدین حسن، ۲ - «دلیل العارفین» سخنان خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی اجمیری تدوین قطب الدین بختیار اوشی کاکي (م ۶۳۳ ه. ق) ۳ - «اسرار الاولیاء» ملفوظات بابا فرید الدین گنج شکر گرد آورده بدر الدین اسحاق. «فواید الفؤاد» به دلیل استقبال توده های مردم در طی قرون به صورت دهها نسخه خطی در سراسر شبه قاره مورد استفاده بوده و پس از ورود صنعت چاپ از ۱۲۸۲ ه. ق به این طرف در حدود هشت دفعه در لکهنو، دهلی، کراچی و دو دفعه در تهران به حلیه طبع آراسته گردیده است. فواید الفواد شامل ۱۸۸ مجلس است که نخستین آن شعبان ۷۰۷ ه. ق و آخرین آن ۷۲۲ ه. ق بوده است. از ارزشهای ملفوظات

۱ - استاد دانشگاه علامه طباطبایی - تهران

۲ - دیوان امیر حسن، ص ۱۷

آنست که آنچه مرشد بر زبان می راند برای آیندگان نیز دلیل راه و حجت می گردد.

هنگامی که سالهای اقامتم در هند به زیارت قبر سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیا (۶۳۸ - ۷۲۵ هـ. ق) در دهلی رفته بودم و دیدم امیر خسرو دهلوی شاعر بلند آوازه و مرید شیخ نیز در کنار قبر پیر و مرشد و مراد خود نظام الدین آرمیده است، ناخود آگاه با زبان امیر خسرو در خطاب به نظام الدین به موقع اذن دخول خود، هم صدا شدم که:

تو آن شاهی که بر ایوان قصرت کبوتر گر نشیند باز گردد
گریبی خسته جانی از ره آمد بیاید اندرون یا باز گردد

و همزمان، این پاسخ نظام الدین نیز بر زبان من بنده زمزمه شد که:

بیاید اندرون مرد حقیقت که با ما یک نفس همراز گردد
و گر نادان بود آن مرد و غافل ز هر راهی که آمد باز گردد

و پس از اینکه به قول علامه اقبال لاهوری « غوطه زد در ضمیر زندگی اندیشه ام » به یاد می آوردم سهم نظام الدین اولیا را در ترویج فرهنگ اسلامی از طریق ادبیات ملفوظی که این جماعت از عارفان و پاک باختگان راه حق و راستین فضیلت و تقوا در درازای زمان داشته اند؛ و نیز می اندیشیدم که نظام الدین و امثال او تا چه اندازه در تربیت و ارشاد توده های مردم کوچه و بازار سهیم بوده اند و چگونه مردمی را که بدون شک اگر تربیت های عرفانی آنان نبود به گونه های مختلف به راه نادرست و خطا می رفتند و بسیاری حوادث و ناامنی های اجتماعی را سبب می گردیدند، آنان بدین گونه به راه تقوا و امانت داری و درستی و شب زنده داری و ذکر و بیان اوراد و چله نشینی و مناجات حق رهبری می کردند.

از نمونه های ارزشمند این گونه تعلیمات مردمی کتاب فواید الفؤاد است که امیر حسن علاء سجزی دهلوی (۷۳۸ - (یا ۵۳) ۶۵۰ هـ. ق) آنرا بر اساس ملفوظات نظام الدین اولیا تألیف کرده است. مسعود علی محوی می نویسد: « امیر حسن را کتابی است مُسمّی به فواید الفؤاد در آنجا

ملفوظات شیخ را جمع کرده در غایت متانت الفاظ و لطافت معانی ، آن کتاب در میان خلفا و مریدان شیخ نظام الدین دستوری است . گویند که امیر خسرو گفتی کاشکی تمام تصنیفات من به نام میر حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی است که امیر خسرو را نسبت به پیر خود بود».

ملفوظات از آثار مهم ادبی چَشتیه که خود از سلسله های معروف صوفیان مسلمان شبه قاره هستند، محسوب می گردد؛ واژه ملفوظ در حقیقت مقابل مکتوب است و مراد از ملفوظات کلمات و سخنان و گفتارهایی است که از بعضی اولیای عرفا و صوفیه وسیله مریدان آنها یا دیگران نقل گردیده است؛ مریدان پاک باخته در مجالس پیران خود از سر اخلاص حضور می یافتند و سخنان آنانرا با دقت و وسواس خاصی که هرگونه تغییر در آنها را گناه می پنداشتند، می نوشتند. مجموعه این ملفوظات از دیدگاه اجتماعی و بویژه مردمی ، زبانی ، ادبی ، عرفانی و هم تاریخی و شناخت صوفیان و عارفان اهمیت بسیاری دارد و در حقیقت معرف شخصیت اولیاء روشن ضمیر و با اخلاص و نیز آموزشهای عرفانی آنهاست . به عنوان نمونه و مثنی از خوارها به نمونه ای از آن ملفوظات در مجموعه های زیر اشارت می کنیم:

انیس الارواح ملفوظات خواجه عثمان هارونی (م. ۵ شوال ۶۱۷ هـ ق) است که وسیله خواجه معین الدین حسن بن غیاث الدین حسن حسینی سجزی چشتی که البته غیر از خواجه حسن سجزی دهلوی موضوع این مقال است ، جمع آوری گردیده است ؛ خواجه عثمان هارونی مذکور چهار خلیفه داشت که مشهورترین آنها همین خواجه معین الدین سجزی بود که در شهر بغداد با خواجه عثمان آشنا شد و سی سال با او مجالست داشت و سخنان خواجه را در ۲۸ مجلس جمع آوری کرد^۱.

از جمله دیگر ملفوظات پیران صوفیه دلیل العارفین سخنان خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی اجمیری است که خواجه قطب الدین محمد بختیار اوشی کاکی (م ۶۳۳ هـ ق) آنها را تدوین کرده است ؛ این ملفوظات شامل کرامات و نام بعضی اولیا همراه با سرگذشت آنها و شامل چند مجلس است که نخستین آنها تاریخ پنجم رجب ۵۱۴ هـ ق را دارد^۲

۱- ر.ک: فهرست مشترک ج ۳ ذیل انیس الارواح

۲- ر.ک: دلیل العارفین

نمونه دیگر این گونه ملفوظات ، کتاب اسرار الاولیا مجموعه ملفوظات بابا فرید الدین گنج شکر دهلوی است که بدر الدین اسحاق آنها را گردآوری کرده است . (ر.ک: مقاله نگارنده این سطور تحت عنوان «اسرار الاولیا و بابا فرید» در مجله بیاض نشریه انجمن فارسی دهلی سال ۴ شماره ۲ دسامبر ۱۹۸۴).

نیز از جمله همین ملفوظات ، فوائد السالکین سخنان خواجه قطب الدین بختیار است که بابا فرید مذکور آنها را جمع آوری کرده است . وبالاخره فوائد الفؤاد که از مهمترین ملفوظات سلسله صوفیان چشتیه محسوب می گردد و امیر حسن سجزی مرید پاک باخته خواجه نظام الدین اولیا که به سلسله چشتیه انتساب داشته آنها را فراهم آورده است . فوائد الفؤاد امیر حسن بسیار مورد استقبال توده های مردم بوده و به همین دلیل نسخه های فراوانی در کتابخانه های سراسر شبه قاره و از جمله: میان والی ، لایل پور (فیصل آباد کنونی) ، بهاول نگر ، کتابخانه گنج بخش اسلام آباد ، سرگودها ، دیره اسماعیل خان ، کراچی ، آصفیه حیدرآباد و نیز کتابخانه سالار جنگ آنجا ، موزه ملی دهلی ، موزه تونک ، کتابخانه همدرد و غیره موجود است.

فواید الفؤاد به دلیل مقبولیتی که در میان توده های مسلمانان شبه قاره داشته ، چندین بار در آن سرزمین چاپ و منتشر شده که از آن جمله موارد زیر است :

در مطبع حسنی دهلی به اهتمام احمد حسن خان در سال ۱۲۸۲ هـ . ق ، در مطبع نولکشور شهر لکهنوی هند در سال ۱۳۲۶ هـ . ق ، در مسلم پریس دهلی در سال ۱۳۱۳ هـ . ق ، در علما آکادمی به اهتمام محمد لطیف ملک در سال ۱۹۶۶ م ، در مدینه پبلیشینگ کمپنی کراچی در سال ۱۹۷۸ م، مطبع هندو پریس دهلی به اهتمام پیاری لال ، ۱۳۸۲ هـ ق و بالاخره همراه با ترجمه اردو در اردو آکادمی دهلی در سالهای ۱۹۹۰ م و مجدداً در سال ۱۹۹۲ م چاپ سوم آن در همانجا انتشار یافته است.

چاپ مصحح محمد لطیف ملک در ۱۳۷۷ وسیله روزنه در تهران با همت آقای محسن کیانی اساس چاپی دیگر قرار گرفته و در سال ۱۳۸۵ وسیله محقق ارجمند جناب دکتر توفیق سبحانی تصحیح و از سوی

انتشارات زوآر منتشر گردیده است. بنا بر نقل ایشان در مقدمه همین چاپ این کتاب در سال ۱۹۹۲ تحت عنوان: **Nizam Ad-Din Awliya, Morals For the heart** به زبان انگلیسی ترجمه شده است. (همانجا ص ن)
فواید الفؤاد شامل ۱۸۸ مجلس و دربردارنده بعضی ملفوظات شیخ نظام الدین اولیا است که مجلس نخستین آن روز یک شنبه سوّم ماه شعبان سال ۷۰۷ هـ. ق. آخرین آنها روز جمعه بیستم ماه شوال سال ۷۲۲ هـ. ق. بوده؛ امیر حسن خود در پایان فوائد الفؤاد در این مورد می گوید: «این دو نسخه مجموعه پانزده سال است. اگر بعد از این چندگاه گوهر جان را در صدف سینه قرار باشد، درهایی که از آن دریای رحمت به دست آیند در سلک کلک کشیده شوند و بنده از آن جواهر مایه دار شود.

چون به هفتصد فزود بیست و دو سال	بیستم روز از مه شوال
از اشارات خواجه جمع آمد	این بشارت ده فتوح جهان
شیخ ما چون محمد آمد نام	حسن اندر ثنای او حسن!

از ارزشهای کتاب فواید الفؤاد ضبط درست تاریخ هر مجلس است که روز و تاریخ برگزاری هر مجلس را دقیقاً بیان داشته است مثلاً می نویسد: «مجلس اول روز یک شنبه سوّم ماه شعبان سنه سبع و سبعمائه (همانجا ص ۲۱) و یا مثلاً در شروع مجلس سی و دوم که آخرین مجلس کتاب است، می نویسد: «جمعه بیستم ماه مبارک شوال سنه سبع و سبعمائه (همانجا ص ۲۱) و یا مثلاً در شروع مجلس سی و دوم که آخرین مجلس کتاب است، می نویسد: «جمعه بیستم ماه مبارک شعبان سنه مذکور» (یعنی سال ۷۲۲ هـ ق)
از ارزشهای دیگر ملفوظات مندرج در کتاب فواید الفؤاد در جهت گسترش ادبیات ملفوظ رفع مشکلاتی است که در راه سلوک برای سالک پیش می آید که مرشد او را راهنمایی می کند و آنچه این مرشد و پیر بر زبان می راند برای آیندگان نیز حجت و دلیل راه می گردد.
زبان ملفوظات بسیار ساده و لطیف است که با خلوص و اعتقادی خاص بر زبان پیر جاری گردیده و به دلیل همین جاذبه ای که دارد نیز بر

دلها می نشینند و همین سادگی و لطافت و اخلاص در بیان است که سبب گسترش ادبیات ملفوظ در میان عوام و خواص و بویژه مریدان می گردد. از دیگر ارزشهای کتاب فواید الفؤاد امیر حسن اشتمال آن بر تحلیل و توجیه و راه گشایی بسیاری از مباحث و ابهامهای تصوف است که روش تربیت صوفیان را در آن روزگار و نیز روابط مریدی و مرادی را به نحو کامل می نمایاند و همچنین بسیاری اصطلاحات رایج میان صوفیان آن روزگار را که اوج رواج صوفیگری است از این رهگذر روشن می گرداند و با زبان ساده ای که دارد، پاسخ و پرسشهایی که میان مریدان و پیران مطرح می گردد، می توان توضیحی برای بعضی مفاهیم درون گروهی آنان باشد و در نتیجه برای جویندگان و پژوهندگان وادی بی انتهای تصوف و عرفان پاسخ پرسشها و حل بعضی غوامض پژوهشگران و روش سلوک آنان گردد. نقل سینه به سینه سخنان و گفتار و اشعار و به طور کلی ملفوظات مشایخ و عارفان اسلامی وسیله ناقلانی مانند امیر حسن سجزی سبب گردیده تا آن سخنان و یا اشعار در سطحی گسترده تر در میان توده های مردم و دیگر مریدان انتشار یابد، داستان زیر از فواید الفؤاد درباره سنایی از این جهت در خور توجه است:

« لختی حکایت خواجه حکیم سنایی افتاد - رحمة الله علیه - فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی - نور الله مرقده - بارها گفتی که من مسلمان کرده یک قصیده حکیم سنایی ام. عزیزی حاضر بود بیتی از قصیده او فرو خواند و چنان نمود که این بیت از آن قصیده است. آن بیت که آن عزیز گفت، این بود:

بر سر طور هوی طنبور شهرت می زنی عشق مردن ترانی را بدان خواری مجوی

بعد از آن خواجه - ذکره الله بالخیر - این بیت بر زبان مبارک راند که متصل این بیت است:

خار پای راه عیاران این درگاه را در کف دست عروس مَهْدِ عَمّاری مجوی

... از نسبت این ابیات که می خواندند ، فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی - رحمة الله عليه - بارها گفتی که ای کاش کسی مرا آنجا برد که خاک سنایی است یا خاک او بیارد که من آن را سُرْمه کنم .^۱»

ادبیات ملفوظ و بیان وقایعی که در فواید الفؤاد نقل گردیده و مریدان از قول پیران خود بیان داشته اند ، و همچنین سخنانی که آنان بر زبان می رانده اند، تأثیری شگرف در تصفیه و تلطیف خُلق و خوی و روح و روان مریدان و هم سالکان و نیز همه شنوندگان داشته است . واقعه زیر بسیار عبرت آموز است .

« شنبه بیست و سوم ماه محرم سنه مذکور (= ۷۲۱ هـ . ق) دولت پای بوس میسر شد سخن در اخلاق درویشان افتاد و معامله ایشان با اهل خصومت ، فرمود که پادشاهی بود که او را تارانی گفتندی . مگر او را به غوغا بکشتند و این تارانی را با شیخ سیف الدین باخرزی - رحمة الله عليه - محبتی عظیم بود . بعد از آنکه او کشته شد ، دیگری را پادشاه کردند. این پادشاه که به جای پادشاه پیشینه نشسته بود ، ساعی با او مقرب شد و آن ساعی با شیخ سیف الدین باخرزی - رحمة الله عليه - خصومت داشت . چون ساعی را محل سخنی شد با پادشاه گفت : اگر می خواهی که مُلک بر تو مقرر باشد ، شیخ سیف الدین را از میان برگیر که همه تبدیل و تحویل مُلکها از او می شود . بعد استماع این کلمات ، پادشاه ساعی را گفت که هم تو برو و هرگونه که دانی شیخ را بیار . ساعی برفت و شیخ سیف الدین را پیش بُرد ، مگر بی ادبانه برد دستار در گردن کرده یا به استخفاف دیگر پیش بُرد . الغرض چون شیخ سیف الدین - رحمة الله عليه - در آمد ، پادشاه را نظر بر او افتاد تا او را چه نمودند . در حال از تخت فرود آمد و با معذرت بسیار دست و پای شیخ بوسیدن گرفت ، اسب و خدمتی دیگر پیش آورد و عذرها خواست و گفت : من همچنان آوردن نگفته بودم . فی الجمله شیخ از پیش پادشاه بازگشت و به خانه آمد . دوم روز آن پادشاه آن ساعی را دست و پای بسته به خدمت شیخ فرستاد و گفت : من حکم کرده ام که این ساعی کشتنی است . اکنون او را بر تو فرستاده ام ، هر نوع که ترا خوش آید ، بگش شیخ چون ساعی را بدید ، در حال دست و پای او را باز کرد و جامه ای که خود پوشیده بود او را پوشانید و گفت امروز برابر من بیا در تذکیر . آن روز

دوشنبه بود ، به وعدهٔ تذکیر شیخ در مسجد در آمد و این ساعی را برابر خود آورد و بالای منبر رفت و این بیت بگفت :

آنانکه به جان من بدیها کردند گر دست رسد بجز نکویی نکنم

بعد از تقریر این حکایت فرمود که هر فعلی که از بنده در وجود می آید از خیر و شرّ، خالق آن خداوند است. پس هر چه می رسد از آنجا می رسد ، از کسی بهر چه باید رنجید؟^۱

امیر حسن سجزی خود بر این باور است که کلمات و سخنان پیران جان پرور است و این گونه ملفوظات می تواند آب حیات خواص و هم عوام باشد . او می گوید :

« بنده علاء سجزی که چون توفیق ازلی موافق احوال این ضعیف شد و سعادت ابدی مساعد اوقات این شکسته گشت ، الهام فطرت رهنمون فکرت آمد ؛ تا از کلمات جان پرور ایشان مجموعات جمع کرده شد... حق تبارک و تعالی ذات ملکمی صفات خواجه - ذکرة الله بالخیر - را عمری چون خضر دهداد تا از این شربت که عین آب حیات است خواص و عوام سیراب گردند. امید که از جرعهٔ این جام جان بخش که روح ارواح است راحتها به گوینده و شنونده و نویسنده و خواننده برساند، ان شاء الله تعالی.»^۲

ملفوظات منقول امیر حسن گاهی همراه با شعر بود که البته تأثیر بیشتری در مریدان داشت و اشعاری که بدین گونه بر زبان مرشدان جاری می شد مقبولیت تام می یافت:

« آدینه دهم ماه جمادی الاولی سنهٔ اربع عشر و سبعمائه بر سعادت دست بوس رسیده شد. سخن در تحمل افتاد و تحرز نمودن از مخاصمت . فرمود که نفس است و قلب است . هرگاه که کسی به نفس پیش آید ، این کس [= فرد مقابل] باید که به قلب پیش آید، یعنی در نفس همه خصومت است و غوغا و فتنه و در قلب سکون و رضا و ملاطفت ، پس چون کسی به نفس پیش آید و این کس [= فرد مقابل] به قلب پیش آید ، نفس مغلوب

۱ - فواید الفواد ، صص ۸ - ۳۹۷

۲ - همانجا ، صص ۸ - ۳۵۷

شود ، اما کسی به مقابله هم به نفس پیش آید ، پس خصومت و فتنه را حد کجاست ؟ آنگاه در فضیلت تحمل و حلم این بیت بر زبان مبارک راند:

زهر بادی چو کاهی گر بلری اگر کوهی ، به کاهی هم نیرزی^۱

و گاه تمام پاسخ خواجه با خواندن فقط بیت یا ابیاتی تحقق می یابد که البته تأثیری مضاعف در مریدان دارد : « لختی سخن در نقل اولیا افتاده یکی از حاضران از نقل بزرگی حکایت کرد و گفت فلانی می مُرد و آهسته نام خدای عز و جل بر زبان می راند. خواجه - ذَکَرَهُ اللهُ بِالْخَیْرِ - چشم پُر آب کرد و این رباعی بر زبان مبارک راند:

آیم به سر کوی تو پویان پویان رخساره به آب دیده شویان شویان
بیچاره ره وصل تو جویان جویان جان می دهم و نام تو گویان گویان^۲

از باورهای ارزشمند طریقت چشتیه و به تبع آنها امیر حسن و در نتیجه آموزشهای آنها از طریق ملفوظات، ایجاد محبت پروردگار در دل انسانها بود که اعتقاد راسخ داشتند که اگر کسی خدای را بشناسد و هم درک کند و پیوسته به عبادت و اوراد او مشغول باشد ، از همه تعلقات این جهان مادی آزاد می گردد و در نتیجه آرزوی حافظ درباره او تحقق می یابد که :

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
(ص ۹۰ چ خانلری)

و در همین راستاست که امیر حسن می گوید :
«شنبه یازدهم شعبان - عمّت میامنه سنه مذکور (۷۰۸) سعادت پای بوس به دست آمد. بنده را پیش طلبید و فرمود که پیوسته مشغول به طاعت و عبادت باشی و به اوراد و ادعیه خواندن جهد کنی اگر هم مطالعه کتب

۱ - همانجا ، ص ۱ - ۲۳۰

۲ - همانجا ، صص ۷ - ۱۵۶

مشایخ باشد مشغول باشی، بیکار نباشی. آنگاه به تشریف خاص مشرف گردانید. کلاه و دُرّاع، خلعت یافته شد^۱»

چشتیه بدان گونه که از ملفوظاتشان بر می آید، خدمت به خلق را عبادت می دانستند. نظام الدین اولیا پیر و مقتدای امیر حسن سجزی مذهب را مترادف با خدمت به نوع بشر می دانست (فوائد الفؤاد ص ۴) و خواجه معین الدین چشتی عبادت راستین را در «درماندگان را فریاد رسیدن و حاجت بیچارگان روا کردن و گرسنگان را سیر گردانیدن» می دانست و گویا در این مورد با سعدی بزرگ هم آوازی می گردید که:

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

خلوص و صفا و یکرنگی در مکتب امیر حسن سجزی پایگاهی والا دارد، از ملفوظات شیخ بر می آید که اگر عبادتی بجز برای حق تعالی باشد و در آن شبهه ای از نیت و قصدی برای هدف دیگری در میان باشد به هیچ نمی ارزد و باز هم به گفته سعدی:

عبادت به اخلاص نیت نکوست وگرنه چه آید زبی مغز پوست
چه زنار مغ در میانت چه دلق که در پوشی از بهر پندار خلق^۲

امیر حسن در این مورد حکایتی را نقل می کند که: «سعادت پای بوس حاصل آمد، سخن در قرآن خواندن و قیام شب افتاده بود و طایفه ای که در مسجد قیام می کنند. بنده عرض داشت که اگر در خانه خود قیام کنند چگونه باشد؟ فرمود که در خانه خود یک سه^۳ پاره بخوانند بهتر که در مسجد ختم کنند. بعد از آن ذکر یکی افتاد که در ایام سابق در مسجد جامع دایماً شب بیدار بودی و همه شب قیام کردی به امید شغل شیخ الاسلامی.

۱ - همانجا ۵۹

۲ - دیوان کامل سعدی، ص ۲۶۳

۳ - نسخه بدلها: سی پاره و ظاهراً درست تر می نماید.

در این میان خواجه - ذکرة الله بالخیر - چشم پر آب کرد و بر لفظ مبارک راند که بسوز اول شیخ الاسلامی را و خانقاه را بعد از آن خود را.^۱ از دیگر ویژگیهای ملفوظات مندرج در فواید الفؤاد امیر حسن سجزی ترویج ادب نفس است که بنا به گفته حکما و صاحبان معرفت سبب کمالات نفسانی می گردد (لغت نامه ذیل ادب نفس) ادب نفس امیر حسن سبب می گردد تا از همه افرادی که یاد می کند بسیار با حرمت و احترام و بزرگداشت یاد کند. جمله های دعایی مکرر او در نوشته هایش کاربرد فراوان دارد. که بعضی از آن بسیارها به عنوان نمونه به شرح زیر است :

رحمة الله علیه (ص ۴۴) مَتَّعَ اللهُ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ (ص ۲۱) نور
الله مَضَجَعَهُ (ص ۲۲) قدس الله سره العزیز (ص ۲۳) أَدَامَ اللهُ بَرَكَاتَهُ (ص ۲۵)
ذکره الله بالخیر (ص ۲۵) علیه الرحمة (ص ۲۰۹) عَمَّتْ مِیَامُنُهُ (ص ۵۹)
رضی الله عنه (ص ۳۹۹)

ما در پایان این مقال همه این دعاها را و همه دعاها را دیگری را که او با ادب نفس خود برای همه بزرگان مذکور در کتابش بکار برده ، یکجا نثار خود او می کنیم و به روان پاک و پایگاه رفیع مردمی اش درود می فرستیم و این دو بیت منقول او را در فواید الفؤاد زمزمه می کنیم که :

وانکه ما را رنجه دارد راحتش بسیار باد
هر گلی کز باغ عمرش بشکفتد بی خار باد
(صص ۹ - ۱۶۸)

هر که ما را یار نبود ایزد او را یار باد
هر که او خاری نهد در راه ما از دشمنی

منابع :

- ۱ - نسخه بدل : از سر هستی سرفکن .
- ۲ - دیوان علامه اقبال با مقدمه و حواشی م. درویش ۱۳۶۱، انتشارات جاویدان ، ص شش.
- ۳ - سجز : نام دیگر سیستان است ؛ در تاریخ سیستان معتبرترین متن موجود در این خصوص می خوانیم : « عامه سیستان علم دوست باید که باشد ، و مردان آن مرد و زنان آن پاکیزه و با حمیت چنانکه آنانرا به دیگر جای ، اندر پاکیزگی یار نباشد ، هر چه از آن سجزی خالص باشد مگر آنکه نه از سیستان باشد » (ص ۱۳).

- ۴ - دیوان حسن سجزی دهلوی چ حیدرآباد دکن هند به اهتمام مسعود علی محوی ۱۳۵۲ هـ. . ص ۱۰.
- ۵ - دیوان حسن دهلوی به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی و حمید رضا قلیچ خانی از انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۸۳.
- ۶ - فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی ج ۳ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، مهر ماه ۱۳۶۳ ش.
- ۷ - دانشنامه جهان اسلام ، شماره ۱۱ ، تهران ۱۳۸۶.
- ۸ - لغت نامه دهخدا ، شماره های مختلف.
- ۹ - مجله تحقیقات فارسی بیاض ، انجمن فارسی دهلی ، مقاله اسرار الاولیا و بابا فرید ، دکتر رضا مصطفوی سبزواری ، شماره ۲ ، جلد ۴ سال ۱۹۸۴ دهلی.
- ۱۰ - سیر الاولیا در احوال و ملفوظات مشایخ چشت تألیف سید محمد بن مبارک علوی کرمانی ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۹۸ هـ ق .
- ۱۱ - فواید الفواد ، امیر حسن سجزی ، به تصحیح دکتر توفیق . هـ . سبحانی ، انتشارات زوار ، پاییز ۱۳۸۵.
- ۱۲ - دیوان حافظ به تصحیح دکتر خانلری ، انتشارات خوارزمی.
- ۱۳ - تاریخ سیستان ، به تصحیح استاد ملک الشعراء بهار ، ۱۳۱۴ ، کتابخانه زوار.
- ۱۴ - ارزش میراث صوفیه ، دکتر عبدالحسین زرین کوب ، انتشارات امیر کبیر چ سوم ۱۳۵۳ تهران.

بررسی و ارزیابی ویژگیهای شعر امیرحسن سجزی^۲

چکیده:

امیر حسن سجزی متجاوز از نه هزار بیت در اصناف مختلف سخن دارد. در دیوان چاپی ۸۰۹ غزل شامل است. در ستایش کنندگان شعر حسن شامل اساتیدی نظیر امیر خسرو، مولانا جامی و ابوالفیض فیضی می باشند. از ویژگیهای عمده شعر امیر حسن شامل اکتفا به قوافی و عدم اتکا به ردیف، سوز و گداز، موضوعاتش صاف، تراکیبش مهذب است، زبانش روان، شیرین، نرم و لطیف، با این که متصوف بوده بجای رنگ صوفیانه، صبغه عاشقانه فائق است. امیر حسن قافیه های مشکل و دقیق می گزیند و از بحر و ردیف و قوافی متداول احتراز می کند. قصیده های او بیشتر رنگ تغزل دارد. سروده هایش به صنف مثنوی منسجم و نسبت به قصیده هایش استوارتر است.

نجم الدین حسن سجزی در ۶۵۲هـ/ق/۱۲۵۴م در بدایون چشم بجهان گشود. آباواجداد وی هاشمی نژاد و سجزی الاصل بوده اند. در سنین طفولیت با آموزش و پرورش عصر خود بهره هایی برد. اما در عنفوان جوانی به عللی به شغل نانوایی اشتغال داشت. در بیست و شش سالگی به ملازمت استاندار ملتان که فرزند ارشد سلطان وقت بود، درآمد و تاسی و یک سالگی در همان شغل و در ملتان مقیم بود. پس از مراجعت به دهلی به دربار علاءالدین خلجی (۶۹۵-۷۱۶هـ/ق / ۱۲۹۵-۱۳۱۵م) پیوست. قصائد و قطعاتی در مدح سلطان مزبور در کلیات حسن، این موضوع را مبرهن می سازد. قرائن نشان می دهد که شغل لشکری بدست آورده بود، اما در یک موقع چنین سرود:

۱- مدیر فصلنامه دانش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان- اسلام آباد.

۲- متن مقاله همایش بین المللی بزرگداشت امیر حسن علاء سجزی دهلوی، مرکز مطالعات

شبه قاره و آسیای جنوبی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۳- ۱ اسفند ماه ۱۳۸۶.

اکنون که وقت لشکری آمد چسان روم اسپم گرو، سلاح گرو، چارپاگرو
همزمان با فرمانروایی محمد بن تغلق (م ۷۵۲ / ۱۳۵۱م) پایتخت از
دهلی به دولت آباد منتقل گشت. امیرحسن نیز در امثال امر منتقل گردید و در
۱۳۳۷هـ/ ۱۳۳۷م در همان جا بدرود حیات گفت و بخاک سپرده شد. علاوه بر
دیوان امیر حسن، گردآوری ملفوظات حضرت نظام الدین اولیا که مدت شانزده
سال اکتساب فیض حسن (۷۰۶هـ تا ۷۲۲هـ) را از محضر شیخ احتواء می کند
یکی از مهم ترین آثار متثور خواجه حسن سجزی به شمار می رود.
امیر حسن سجزی متجاوز از نه هزار بیت شامل غزلها، قصاید،
ترجیعات، ترکیبات، رباعیات و مثنویات دارد.^۱

ویژگیهای سخنسرایی حسن :

شاعرانی که در سلک خدمت دربارهای سلاطین بوده اند، بیش از همه
به قصیده سرایی دلبستگی را نشان می دادند. اما حسن شش سال با شاهزاده
محمد در ملتان بسر برد اما هیچ قصیده ای در مدح وی نگفته. در حین خدمت
علاءالدین خلجی البته چند قصیده در ستایش وی و شاهزادگان سروده است.
صنف سخن اصلی مورد علاقه او غزل است. در دیوان چاپی ۸۰۹ غزل شامل
است. امیر خسرو در تمجید دوست خود حسن چنین سروده :

خسروا شعر تو اسرار حدیث است مگر از سخنهای توام بوی حسن می آید

مولانا عبدالرحمن جامی در بهارستان اظهار نظر کرده اند «در طریق
غزل خاص است. اکثر قافیه های تنگ و ردیف های غریب خوش آیند.....
لذا اشعار وی را سهل ممتنع گفته اند».

ابوالفیض فیضی فیاضی (م ۱۰۰۴هـ ق) که خودش از ارکان استوار
شعر و سخن در عصر اکبرشاه بوده در ستایش حسن سجزی و خسرو
دهلوی چنین گفته است:

وگر از علم من سخن طلبی برزبانم جهان جهان سخن است
وگر از پیر من نظر جویی روح فیاض خسرو و حسن است

۱ - دکتر صفا: تاریخ ادبیات در ایران ج دوم بخش سوم، صص ۲۶ - ۸۲۵.

بررسی و ارزیابی ویژگیهای شعر امیر حسن سجزی

هلالی استرآبادی نیز از ویژگیهای سخن حسن و خسرو تمجید مینماید:

هلالی از کمال شعر دارد منصب شاهی که شور خسروست و نازکیهای حسن با او

شایسته تذکر است که حسن سجزی در شعر خود نیز درباره محاسن
شعری خویش اشاراتی کرده :

در خم معنی حسن را شیرۀ نوریخت عشق شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود

در غزلیات امیر حسن سجزی ویژگیهای سنتی نظیر چهره و زلف،
چشم و ابرو، لب و دندان، قامت و رفتار محبوب توصیف کرده همچنین
هجر و فراق، تغافل و خشونت معشوق، بیوفائی محبوبان و امثال آن از
مضامین گونه گون محسوب است. مصطلحات و تشبیهات مورد استفاده در
شعر حسن نیز ویژه سخنوران غزلسراست نظیر تلمیحات سلیمان و مور،
یوسف و زلیخا، سگ لیلی و مجنون و محمود و ایاز به کار رفته است.

امیر حسن غزلهایی در تتبع سعدی نیز دارد، به طور مثال غزل سعدی با مطلع:
وقتی دل سودایی می رفت به بستانها عیش و طرب آوردی برلاله و ریحانها
و غزل حسن با مطلع

ای غمزه خونریزت تاراج برجانها کفر سر زلف توغارت گر ایمانها
از ویژگیهای لطیف و پرسوز شعر و سخن خود، امیر حسن خودش
آگاه بود چنانکه گفته است :

بسیار غزلهای دل آساست حسن را آری سخن سوختگان جمله دل آساست
زین شعر حسن بشنوحال دل مسکینان صد درد نهان دارد هر بیت که میخوانم

بخاطر مضامین پخته که در غزلهای امیر حسن بخصوص در سروده های
پیرانه سالی، همسانی هایی که با غزلهای شیخ اجل سعدی دیده می شود،
مورخان و تذکره نویسان، امیر حسن را بطور سعدی هند، مخاطب کرده اند.

شعر فارسی در صنف قصیده و مثنوی پیش از سایر اصناف پدید آمد. عناصر تغزل را در شعر سخنسرایان قرون چهارم، پنجم و ششم سراغ داریم. حتی رابعه قزدارى که اولین زن سخنور فارسی به شمار می رود در تغزل سروده: مگر چشم مجنون به ابر اندراست؟ که گل رنگ رخسار لیلی گرفت! در جای دیگر

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد بریکی سنگین دلی نامهربان چون خویشتن
ولی سه قرن طول کشید تا سعدی شیرازی کلیه عناصر تغزل را
طوری بمنصه ظهور رسانید که در دو بیتى زیر به آن اشاره شده :

در شعر سه تن پیمبرانند هرچه که لا نبی بعدی
ابیات و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی

در دوره ای که امیر حسن در صحنه شعر بویژه در صنف غزل آثاری از خود بوجود آورد ذوق شعری خوانندگان در جهان فارسی از جمله شبه قاره به کسب پیشرفت بی سابقه ای نائل آمده بود. امیر حسن از این که به تغزل سعدی نسبت به سایر سخنسرایان فارسی توجه داشت در شعر اشاراتی مکرر نموده :

گر بنوشی دُردی از خم خانه درد ای حسن داد معنی از می سعدی شیرازی دهی

حسن گلی ز گلستان سعدی آوردست که اهل معنی گلچین آن گلستان است

از نظم حسن نو شد دیباچه عشق آری جلد سخنش دارد شیرازه شیرازی

بعقیده دکتر ذبیح الله صفا « امیر حسن بعد از دوست خود امیر خسرو، بزرگترین شاعر هند در قرن هفتم و هشتم و یکی از شاعران خوب فارسی زبان است. وی اگرچه قصائد متعددی با استقبال از سخنگویان پیش از خود دارد ولی اهمیت و شهرتش در غزل سرائی است، غزلهای او حاوی مضامین دقیق بسیارست درالفاظ ساده روان، و او درین شیوه پیرو سعدی و خود بدین امر مقرر است »^۱

۱ - دکتر صفا تاریخ ادبیات در ایران ج دوم، بخش سوم، ص ۸۲۶

امیر حسن از سخنورانی است که در بررسی و ارزیابی شعر خود ایات گونه گونی سروده :

بر نظم حسن دیدم شهری شده دیوانه زیرا که نمی یابند این طرز بدیوانها

این طرز شیوه حسن است ورنه پیش از این چندین شکر بعرضه هندوستان نبود

به حسن نظم حسن است ورنه پیش ازین منش همی نستایم بیک زبان تنها
برخی از مطالع غزلهای امیر حسن را مرور می کنیم :

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

نه دل پدید و نه دلبر نه زر بدست و نه زورم رها کنید که لختی چوبخت خویش بشورم

چندین چه ناز آموختی آن غمزه غماز را دل بردی و جان سوختی حدیست آخر ناز را

درباره غزلگویی امیر حسن صاحب شعر العجم مولانا شبلی نعمانی ابراز نموده است که امیر حسن به صنف غزل منت خاصی دارد. از بررسی شعر حسن می توان حدس زد که سوز و گداز و احساسات و تأثیری که در شعر او وجود دارد حتی در شعر امیر خسرو دیده نمی شود «

ویژگیهای مختلف شعر امیر حسن را در زیر می شمیریم :

۱ - در برخی از غزلها به قوافی اکتفا می نماید و به ردیف تکیه نمی کند با این وصف تغزل پابر جا می ماند.

۲ - سوز و گداز، درد و احساسات جان غزلست و در غزلهای امیر حسن مشهود است.

۳ - موضوعات او، صاف و تراکیب مهذب به کار می برد زبان و محاوره را فدای مضامین نمی کند.

۴ - زبان او شیرین ، روان ، نرم و لطیف است . در اغلب غزلهای وی ابیاتی وجود دارد که به قول معروف از دل بر می خیزد و بر دل می نشیند.

۵ - باوصف این که متصوف بوده اما در شعر امیر حسن بجای رنگ صوفیانه ، رنگ عاشقانه فائق و مملو است . در آن دوره صوفیای عظام معتقد به « همه اوست » بودند اما از ابراز آن محترز بودند. از همین سرچشمه صبغه تصوف بر شعر متجلی می گردد.

۶ - اغلب قافیه های مشکل ودقیق را می گزینند، از بحر و ردیف و قوافی متداول احتراز می نمایند. در دیوان امیر حسن غزلهایی که در قوافی و بحور متقدمین یا معاصرین سروده شده باشد، کمتر است .

۷ - با استفاده از یک کلمه گاهی مفهوم مشروحو را تبیین می کند بطور مثال با حسن گفتی چرا عاشق شدی صد جوابست این سوال را ولی

عقل گوید از چه دیدی روی گندم گون او آدم آن جاها بلغزید است مسکین آدمی
۸ - قصیده های امیر حسن از ویژگیهای معمول در شعر اساتید سخن عاری است ، رنگ تغزل بیشتر دارد و چنین به نظر می رسد که چند بیت در مدح افزوده شده است.

۹ - مثنوی های سروده حسن منسجم و نسبت به قصاید استوار تر است. این موضوع شایسته تذکر است که امیر حسن در ۶۳ سالگی دیوان خود را برای اولین دفعه تدوین نمود. با این وصف در حین زندگانی او بحدی مورد توجه قرار گرفت که دیوان وی در متون ادبی درسی مورد استفاده سرشاری بوده.

پس از درگذشت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا و امیر خسرو در ۷۲۵ هجری قمری اهالی دهلی - شهری که در آن زمان با بغداد و قاهره معاصر در جهان علمی و ادبی محسوب می گردید - با یک ابتلای کم نظیری دچار گشت. پادشاه وقت محمد تغلق ساکنان دهلی را امر فرمود که به پایتخت جدید در جنوب هند در منطقه دیوگیر که با اسم تازه دولت آباد موسوم شد نقل مکانی کنند. امیر حسن نیز در سال ۷۲۷ هـ. ق از این پیش آمد به اجرای دستور دولتی مجبور گشت، ده ، یازده سال آخر زندگانی در آن حوالی بسر برد.

پس از انتقال جمعیت زیادی از دهلی به دولت آباد ویرانی دهلی را چه قدر بادلسوزی نظم کرده است :

آخر پیرسید از دلم آن شحنة خونریز را
شهری که پار آباد بود امسال ویران از چه شد

مثنوی عشق نامه امیر حسن علاء سجزی دهلوی

چکیده:

مورخان و تذکره نویسان تولد امیر حسن را در سه سال مختلف و درگذشت وی را در دو سال متفاوت گزارش کرده اند. در این گفتار بر کهن ترین تاریخ (تولد ۶۵۰ هـ. ق) تکیه شده. امیر حسن معاصر و معاشر امیر خسرو است اما ویژگیهای غزلهای وی با شیخ اجل سعدی همسانیهای گونه گونی دارد که شامل روانی، سلاست، سادگی و پرواز اندیشه می باشد. از آرا و نظرات محمد مبارک علوی کرمانی صاحب سیر الاولیا، جامی در بهارستان، شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار و منابعی دیگر اقتباس و استفاده شده است. یکی از مثنویهای معروف امیر حسن «عشق نامه» حاوی ۶۰۶ بیت سروده ۷۰۰ هـ. ق که بنابه شواهدی در یک شب، سروده شده بود، در این مقال معرفی شده. این داستان عشق یک زوج هندو کیش است که در آن زن اول می میرد و شوهرش رسم سوزاندن خود را با جسد معشوقه ابتکار می کند که برعکس معمول همیشگی آن زمان قلمداد می شود. بگفته امیر حسن:

جوانمرد اوست که مرد خدا شد تو او را شو همه عالم ترا شد

یارب بکش خط کرم بر سیات ما مضمی پرهیزها کردم ولی جاء القضا ضاق الفضا^۲
قرن هفتم هجری، قرن فیوضات و برکات سخنوری، در این قرن مرز و بوم شبه قاره سخن گستری را بدامان خود پرورد که با ابیات شور انگیز لطیف عرفانی شعر فارسی را به دلگرمی ادب دوستان ارائه کرده است. این سخنور خوش بیان، امیر حسن علاء سجزی دهلوی پسر علاء الدین سجزی دهلوی است که در حدود ۶۵۰ هـ. ق در شهر بدایون دیده به جهان گشود.

حسن، با امیر خسرو دهلوی معاصر و معاشر بود. آن زمان در شبه قاره سلطان علاء الدین خلجی بر اریکه قدرت رونق افروز بود که مردی ادب دوست و شاعر نواز بوده، شعرائی که بدربار وی گرد آمدند^۳ در تاریخ ادب

۱ - استادیار بخش زبان فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد

۲ - دیوان حسن سجزی دهلوی، ص ۱

۳ - برای توضیح بیشتر رک. مقدمه دیوان حسن سجزی دهلوی، ص ۲، ص ۵۳

فارسی هند کم نظیر بودند و حسن سجزی بین آنها مقام شامخی داشت. او در نظم و نثر تألیفات زیادی داشته و در سلامتی ترکیب و روانی سخن استاد هنر بود. غزلهای شورانگیز وی چنان شیرین و شیوا است که او را سعدی هندوستان لقب دادند. او خودش سخن سراسر است:

حسن گلی ز گلستان سعدی آورده است که اهل معنی گلچین آن گلستانند^۱
 بعضی از ابیات هر دو شاعر را می خوانیم که نشانگر پرواز اندیشه ،
 پیوند افکار، روانی ، سادگی و سلاست کلام امیر حسن است که در شعر
 سعدی می بینیم :
 سعدی :

وان دام زلف و دانه خال سیاه را	آن روی بین که حسن بیوشیده ماه را
	امیر حسن :
بر ماه کج نهاده بشوخی کلاه را	ای برفراز سرو بر آورده ماه را
	سعدی :
عیش و طرب آوردی بر لاله و ریحانها	وقتی دل سودایی می رفت به بستانها
	امیر حسن :
کفر سر زلف تو غارتگر ایمانها	ای غمزه خونریز تاراج بر جانها
	سعدی :
گر امید وصل باشد آنچنان دشوار نیست	ای که گفתי هیچ مشکل در فراق یار نیست
	امیر حسن :
خوش دلی دارم که در وی جز غم دلداری نیست	دل بداغ یار من بهتر چو با من یار نیست
	سعدی :
من گلی را دوست می دارم که در گلزار نیست	دوستان گویند سعدی خیمه بر گلزار زن
	امیر حسن :
کیمیا در حقه غیبست در بازار نیست	وصل می گویی قدم از کوی هستی باز کش
محمد مبارک علوی کرمانی معروف به امیر خورد که مانند امیر حسن مرید حضرت شیخ نظام الدین اولیاء بود در کتاب « سیر الاولیاء » نوشته است: « امیر حسن علاء سجزی که غزلیات جگر سوز او از چقمق دلهای عاشقان آتش محبت بیرون می آورد. اشعار دلپذیر او راحتی به دلهای سخنوران می رساند و لطایف روح افزای او مایه اهل ذوق است و سخن این بزرگ چاشنی شیخ سعدی دارد »	

۱ - دیوان حسن سجزی دهلوی ، ص ۹۳

۲ - سیر الاولیاء، محمد مبارک علوی کرمانی ، ص ۳۱۸

جامی در بهارستان نوشته است: «خواجه حسن علیه رحمه، وی را در غزل اسلوبی خاص است، اکثر قافیه های تنگ و ردیف های غریب و بحرهای خوش آینده که اصل در شعر خاصه در غزل ملاحظه اینهاست، اختیار کرده و لا جرم از اجتماع آنها شعر وی را حالتی حاصل آمده است که اگرچه در بادی الرای آسان می نماید اما در گفتن دشوار است بنابر این اشعار وی را سهل ممتنع گفته اند^۱

صاحب «اخبار الاخیار» می نویسد: «اورا در میان فضلالی عصر عزتی و مکانی دیگر بود و در میان مریدان شیخ نظام الدین بقربت و عنایت شیخ امتیازی داشت... او را کتابی است مسمی به فواید الفواد در آنجا ملفوظات شیخ را جمع کرده در غایت متانت الفاظ و لطافت معانی... گویند که امیر خسرو گفتی کاشکی تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی...^۲

ناگفته نماند، امیر خسرو نیز کتابی بنام افضل الفواید حاوی ملفوظات شیخ به پیروی فواید الفواد امیر حسن بنگارش درآورده است^۳ دیوان امیر حسن در زندگی وی منتشر شد و چنان مقبول افتاد که مردم آنرا نزد اساتید می آموختند. امیر خورد درباره خودش می گوید که دیوان حسن را از استادی بنام قاضی شرف الدین خواند و یاد گرفت. چنان اعتبار و منزلت مجموعهٔ شعری در زندگی شاعر موفقیت بزرگی است.^۴ در سخنان امیر حسن بویژه در غزلها سوز و گداز و عواطف با تمام و کمال وجود دارد. زبانش شیرین و بیانش شیوا و لطیف است. مطالب روشن، تراکیب صریح و با محاوره دلنشین پر است. اگرچه صوفی است اما کلام وی بیشتر عاشقانه است تا صوفیانه. در اکثر غزلها فقط قافیه را مراعات کرده و توجهی به ردیف ننموده است. باز هم غزل محکم سروده است. از ردیف و قافیه های متداول پرهیز نموده به ردیف و قافیه های مشکل و غریب روی می آورد.

از نوشته هایش پیداست که از سن سیزده سالگی به شعر پرداخته و تا پنجاه سال این فعالیت ادامه داشت. سپس هرچه را که مناسب دانست از دهلی انتشار داد که حاوی ده هزار بیت بود. این کلیات ۲۳ سال قبل از فوت

۱ - بهارستان جامی، ص ۹۴

۲ - اخبار الاخیار، شیخ عبدالحق محدث دهلوی، ص ۱۰۱

۳ - کلیات غزلیات خسرو، مقدمه، ص ۱۳۶

۴ - دیوان حسن سجزی (مقدمه) ص ۹۳

او منتشر گردید. در ۲۳ سال اخیر چیزیکه سروده در مجموعه های حاضر وجود دارد یا نه معلوم نیست.

امیر حسن در مدت حیات خود مجردانه زیست و در آخر عمر به دیوگیر رفته و بسال ۷۳۷ یا ۷۳۸ دیده از جهان فروبست و در دیوگیر مدفن یافت^۱

موضوع اصلی مقاله حاضر مثنوی عشق نامه است :

معروفترین مثنوی که امیر حسن سروده عشق نامه است که امیر حسن آنرا طی یک شب ، شب ماه ذیحجه ۷۰۰ هـ. ق در ۶۰۶ بیت سروده است. موضوع مثنوی داستان عشق جوانی هندو به یکی از دختران همکیش خود است. این جوان پس از مرگ معشوق خود را همراه جسد وی سوزاند این داستان از قدیم بین مردم مشهور بود و حسن آنرا به نظم کشیده است. حسن این قصه را تحت چند عنوان قسمت نموده و در اشعار صنعتهای شعری را به روش دلنشینی بکار برده است.

شنیدم والی در عهد شاهی عمارت کرد در ناگور چاهی^۲

یعنی در آغاز قصه از اقدامات رفاهی یکی از سلاطین ناگور یاد آور شده و سپس ازبنایی آن چاه و زنان و دختران زیبا روی آن ناحیه نیز صحبت می کند . ضمن ذکر دلو آب ستاره دلو را نیز نام می برد و نقل می کند که خانمهای جوان و زیبا رو از آن چاه آب می بردند در همین جا شاعر کلمه دلو را به هر دو معنی یعنی ظرف آب و هم ستاره آسمان بکار می برد . به مناسبت چاه تلمیحاً از پیغمبران یوسف و یعقوب نیز نام می برد.

بتان یک یک چو یوسف برسر چاه زده چندین دل یعقوب در راه

فلک آن چاه و آن یوسف چو دیدی بدلو خور رسن ها در کشیدی^۳

و کمال هنر در اینجاست که کلمات قرآنی را به ایهام آورده است:

گرفته دلو را* سیاره در چنگ به جست و جوی یوسف کرده آهنگ^۴

سپس خودش را نیز تنبیه می کند :

حسن افسانه را باش این چه راز است ندانی قصه یوسف دراز است^۵

۱ - اخبار الاخیار ، ص ۱۰۳.

۲ - دیوان حسن سجزی دهلوی ، ص ۵۹۴

۳ - همان ، ص ۵۹۵.

* - آیت

۴ - همان

۵ - همان ، ص ۵۹۵

امیر حسن در جای جای مثنوی ، بوسیله ابیات جالب با خودش صحبت می کند. در قسمت بعدی نیز تشبیهات دلنشینی بکار برده و شعر خود را دلپذیر ساخته است قهرمان قصه را بدین روش توصیف کرد:

زحل در پیش او چون پیشکاری
میان اهل هندش اعتباری^۱
وقتی که او نخستین بار آن دختر را دید مات و مبهوت ماند:
در آمد چون بگرد چشمها حوت
بسوی آن چه هاروت و چه ماروت^۲
روانی و دلکشی غزل سعدی را در این بیت ببینید:

به یک رشته که اندر چه فرو کرد
طناب عاشقی درحلق او کرد^۳
باید خاطر نشان داشت که قصه مورد نظر در منطقه هند که شرقی ترین نقطه شرق است صورت پذیرفته لذا با اینکه در روز اول ، دختره متوجه احوال پسر شده بود اما اصلا بروی خودش نیاورد زیرا محدودیت های جامعه او را می ترساید:

بخود نزدیک شد هر سو نظر کرد
هراسی در دل پاکش گذر کرد
خطر های ملامت را خبر داشت
بزودی زان خطر گه گام برداشت^۴
بدین منوال مدت طولانی سپری شد. احوال عاشق دلباخته و معشوق بی نیاز به همه جا پخش گردید. روزی گروهی از برهمنان از کنار همان چاه می رفتند که آن پسر را دیدند مردی دانا که رئیس گروه نیز بود به پسر نزدیک شده او را از این ریاضت بی اجر بر حذر داشت اما :

کسی کز عاشقی بر بست باری
نصایح را ندارد اعتباری
نبیند فال نی تقویم خواند
بدو نیک از نگار خویش داند^۵
شاعر ما از اهل جبر می نماید. پسر مزبور ضمن درد دلی با دختره می گوید:
بر آوردند پیش از ما شماری
بقسمت در ازل رفتست کاری
بتو خرما سپردند و بمن خار
ترا مهره بدست آمد مرا مار^۶
عصبیت های مردانه، اعتقادهای اجتماعی و محدودیت اخلاقی ویژه جامعه شبه قاره را می توان مشاهده کرد.

شد اندر هر دیاری داستانی
چو عشق بیدلی با دلستانی
مگر مردی ز نزدیکان آن زن
شده تیره ز طعن دوست و دشمن

۱- همان

۲- همان

۳- همان

۴- همان ، ص ۵۹۶

۵- همان، ص ۶۰۲.

۶- همان ، ص ۶۰۰

به پیش شحنه آمد خاک بر سر
 جوانی نام ما را خاک کردست
 بخواندش شحنه زنجیری در و بست
 که ریزم خون خود با خاک این در
 دل از شرمی که باید پاک کردست
 بدیگر بند پایش کرد و هم دست^۱

پسره یک سال کامل به اسارت بسر برد و سپس بفرمان یکی از پادشهان هند همه اسراء از بند رهانیده شدند منجمله قهرمان قصه. بعد از رهایی دوباره بر سر چاه رفت و چشمان تشنه را با جام دیدار معشوق سیراب ساخت. حتی چهارده سال می گذرد تا بالاخره دل دختر نرم شده به حالت آن عاشق بیمراد می سوزد و او تلاش می کند با کلمات محبت آمیز رنجهای گذشته وی را جبران نماید. اگرچه تا آن موقع او یک زن شوهر دار شده اما عشق واقعی پسر ویرا وادار کرد که قیود اجتماعی و مذهبی را پشت پا گذاشته به قلب مجروح عاشق خود داروی محبت بزند:

خدا داناست ای دیرینه یارم
 بتقصیری که کردم عذر بپذیر
 نیز می افزاید :
 مرا جفتی است بازرگان که هر سال
 رود در بادیه اشتر ستاند
 هم اکنون با شریکان سفر ساز
 چو او از خانه شد تو جا بمانی
 روزی که قرار است شوهر به مسافرت برود را چنین بشعر تعریف کرده است:
 بشوهر دید عزم راه کرده
 بیامده برگ ره ترتیب کردش
 برد اشتر خریدن را بسی مال
 فروشد پیل واری زر بماند^۳
 سفر را عزم مطلق می کند باز
 درون دل قدم در نه که جانی^۴
 بسیج کوچ منزل گاه کرده
 بران زادی که بود از گرم و سردش

اما قضا منظره دیگری را در دامان خود می پروراند:
 چو هم خانه ز خانه سر برون کرد
 آری همان موقع زن تب شدیدی می گیرد و زمین گیر می شود حتی :
 چهارم روزش آن بت تیره تر شد
 گل سیراب را گونه دگر شد^۵
^۶

۱ - دیوان ، ص ۶۰۶
 ۲ - همان ، ص ۶۱۱
 ۳ - همان
 ۴ - همان ، ص ۶۱۱
 ۵ - همان
 ۶ - همان ، ص ۶۱۴

وقتی که دیگر امید زندگی باقی نماند زن مزبور مادرش را از عشق نافرجام آن پسر آگاه کرد و وصیتا گفت هر طور که باشد آن پسر را خبر مرگ من بدهید تا بداند که من بدقول نبوده ام :

بگفت این و بهم پیوست دیده قفس بر جا و مرغ از وی پریده^۱
در مذهب هندوان مرده را می سوزانند . زیرا هندوها آتش را بتقدس می پرستند ، هنگام ازدواج عروس و داماد دور آتش هفت دور می زنند و برای زندگی مشترک سوگندهایی می خورند و قول و قرارها می گذارند. هم چنین بعد از مرگ جسد مرده را آتش می زنند باینکه مرده را از آلودگیهای این دنیا پاک نموده اند.

هر آیینی که باشد هندوان را برون بردند آن سرو جوان را
ز نا خویشان و از خویشان گروهی بر آوردند هیزمها چو کوهی
بر آتش در زدند آن خوابگه را بمریخی قران دادند مه را^۲

ناگفته نماند که در اغلب شاخه های هندوان بویژه در میان برهمنان به موقع مرگ شوهر زن او را زنده با جسد مردش می سوزانند و این سنت را «ستی» بودن زن می نامند . زنی که با شوهرش «ستی» شود نام او را با احترام ویژه ای یاد می نمایند. اما هرگز نشده که شوهری با زن خود «ستی» شده باشد. در داستان ذکر شده نیز شوهر شرعی آن زن که مطابق کیش و آیین هندوها همراه با همسرش دور آتش هفت بار گشته و قول و قرارهایی گذاشته بود حاضر نمی شد تا با زنش سوزانده شود. اما عاشق مزبور که در باطن در سفره پاک عواطف خود با او نشسته و دور آتش عشق خود هفت بار گردیده و سوگندهای محکم خورده ، شوهر معنوی او شده است ، اینک آمده است تا در آتش میت او خودش را بیاندازد و با او «ستی» گردد.

وقتیکه عاشق بيمراد از مرگ معشوق خود خبردار شد به محلی که جسد او را آتش می زدند رسید و با ناله و فریاد در آن آتش جهید و با جسد معشوقه خود خاکستر گردید. حضار ازین منظره مات و مبهوت ماندند و جز اشک ریزی کاری نتوانستند بکنند. امروز مردم از آن مرد جز نیکی یاد نمی کنند.

جوانمرد اوست که مرد خدا شد تو او را شو همه عالم ترا شد^۳

۱ - همان

۲ - دیوان ، ص ۶۱۵

۳ - دیوان ، ص ۶۱۸

ویژگی های شعری مثنوی مزبور:

- همانطور که قبلاً گفته شد این مثنوی حاوی ۶۰۶ بیت است و به بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف (مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن) سروده شده است. بعضی از مصراعهای آن حکم مثل را دارد . مانند:
- ۱ - دعا در سجده گه خواندن چه نیکوست^۱
 - ۲ - بجز گریه سبیل عاشقان چیست^۲
 - ۳ - نمی شاید در انصاف بستن^۳
 - ۴ - نه دریا را بود از هیچ سگ باک نه سگ از هیچ دریایی شود پاک^۴
 - ۵ - بر آوردند پیش از ما شماری بقسمت در ازل رفتست کاری^۵
 - ۶ - عملها را جزایی هست آخر^۶
 - ۷ - بحیله عشق نتوان داشت مستور میان سایه پنهان کی بود نور^۷
 - ۸ - کسی کز عاشقی بر بست باری نصائح را ندارد اعتباری^۸
 - ۹ - ورای عقل سر را افسری نیست سعادت بخش زوتر اختری نیست^۹
 - ۱۰ - در این میخانه مستی ناصوابست نه آخر آخر مستی خراب است^{۱۰}
 - ۱۱ - که صلح آب در آتش محال است^{۱۱}

تصویر کشی از هنگام صبح در ایات این مثنوی :

- ۱ - چو رایات سحر گه سربر آورد حبش را شاه چین از پا در آورد
- ۲ - چو دیگر روز این دولابه بید کشید از چاه مشرق دلو خورشید
- ۳ - بوقت صبح کین دریای اخضر کشادی چشمه خورشید از سر

-
- ۱ - دیوان ، ص ۵۹۶
 - ۲ - همان ، ص ۵۹۷
 - ۳ - دیوان ، ص ۵۹۹
 - ۴ - همان ، ص ۶۰۰
 - ۵ - همان
 - ۶ - همان
 - ۷ - همان ، ص ۶۰۱
 - ۸ - همان ، ص ۶۰۲
 - ۹ - همان ، ص ۶۰۳
 - ۱۰ - همان
 - ۱۱ - همان ، ص ۶۱۲

نمونه مختصر از صناعات شعری که بکار برده شده :

تشبیه :

بلب شکر بغمزه شورش انگیز^۱
جراحت تازه کرده بر دل ریش^۲

بت هندو نسب چون ترک خونریز
روان شد چون مهی در منزل خویش

استعاره :

که برد از آدمی صبری پری وش^۳
ندانم بر چه طالع زاده ای آه^۴

بتی عاشق فریبی رایگان کش
شبی طالع نگشتی بر من ای ماه

ایهام :

نمودندش که این ره راست سود است^۵
تو از مادر همی ترسی من از خال^۶

چو این گفتند گرفتندش چپ و راست
مرا خال تو می دارد در این حال

مراعات نظیر :

شکر در بند و مه در زهره کرده^۷
مکن در دور مجلس هرزه کاری^۸

روان شد درج لؤلؤ مهره کرده
بیا مطرب چو طبع زهره داری

تضاد :

بهشتم گفته دوزخ می نمایی^۹
نگون بختی شده بیدار بختی^{۱۰}

میم و عده دهی خونم کشایی
به هر جانب نظر افکند لختی

امیر حسن طی ابیات این مثنوی ، از انبیاء حضرت یوسف و یعقوب هم از خضر علیهم السلام ، از هاروت و ماروت و زهره ، از لیلی و مجنون ، از کعباد و ماه نخشب را نیز بتلمیح ذکر کرده است . نیز در انتهای هر مبحث ابیاتی سروده انگار با خودش مخاطب بوده است مانند :

تو خندان کن در آن صوت صباحی
ز زنجیری که داری گوهری بخش^{۱۱}

بیا مطرب که گریان شد صراحی
سرم را از سرودی افسری بخش

۱ - دیوان ، ص ۵۹۵

۲ - همان ، ص ۵۹۷

۳ - همان

۴ - همان ، ص ۵۹۹

۵ - همان ، ص ۶۰۸

۶ - همان ، ص ۶۰۰

۷ - همان ، ص ۶۰۱

۸ - همان ، ص ۶۰۵

۹ - همان ، ص ۶۱۶

۱۰ - همان ، ص ۶۱۲

۱۱ - همان ، ص ۵۹۸

یا اینکه

حسن را نیز عشقی بود در سر
 که کرد این حرف را بر روی دفتر^۱
 بیا مطرب ز بربط حال بر رس
 ز دفترها مرا آن یک ورق بس^۲

بعد از مطالعه این مثنوی می توان شناخت که قرن هفتم هجری قرن درخشانی ادبیات فارسی در شبه قاره بود و شاعران این دیار شعر دلنشینی به سبک های عراقی و خراسانی ارائه نموده اند. امیر حسن نه تنها ذاتاً با ذوق و قریحه شعری برخوردار بود بلکه به ابیات اساتید نیز متوجه بود و همراه با شعر به علم نجوم نیز دسترسی داشت.

منابع و مأخذ

- ۱- دیوان حسن سجزی دهلوی ، باتصحیح و مقدمه مسعود علی محوی ، مکتبه ابراهیمیه مشین پریس ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۵۳ هـ. ق .
- ۲- سیر الاولیاء ، سید محمد مبارک علوی کرمانی معروف به امیر خورد، به کوشش و اهتمام محمد ارشد قریشی مدیر موسسه انتشارات اسلامی ، ناشرین :
 - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد
 - موسسه انتشارات اسلامی ، لاهور ، ۱۹۷۸م
- ۳- بهارستان جامی ، مطبع مجتبیایی دهلی نو هند ، ۱۳۲۷ هـ. ق / ۱۹۰۹م
- ۴- اخبار الاخیار ، شیخ عبدالحق محدث دهلوی ، مکتبه نوریه رضویه ، خیرپور سکهر (سند) ۱۳۳۲ هـ. ق
- ۵- دانشنامه ادب فارسی ، حسن انوشه ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، تهران ، ۱۳۷۵ خ.
- ۶- اردو دایره معارف اسلامیة ، دانشگاه پنجاب ، ۱۹۷۳م
- ۷- کلیات غزلیات خسرو (یمین الدین ابوالحسن) بیکیز لاهور ، اگست ۱۹۷۲م.

۱- دیوان ، ص ۶۰۱
 ۲- همان ، ص ۶۰۱

” وصف در غزلیات امیر خسرو دهلوی“

اشاره :

در مفهومی کلی، ادبیات بازتاب واقعیت های جهان است. زیرا نویسندگان و شاعران از راه همانندسازی در^۱ اثر هنری به آفرینشی دوباره از جهان خارج دست می یابند. در واقع هنرمند کسی است که به خوبی از عهده این باز آفرینی بر آید. این آفرینش دوباره در اثر هنری بر بنیاد تخیل صورت می گیرد از این رو، کاربرد صورت های خیال کارمائی آفرینش های ادبی است، سبک ادبی همراه با تصویرهای عاطفی و احساسی است، در این گونه سبک، عناصر خیال در وصف های زیبا جلوه گر می شود تا دریافت ها و تأثیرهای شاعر از جهان، در روح و جسم مخاطب نفوذ کند. رویکرد به همه صورت های خیال در چهارچوب این گفتار نمی گنجد و زمانی دیگر را می طلبد. از این رو تنها دنیای پُر رمز و راز وصف ها و کاربرد آنها در شعر امیر خسرو (به ویژه در غزلیات)، کارمائی این جستار است.

وصف ها به طور معمول در همه دوره های شعر در پیوند با زندگی و باورهای شاعران بوده سبک ویژه آنها را پدید آورده اند. وصف های موجود در آثار امیر خسرو با رویکرد به دوره های زندگی وی و اعتقاد و جهان بینی که با توجه به شرایط زمان برای او رخ نموده، گوناگون هستند: در مدح ها و وصف های مجالس، (در آئینه اسکندری) ویژگی نهادین شاعر که از امیران و امیرزادگان بوده، نمایانگر وصف های درباری و اشرافی است. در خمسه، در منظومه های عاشقانه درد جانسوز عاشقان را

* - عضو هیأت علمی دانشگاه ارومیه - ایران

بازگو می کند و در آثاری که دارای بار عرفان و معرفت هستند، وصف ها انفسی و معنایی می شوند.

با رویکرد به این نکته که امیرخسرو از خاندان امیران و طبقه مرفه جامعه آن روزگار بوده است، دید او به جهان بیرون به ویژه به طبیعت، در رابطه با خاستگاه طبقاتی وی است. البته همیشه چنین نیست زیرا آشنایی او با اهل معرفت، چون نظام الدین اولیا و دیگران، جهان بینی او را دگرگون کرده عناصر وصف ها نیز تغییر می کنند. گرچه سبک شعر او سبک عراقی است ولی گاه وصف ها در غزلیاتش چنان آفاقی و بیرونی می شود^۱ که سبک خراسانی را فرایاد می آورد. موضوع "وصف" در آثار امیرخسرو، نمودی گسترده دارد. نه تنها در غزلیات بلکه در بیشتر آثار او کاربرد توصیف های هنری از بسامد بالایی برخوردار است.

امیرخسرو در خمسه طبیعت ملموس را تصویر میکند و وصف ها در پیوند با طبیعت هستند به طوری که گاه بی واسطه کاربردهای مجازی، با طبیعت رابطه برقرار میکند.

برای نمونه در منظومه شیرین و خسرو^۲ می گوید:

چو شب زرین جهاز افکند بیرون
عروس ماه شد بر تخت گردون
بر آئین شهی شاه فلک قدر
سوی شبدیز شد رخشنده چون بدر^۳

در بیشتر وصف ها مانند وصف مجالس، حالت های مجنون و لیلی، شیرین و خسرو، و... کارمایه او در همانند سازی با تکیه بر عناصر و پدیده های طبیعی صورت می گیرد. البته محیط زندگی شاعر و نوع تربیت و خاستگاه طبقاتی وی تأثیر مستقیمی بر عناصر و بن مایه های وصف هایش می گذارد.

۱ - (ر.ک. صور خیال در شعر فارسی ص ۳۱۸)

۲ - (خمسه، ص ۳۷۱، س ۲۳-۲۴)

۳ - خمسه، ص ۷۱، س ۲۳-۲۴

خوشا خرگه گرم در ماه دی هم از تاب آتش هم از تاب می^۱
در این بیت که وصف مجلس عیش است ، و به وصف زمستان
می پردازد، رابطه شاعر با طبیعت بی واسطه کاربرد مجازی صورت می
گیرد یا در بیت زیر باز رابطه رابطه ای رویاروی است:

حصاری شده ماهیان زیر رود به قعر زمین رفته ماران فرود^۲
البته وصف های او در خمسه، در بیان حالت های عاشقان مانند
مجنون، شیرین و... وصف های استاد مسلم وصف ، نظامی گنجوی را فرا یاد
می آورد :

چون لاله جبین شگفته می داشت	داغی به جگر نهفته می داشت
می سوخت چو شمع با رخ زرد	در گریه و سوز خنده می کرد ^۳
یا در "هشت بهشت" میگوید:	
در سه شبه که صبح لعل و سپید	رنگ گلنار بست بر خورشید
شاه بهرام گور چون بهرام	گشت گلنارگون به جامه و جام ^۴

همانگونه که دیده می شود وصف ها همراه با همانند سازی با
طبیعت بیان شده اند.

در شعر امیر خسرو، با توجه به شرایط شعری و شرایط معنوی
شاعر، وصف ها گاه از آفاقی و زمینی بودن خارج شده بار معناهای عرفانی
را به دوش می کشد و رابطه شاعر با طبیعت عارفانه می شود:

صوفی گردون چو به خلوت نشست	کرد فلک سبجه پروین به دست
طره ظلمت ز نسیم بهار	مشک فشان شد چو لب روزه دار ^۱

۱ - (خمسه، آئینه اسکندری، ص ۴۹۶ س ۲۲)

۲ - (خمسه ، آئینه اسکندری ، ص ۴۹۷ س ۷)

۳ - (خمسه ، ص ۱۶۷ س ۲۰ - ۲۱)

۴ - (خمسه ص ۶۳۶ ، ص ۴ - ۵)

وصف های عاشقانه او در خمسه گاه دربارۀ عشق های زمینی هستند و گاه عشق های حقیقی به قول «تذکره الشعراء»^۲ «او عشقبازی حقایق را در شیوه مجاز پرداخته» ولی در غزلیاتش بسامد وصف های عشق مجازی یا زمینی، بیشتر از عشق معنوی و حقیقی است. به نظر می رسد غزلیات امیر خسرو داستان روح پرشور وی است، باورمندی به عشق را در منظومه شیرین و خسرو او نیز میتوان دید:

جهان بی عشق سامانی ندارد	فلک بی میل دورانی ندارد
نه مردم شد کسی کز عشق پاکست	که مردم عشق و باقی آب و خاکست ^۳
در یکی از غزلیاتش می گوید:	
خسرو من: گلی از خون دل خود رسته	خون من هست جگرسوز مبوید مرا ^۴

توفیق شاعر در بازتاباندن احساس و تجربه های عاطفی خود در قالب وصف های هنرمندانه، شعر شاعر را در دیرند زمان جاودانه می سازد همانگونه که نمود این گونه وصف ها در بیشتر آثار امیرخسرو، شعر او را جاودانه ساخته است. با رویکرد به یادآوری پیشین، گونه های وصف در آثار امیرخسرو با توجه به شرایط، متفاوت می شود، آنچه در راستای این گفتار است چگونگی وصف در غزلیات او است. از آنجایی که امیرخسرو شیفته طبیعت است در غزلیات خود گاه انسان را با طبیعت جهان بیرون درمی آمیزد و از راه همانندسازی فاصله ها را برمی دارد و انسان با طبیعت یکی می شود.

گرچه گلستان خوش است ورچه چمن دلکش است

آنهمه دیدم ولی آن گل رخسار کو

۱ - (خمسه، مطلع الانوار ص ۳۳ س ۱۱)

۲ - (تصنیف امیر دولتشاه بن علا الدوله بختیشاه الغازی، چاپ تهران ص ۱۷۹)

۳ - (خمسه ص ۲۶۱ س ۸ - ۹)

۴ - (غزلیات ص ۳۷، س ۸)

عناصر طبیعی نیز از راه همانند سازی رابطه ای ملموس با انسان پیدا می کنند:

آتش اندر آب هرگز دیده ای عنبر اندر تاب هرگز دیده ای^۱
دل بستگی وی به زیبایی های جهان چنان است که گاه در توصیف های
خود بدون همانند سازی ، با طبیعت ارتباط برقرار می کند:

سبزه نوخیز و هوا خرم و بستان سر سبز بلبل روی سیه مانده ز گلزار جدا^۲
یا در غزلی با مطلع زیر فقط به طبیعت پرداخته است:
بهار پرده برانداخت روی نیکو را نمونه گشت جهان بوستان مینو را^۳

در بیت زیر ضمن توصیف طبیعت بی واسطه کاربرد مجازی، از
عشق زمینی سخن میگوید:

نوبهار است و گل و موسم عید ای ساقی باده نوش و گذر از وعد و وعید ای ساقی^۴
البته وقتی توصیف های هنرمندانه با کاربردهای مجازی توأم می شود بر
زیبایی شعر شاعر می افزاید:
شفاعت آدمم ای دوست دیده ی خود را کزو می پوش گل نو دمیده خود را^۵

آن گونه که گذشت یکی از بسترهای مناسب این گونه توصیف ها از
میان دیگر انواع شعر ، غزل است.

۱ - (غزلیات ص ۱۵۰ س ۷)

۲ - (ص ۴۰ س ۴ - ۸)

۳ - (غزلیات ص ۳۵ س ۱)

۴ - (غزلیات ص ۱۵۵ س ۲)

۵ - (غزلیات ص ۳۹ س ۱۱)

توصیف‌های در ارتباط با طبیعت و عناصر آن و جهان پیرامون شاعر در غزلیات امیرخسرو از بسامد بالایی برخوردار است. این توصیف‌های توأم با تشبیه زیبایی خاصی بر غزلیات امیرخسرو داده است. گاهی این کاربرد با کاربردهای مجازی به ویژه "جاندارپنداری" یا "تشخیص" همراه شده هم‌چون تابلوهای نقاشی تصویرهای سه‌بعدی را در نظر خواننده مجسم می‌کند. زمانی از آن نیز فراتر رفته طبیعت به‌ظاهر بی‌جان زنده شده موضوع شعر شاعر را که به طور عمده "عشق" است، عینیت می‌بخشد.

به جای بود دلم تا نشسته بود آن زلف به باد شد چو پریشان بیوفتاد دلم^۱
در توصیف‌ها هیچ چیزی از چشم امیرخسرو پنهان نمی‌ماند. عناصر طبیعت مانندجماد و نبات و حیوان همه کارمایه‌های توصیف‌های وی هستند و گاه نیز اجرام سماوی، به ویژه ماه و ستارگان حتی آسمان، جزء درون مایهٔ توصیف‌های او می‌شود:

پرتو رویش چو می تابد ز دور آفتاب از شرم پنهان می شود^۲
روبهم رفته، طبیعت و اجزای آن، عناصر غالب در توصیف‌های موجود در غزل‌های امیرخسرو است. وی به سنت‌های قدیم ادب فارسی، مانند بلبل و گل که نماد عاشق و معشوق در طبیعت هستند، نیز توجه می‌کند برای مثال:

نگارا بلبل اینک می کند بانگ روان کن در چمن سرو روان را
مرا گفتمی مبین در من به گل بین به گل نسبت مکن رویی چنان را^۳

اجرام فلکی نیز در توصیف‌ها کارمایه او هستند. برای مثال:

۱ - (غزلیات ص ۱۳۶ س ۲)

۲ - (غزلیات ص ۱۰۳ س ۲)

۳ - (غزلیات ص ۳۶ س ۲ و ۳)

پرتو رویش چو می‌تابد ز دور آفتاب از شرم پنهان می‌شود^۱

به طور عمده موضوع غزل وصف عشق است. غزل امیر خسرو گاه وصف حال عاشق گاه معشوق، گاه اجزای عاشق چون دل، چشم و... گاه اجزای معشوق چون زلف، لب، قامت، چشم و... است:

تا نظر سوی دو چشم تست، یاران تو را کی بود بیکاری آن مردم شکاران تو را^۲

گاهی نیز موضوع وصف وصال، هجران، وفا و بی‌وفایی است.

سنبل به تاب رفته و نرگس به خواب ناز شب تا به روز باده گسار که بوده ای؟^۳

البته آنگونه که گفته شد کاربُردهای مجازی، شعر وی را هنری تر می‌کند ولی بسامد تشبیه‌های ساده در توصیف‌های به کار رفته در غزل‌های او، فراوان است از این رو وصف‌ها گاهی به شعرهای شاعران قرن چهارم نزدیک شده، طبیعت ملموس تر می‌شود. غالباً در این گونه وصف‌ها عشق زمینی است:

ابر می‌بارد و من می‌شوم از یار جدا چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا^۴
امیر خسرو در مجموعه غزل‌های خود، به ندرت به توصیف عشق حقیقی می‌پردازد بنا بر این بسامد عشق زمینی در شعر او فراوان است:

در درون مسجد و دیر و خرابات و کنشت هر کجا رفتم همه شور تو و غوغای تست^۵

۱ - (غزلیات ص ۱۰۳ س ۱۲)

۲ - (غزلیات ص ۳۷ س ۲)

۳ - (غزلیات ص ۱۵۱ س ۲)

۴ - (غزلیات ص ۳۵ س ۱)

۵ - (غزلیات ص ۶۲ س ۳)

یا:

کسی که بر در میخانه تکیه گاهی یافت چه التفات نماید به مسند دارا^۱؟

در وصف عشق های زمینی به نظر می رسد که در پاره ای از غزل ها
معشوق او مذکر است برای نمونه:

تا خط تو نودمید گل را بر سبزه هزار ریشخند است^۲

یا:

خطی که از دود دلم بر گرد آن لب سبز شد ما را از آن سبزی همه خاطر به صحرا میکشد^۳

نمود این گونه از عشق و توجه ، در غزل های او کم نیست.
وصف ها در غزل های وی از راه همانند سازی هنرمندانه هستند ولی
گاه به زبان عامیانه نزدیک میشود از این رو سطح غزل های او متفاوت است
و به نظر می رسد در دوران متفاوتی از عمر وی سروده شده باشند.

۲ - (غزلیات ص ۴۰ س ۱۳)

۳ - (غزلیات ص ۶۰ س ۱)

۴ - (غزلیات ص ۹۲ س ۳)

اوزان غزلیات امیر خسرو دهلوی

اشاره:

امیر خسرو دهلوی در انواع اصناف سخن چیره دست بوده . در این نوشتار نخست شرحی مختصر از احوال و آثار او بمیان آمده . آنگاه اوزان غزلیات امیر خسرو با ثبت شماره های غزل که در کلیات غزلیات امیر خسرو گردآورده اقبال صلاح الدین مندرج است ، دقیقاً مضبوط گردیده است. مجموعاً ۱۹۸۱ غزل را پژوهنده در ۳۳ وزن و ۱۱ بحر عروضی تبیین نموده است . در این مقال تعداد مشخص غزلها در بحرهای بسیط ، خفیف، رجز ، رمل ، سریع ، کامل ، متقارب ، مُجْتَث ، مضارع ، منسرح ، هزج آورده شده است. تحقیق در موضوعات عروضی در مجله های علمی پژوهشی کمتر مورد توجه قرار می گیرد. برای علاقه مندان این گونه مطالب مرور همچنین مطلب علمی تشویق کننده خواهد بود.

حضرت امیر خسرو بن امیر سیف الدین دهلوی از عارفان و شعراء پارسی گوی بزرگ شبه قاره پاک و هند است . خاندانش در حمله مغول از بلخ به هند رفت و خسرو در آن خاندان به سال ۶۵۱ هـ (۱۲۵۳م) در پتالی ولادت یافت. وی در علوم ادبی استاد بود و در تصوف از شیخ نظام الدین اولیاء پیروی میکرد. بقول صاحب مفتاح التواریخ این رباعی شیخ نظام الدین در حق امیر خسرو گفته :

خسرو که بنظم و نثر مثل او کم خاست ملکیت ملک سخن این خسرو راست
این خسرو ماست خسرو ناصر نیست زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

در شاعری پادشاهان دهلی را مدح می گفت تا به سال ۷۲۵ هـ (۱۳۲۴ م) درگذشت . صاحب مفتاح التواریخ این قطعه سروده است :

میر خسرو خسرو ملک سخن آن محیط فضل دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء و معین نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرائی بیقرین طوطی شکر مقال بیمثال
از پی تاریخ سال فوت او چون نهادم سر بزبانوی خیال

دیگری شد «طوطی شکر مقال»
۷۲۵ هـ

شد «عديم المثل» یک تاریخ او
۷۲۵ هـ

و صاحب حدائق المعانی این قطعه گفته :

بشب جمعه شد ز دار فنا
کانزمان شد بدرگه معبود
که گذشته ازین جهان ملال
سال نقلش بگو که «چشتی بود»
۷۲۵ هـ

خسرو دهلوی بحکم خدا
عمر هفتاد و پنج سالش بود
هژدهم بود از مه شوال
خسرو دهلوی بهشتی بود

باز «شکر مقال طوطی» گفت
۷۲۵ هـ

سال نقلش خر و عیان و نهفت

امیر خسرو بنظم و نثر آثار فراوان دارد. در غزل از پیروان سعدی بود. در قصیده شاعران قرن ششم خاصه سنائی و خاقانی را تقلید می کرد و در مثنوی تابع نظامی بود.

تصانیف خسرو :

در نثر

- ۱ - اعجاز خسروی (رسائل الاعجاز) ۷۱۹ هـ - ۱۳۱۹ م
- ۲ - خزائن الفتوح (تاریخ علانی) ۷۱۱ هـ - ۱۳۱۱ م.

در نظم

- ۱ - دیوان اول تحفة الصغر ۶۷۱ هـ .
- ۲ - دیوان دوم وسط الحیوة ۶۸۴ هـ .
- ۳ - دیوان سوم غرة الکمال ۶۹۳ هـ .
- ۴ - دیوان چهارم بقیة نقیه ۷۱۵ هـ .
- ۵ - دیوان پنجم نهاية الکمال ۷۱۶ هـ .
- ۶ - مثنوی مطلع الانوار بجواب مخزن الاسرار ۶۹۸ هـ
- ۷ - مثنوی شیرین و خسرو بجواب خسرو و شیرین ۶۹۸ هـ
- ۸ - مثنوی مجنون و لیلی بجواب مجنون و لیلی ۶۹۸ هـ
- ۹ - مثنوی آیینة سکندری بجواب سکندر نامه ۶۹۹ هـ
- ۱۰ - مثنوی هشت بهشت بجواب هفت پیکر ۷۰۱ هـ

۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،
 ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ،
 ۲۱۴ ، ۳۷۹ ، ۳۸۳ ، ۳۹۰ ، ۶۳۰ ، ۶۳۱ ، ۶۳۲ ، ۶۳۳ ، ۶۳۴ ، ۶۳۵ ، ۶۳۶ ، ۶۳۷ ،
 ۶۳۸ ، ۶۳۹ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ، ۶۴۲ ، ۶۴۳ ، ۶۴۴ ، ۶۴۵ ، ۶۴۶ ، ۶۴۷ ، ۶۴۸ ، ۶۴۹ ، ۶۵۰ ،
 ۶۵۱ ، ۶۵۲ ، ۶۵۳ ، ۶۵۴ ، ۶۵۵ ، ۶۵۶ ، ۶۵۷ ، ۶۵۸ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰ ، ۶۶۱ ، ۶۶۲ ، ۶۶۳ ،
 ۶۶۴ ، ۶۶۵ ، ۶۶۶ ، ۶۶۷ ، ۶۶۸ ، ۶۶۹ ، ۶۷۰ ، ۶۷۱ ، ۶۷۲ ، ۶۷۳ ، ۶۷۴ ، ۶۷۵ ، ۶۷۶ ،
 ۶۷۷ ، ۶۷۸ ، ۶۷۹ ، ۶۸۰ ، ۶۸۱ ، ۶۸۲ ، ۶۸۳ ، ۶۸۴ ، ۶۸۵ ، ۶۸۷ ، ۶۸۸ ، ۶۸۹ ، ۶۹۰ ،
 ۶۹۱ ، ۱۰۸۵ ، ۱۰۸۶ ، ۱۰۸۷ ، ۱۰۸۸ ، ۱۰۸۹ ، ۱۰۹۰ ، ۱۰۹۱ ، ۱۰۹۲ ، ۱۱۱۹ ،
 ۱۱۲۰ ، ۱۱۲۱ ، ۱۱۳۲ ، ۱۱۳۳ ، ۱۱۳۴ ، ۱۱۳۵ ، ۱۱۵۰ ، ۱۱۵۱ ،
 ۱۱۵۴ ، ۱۱۵۳ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۵ ، ۱۱۵۶ ، ۱۱۵۷ ، ۱۱۵۸ ، ۱۱۵۹ ، ۱۱۶۰ ، ۱۱۶۱ ،
 ۱۱۶۲ ، ۱۱۶۳ ، ۱۲۰۴ ، ۱۲۱۰ ، ۱۲۱۱ ، ۱۲۱۴ ، ۱۲۲۷ ، ۱۲۲۸ ، ۱۳۲۴ ، ۱۳۲۵ ،
 ۱۳۲۶ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۲۸ ، ۱۳۲۹ ، ۱۳۳۰ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۳۲ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۴ ، ۱۳۳۵ ،
 ۱۳۳۶ ، ۱۳۳۷ ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۴۰ ، ۱۳۴۱ ، ۱۳۴۲ ، ۱۳۴۳ ، ۱۳۴۴ ، ۱۶۶۶ ،
 ۱۶۶۷ ، ۱۶۶۸ ، ۱۷۲۶ ، ۱۷۶۷ ، ۱۷۷۹ ، ۱۷۸۰ ، ۱۸۳۴ ، ۱۸۳۵ ، ۱۸۳۶ ، ۱۸۳۷ ،
 ۱۸۳۸ ، ۱۸۳۹ ، ۱۸۴۰ ، ۱۸۴۱ ، ۱۸۴۲ ، ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ در این بحر است.

۳- فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن : بحر رمل مثنی سالم .

- ۱- شکل دل بردن که تو داری نباشد دلبری را
 - ۲- شاه حسنی وز متاع نیکوی داری فراخی
- امیر خسرو در این بحر (۲) غزل سروده است.

۴- فاعلاتن فعلاتن فعلات (فعلن) :

نرگس مست تو خواب آلوده است .
 در بحر رمل مسدس مخبون مقصور ۱۸ غزل سروده است در کلیات غزل
 شماره ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۰ ،
 ۱۳۸۴ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۶ ، ۱۳۸۷ ، ۱۶۶۹ ، ۱۷۳۸ ، ۱۸۶۶ و ۱۸۶۷ در این بحر
 است .

۵- فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (فعالان) :

- ۱- روزگاری است که در خاطر ام آشوب فلان است
- ۲- باز مست آمدنش نازکنان از جامی ست
- ۳- خنده هرگز دهنی همچو دهان تو نیافت.

۴ - رخ خوبت به چه ماند به گلستان و بهاری
در بحر رمل مثنیٰ مخبون ۴ غزل سروده است.

۶ - فاعلاتن فعلاتن فعلن (فعلات ، فاعلان)

روز عید است به من ده می نابی چو گلاب
در بحر رمل مثنیٰ مخبون محذوف یا مقصور ۱۹۰ غزل سروده است . در
کلیات غزل

، ۲۲۰ ، ۲۱۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۷ ، ۲۱۶ ، ۲۱۵ ، ۱۱۰ ، ۹۸ ، ۸۹ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۱
، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴
، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵
، ۷۰۴ ، ۷۰۳ ، ۷۰۲ ، ۷۰۱ ، ۷۰۰ ، ۶۹۹ ، ۶۲۹ ، ۶۲۸ ، ۳۹۳ ، ۳۹۳ ، ۲۴۵
، ۷۰۵ ، ۷۰۶ ، ۷۰۷ ، ۷۰۸ ، ۷۰۹ ، ۷۱۰ ، ۷۱۱ ، ۷۱۲ ، ۷۱۳ ، ۷۱۴ ، ۷۱۵ ، ۷۱۶
، ۷۱۷ ، ۷۱۸ ، ۷۱۹ ، ۷۲۰ ، ۷۲۱ ، ۷۲۲ ، ۷۲۳ ، ۷۲۴ ، ۷۲۵ ، ۷۲۶ ، ۷۲۷ ، ۷۲۸
، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲ ، ۷۳۳ ، ۷۳۴ ، ۷۳۵ ، ۷۳۶ ، ۷۳۷ ، ۷۳۸ ، ۷۳۹ ، ۷۴۰
، ۷۴۱ ، ۷۴۲ ، ۷۴۳ ، ۷۴۴ ، ۷۴۵ ، ۷۴۶ ، ۷۴۷ ، ۷۴۸ ، ۷۴۹ ، ۷۵۰ ، ۷۵۱ ، ۷۵۲
، ۷۵۳ ، ۷۵۴ ، ۷۵۵ ، ۷۵۶ ، ۷۵۷ ، ۷۵۸ ، ۷۵۹ ، ۷۶۰ ، ۷۶۱ ، ۷۶۲ ، ۷۶۳ ، ۷۶۴
، ۱۰۳۸ ، ۱۰۳۹ ، ۱۰۹۳ ، ۱۰۹۴ ، ۱۰۹۵ ، ۱۰۹۶ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۶۴ ، ۱۱۶۵ ، ۱۰۲۶
، ۱۲۲۹ ، ۱۲۳۰ ، ۱۳۴۹ ، ۱۳۵۰ ، ۱۳۵۱ ، ۱۳۵۲ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۴ ، ۱۳۵۵ ، ۱۳۵۶ ، ۱۳۵۷
، ۱۳۶۷ ، ۱۳۶۸ ، ۱۳۶۹ ، ۱۳۷۰ ، ۱۳۷۱ ، ۱۴۸۷ ، ۱۴۸۹ ، ۱۵۰۳ ، ۱۶۰۸ ، ۱۳۶۶
، ۱۶۱۵ ، ۱۶۱۸ ، ۱۶۲۹ ، ۱۶۴۰ ، ۱۶۹۵ ، ۱۶۹۷ ، ۱۷۲۹ ، ۱۷۳۰ ، ۱۷۳۱ ، ۱۷۶۵ ، ۱۷۸۱
، ۱۷۸۲ ، ۱۷۸۳ ، ۱۸۴۷ ، ۱۸۴۸ ، ۱۸۴۹ ، ۱۸۵۰ ، ۱۸۵۱ ، ۱۸۵۲ ، ۱۸۵۳ ، ۱۸۵۴
، ۱۸۵۵ ، ۱۸۵۶ ، ۱۸۵۷ ، ۱۸۸۶ ، ۱۸۹۶ ، ۱۸۹۷ ، ۱۹۱۶ ، ۱۹۱۷ ، ۱۹۴۳ ، ۱۹۴۴ ، ۱۹۷۰ ، ۱۹۷۹ در این بحر است .

۷ - فاعلاتن مفاعلتن فعلن (فعلات ، فعلن)

پیش روی تو یاسمین که بود ؟
در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف ، مخبون محذوف اصلم ۱۱۴ غزل
سروده است . در کلیات غزل ۵۳ ، ۸۱ ، ۱۱۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶
، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹
، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۸۱ ، ۳۸۷ ، ۹۵۸ ، ۹۵۹ ، ۹۶۰ ، ۹۶۱ ، ۹۶۲ ، ۹۶۳ ، ۹۶۴ ، ۹۶۵ ، ۹۶۶

۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸،
 ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱،
 ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ، ۱۰۰۳، ۱۰۰۳، ۱۰۶۳، ۱۱۱۴، ۱۱۳۰،
 ۱۱۳۱، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۲۱۸، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳،
 ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳،
 ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۵۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۶، ۱۶۸۴،
 ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۷۵۸، ۱۷۵۹، ۱۷۶۰، ۱۷۷۰، ۱۸۷۸، ۱۸۷۹، ۱۸۸۰، ۱۸۸۱،
 ۱۹۵۹، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ در این بحر است .

۸- فاعلاتن مفاعلتن فاعلاتن

- ۱- ای صبا بوسه زن زمن در او را
 - ۲- سبزه ها نو دمید و یار نیامد
- در بحر خفیف مسدس مخبون امیر خسرو ۲ غزل سروده است.

۹- فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

منم و خیالبازی شب و روز با جمالت
 در بحر رمل مثنی مشکول ۲۹ غزل سروده است: در کلیات غزل شماره ۲۸،
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۱۱۱۱،
 ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۶۱۰، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۷۲۷، ۱۷۲۸، ۱۸۴۳،
 ۱۸۴۴، ۱۸۴۵، ۱۸۴۶، ۱۹۴۰، ۱۹۴۱، و ۱۹۴۲ در این بحر است .

۱۰- فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

شکرت راشد اگرچه سپه مور مرکب
 در بحر رمل مثنی مخبون یک غزل سروده است .

۱۱- فعولن فعولن فعولن فعولن

چون کار جهان نیست جز بیوفائی
 در بحر متقارب مثنی سالم ۱۴ غزل سروده است در کلیات غزل شماره ۱۰۰،
 ۹۹۹، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۱۴، ۱۰۶۶، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱،
 ۱۴۸۲ و ۱۸۸۲ در این بحر است .

۱۲- فعولن فعولن فعولن فعول (فعل)

الادمعی سارعت والهوا

در بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور ۲۵ غزل سروده است . در کلیات غزل شماره ۵۴ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۹۵۶ ، ۱۰۰۵ ، ۱۰۰۶ ، ۱۰۰۷ ، ۱۰۰۸ ، ۱۰۰۹ ، ۱۱۹۳ ، ۱۴۸۳ ، ۱۴۸۴ ، ۱۶۰۵ ، ۱۶۰۶ ، ۱۷۶۱ ، ۱۷۶۲ ، ۱۷۶۳ ، ۱۸۸۳ ، ۱۸۸۴ و ۱۹۶۲ در این بحر است .

۱۳- متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

شبی آن پسر دل من ستد ، اگر این طرف گذری کند
در بحر کامل مثنی سالم یک غزل سروده است .

۱۴- مستفعلن فاع (فع) مستفعلن فاع (فع)

آخر نگاهی بر حال ما کن

در بحر منسرح مثنی مجدوع یا منحور یک غزل سروده است .

۱۵- مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن

چون بستدی دل من پرشش کنم به ازین
در بحر بسیط مثنی مخبون یک غزل سروده است .

۱۶- مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

دیدم بلای ناگهان عاشق شدم دیوانه هم

در بحر رجز مثنی سالم ۱۰۲ غزل سروده است . در کلیات غزل شماره ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۵۷ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۷۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۸۳ ، ۳۸۹ ، ۶۰۳ ، ۶۰۴ ، ۶۰۵ ، ۶۰۶ ، ۶۰۷ ، ۶۰۸ ، ۶۰۹ ، ۶۱۰ ، ۶۱۱ ، ۶۱۲ ، ۶۱۳ ، ۶۱۴ ، ۶۱۵ ، ۶۱۶ ، ۶۱۷ ، ۶۱۸ ، ۶۱۹ ، ۱۰۵۹ ، ۱۰۷۸ ، ۱۰۷۹ ، ۱۰۸۰ ، ۱۰۸۱ ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۸۳ ، ۱۰۸۴ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۴۹ ، ۱۱۹۹ ، ۱۲۱۲ ، ۱۲۱۳ ، ۱۲۱۷ ، ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، ۱۳۰۹ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۱ ، ۱۳۱۲ ، ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۴ ، ۱۳۱۵ ، ۱۳۱۶ ، ۱۳۱۷ ، ۱۳۱۸ ، ۱۳۲۰ ، ۱۵۳۴ ، ۱۵۳۵ ، ۱۵۳۶ ، ۱۵۳۷ ، ۱۵۳۸ ، ۱۵۳۹ ، ۱۵۴۰ ، ۱۵۴۱ ، ۱۵۴۲ ، ۱۵۴۳ ، ۱۵۴۴ ، ۱۶۰۹ ، ۱۶۱۴ ، ۱۶۱۷ ، ۱۶۱۹ ، ۱۶۲۲ ، ۱۶۲۳ ، ۱۶۲۸ ، ۱۶۳۹ ، ۱۶۵۷ ، ۱۶۵۸ ، ۱۶۵۹ ، ۱۶۶۰ ، ۱۶۸۹ ، ۱۷۲۰ ، ۱۷۲۱ ، ۱۷۲۲ ، ۱۷۲۳ ، ۱۷۲۴ ، ۱۷۶۴ ، ۱۷۷۱ ، ۱۷۷۲ ، ۱۷۷۵ ، ۱۷۷۶ ، ۱۷۷۷ ، ۱۷۷۸ ، ۱۸۲۱ ، ۱۸۲۲ ، ۱۷۲۳ ، ۱۸۲۴ ، ۱۸۲۵ ، ۱۹۳۳ ، ۱۹۳۴ ، ۱۹۷۷ و ۱۹۸۱ در این بحر است .

۱۷ - مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلات (فعلن)

شکست پشت من از بار غم چه چاره کنم
 در بحر مجتث مثنی مخبون مکفوف ۲۱۵ غزل سروده است . در کلیات غزل
 شماره ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۹۱، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۶،
 ۱۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹،
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲،
 ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱،
 ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵،
 ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷،
 ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹،
 ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱،
 ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲،
 ۱۰۱۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۵، ۱۰۲۸، ۱۰۳۷، ۱۰۴۰، ۱۰۴۲، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸،
 ۱۰۵۰، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۷، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۵،
 ۱۰۶۸، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۲، ۱۱۲۸، ۱۱۲۷، ۱۱۲۹، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹،
 ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۲۰۹،
 ۱۲۱۵، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰،
 ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰،
 ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰،
 ۱۲۶۱، ۱۲۸۶، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶،
 ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۳۶، ۱۷۴۹، ۱۷۵۰، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲، ۱۷۵۳، ۱۷۵۴، ۱۷۵۵،
 ۱۷۵۶، ۱۷۵۷، ۱۷۶۹، ۱۸۷۴، ۱۸۸۵، ۱۸۸۷، ۱۸۹۴، ۱۸۹۹، ۱۹۰۲، ۱۹۰۶،
 ۱۹۰۸، ۱۹۱۱، ۱۹۱۲، ۱۹۱۴، ۱۹۶۷، ۱۹۷۲، ۱۹۷۳ و ۱۹۷۶ در این بحر
 است.

۱۸ - مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلاتن

هلال عید نمود ای مه دو هفته کجائی
 در بحر مجتث مثنی مخبونی ۲۹ غزل سروده است . در کلیات غزل شماره
 ۴۵، ۸۴، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸،
 ۸۹۹، ۱۱۰۷، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹،
 ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۵۹۷، ۱۸۷۲، ۱۸۷۳، ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ در این بحر است.

۱۰۵۶، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۵، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵،
 ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵،
 ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵،
 ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۴۹۰، ۱۴۹۹، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸،
 ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۶۲۷، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵،
 ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۹۰، ۱۶۹۱، ۱۶۹۳، ۱۶۹۴، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰،
 ۱۷۰۱، ۱۷۶۸، ۱۸۸۸، ۱۸۹۰، ۱۸۹۱، ۱۸۹۲، ۱۸۹۳، ۱۹۰۱، ۱۹۰۴، ۱۹۰۵،
 ۱۹۶۳، ۱۹۶۶، ۱۹۶۸، ۱۹۶۹، ۱۹۷۱، ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ در این بحر است.

۲۲- مفتعلن فاعلات (فاعلن) مفتعلن فاعلات (فاعلن)

عاشق و دیوانه ام سلسله یار کو
 در بحر منسرح مطوی موقوف ۳۸ غزل سروده است
 در کلیات غزل شماره ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۷۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳،
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵،
 ۱۰۳۳، ۱۰۵۸، ۱۱۷۲، ۱۵۰۱، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲،
 ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۸۶۸ و ۱۹۴۹ در این بحر است .

۲۳- مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع (فع) :

در بحر منسرح مثنی مطوی مجدوع منحور ۷ غزل سروده است.
 ۱- درد دلم را طیب چاره ندانست
 ۲- چون غم هجران او نداشت نهایت
 ۳- من نشنیدم که خط بر آب نویسند
 ۴- صبح دمان بخت من ز خواب در آمد
 ۵- از در من دوش کان نگار در آمد
 ۶- روی نکو بی وجود ناز نباشد
 ۷- گرچه به نظاره ایم نیز نخوانی

۲۴- مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن :

ملکت عشق شد از کرم الهیم
 در بحر رجز مثنی مطوی مخبون ۴۳ غزل سروده است.
 در کلیات غزل شماره ۱۷، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲،
 ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۱۰۴۵، ۱۰۶۲، ۱۲۲۶، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳

۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۶۳۲، ۱۶۷۵،
 ۱۶۷۶، ۱۶۷۷، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۳، ۱۷۴۷، ۱۷۴۸،
 ۱۷۷۴، ۱۷۸۶، ۱۷۸۷، ۱۷۹۰، ۱۷۹۱، ۱۷۹۲، ۱۸۷۰، ۱۸۷۱، ۱۸۷۵، ۱۸۷۷،
 ۱۹۰۷، ۱۹۰۰، ۱۹۰۱، ۱۹۰۲، ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ در این بحر است .

۲۸- مفعول فاعلات مفاعیلن :

ای نازنین که ماه منی امشب
 در بحر مضارع مسدس اخر ب مکفوف یک غزل سروده است.

۲۹- مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن :

از دل پیام دارم بر دوست چون رسانم
 در بحر مضارع مثنی اخر ب ۵۸ غزل سروده است و در کلیات غزل شماره
 ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۷۶، ۸۳، ۱۱۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۸۸، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸،
 ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۱۰۱۲،
 ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۲۰۸، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱،
 ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۶۲۱، ۱۷۴۱، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳،
 ۱۷۴۴، ۱۷۴۵، ۱۷۴۶، ۱۸۵۸، ۱۸۵۹، ۱۸۶۹، ۱۸۹۵، ۱۹۰۰، ۱۹۱۰، ۱۹۴۵،
 ۱۹۴۶ و ۱۹۵۷ در این بحر است .

۳۰- مفعول مفاعلن مفاعیلن

در بحر هزج مسدس اخر ب مقبوض ۲ غزل سروده است
 ۱- ای از مژده تو رخنه در جانها
 ۲- از یاد تو دل جدا نخواهد شد

۳۱- مفعول مفاعلن فعولن (مفاعیل):

ای دهلی و ای بتانی ساده
 در بحر هزج مسدس اخر ب محذوف و مقصور ۸۶ غزل سروده است . در
 کلیات غزل شماره ۵۵، ۸۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳،
 ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵،
 ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷،
 ۱۱۱۸، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳،

- ۳- بحر رجز ۱۴۵ غزل
 - ۴- بحر رمل ۵۴۵ غزل
 - ۵- بحر سریع ۱۵ غزل
 - ۶- بحر کامل ۱ غزل
 - ۷- بحر متقارب ۳۹ غزل
 - ۸- بحر مجتث ۲۴۴ غزل
 - ۹- بحر مضارع ۲۷۰ غزل
 - ۱۰- بحر منسرح ۴۶ غزل
 - ۱۱- بحر هزج ۵۵۹ غزل
- تعداد غزلیات (کلیات غزلیات خسرو از اقبال صلاح الدین) امیر خسرو
۱۹۸۱ می شود .

منابع و ماخذ:

- ۱- کلیات غزلیات خسرو گردآورده اقبال صلاح الدین تجدید نظر سید وزیر الحسن عابدی جلد اول، اگست ۱۹۷۲م لاهور.
- ۲- کلیات غزلیات خسرو گرد آورده اقبال صلاح الدین جلد دوم مئی ۱۹۷۳م لاهور.
- ۳- کلیات غزلیات خسرو، گردآورده اقبال صلاح الدین جلد سوم سپتامبر ۱۹۷۴م لاهور.
- ۴- کلیات غزلیات خسرو، گردآورده اقبال صلاح الدین جلد چهارم اگست ۱۹۷۵م لاهور.
- ۵- مفتاح التواریخ از ولیم بیل مطبع منشی نولکشور کانپور ۱۲۸۴ هـ. ق مطابق ۱۸۶۷م.
- ۶- گلستان مسرت ملقب به حدائق المعانی از عبد الرحمن خان شاکر مطبع مصطفائی محمد کانپور ۱۲۶۷ هـ.
- ۷- گنج سخن (از نظامی تا جامی) جلد دوم از دکتر ذبیح الله صفا - تابستان ۱۳۶۳.
- ۸- سندی جو عروض از میرزا سکندر علی بیگ، سند یونیورسٹی، مؤسسہ سند الاجی (مطالعات سند) جامشورو ۱۹۸۶م.



اندیشه و اندیشمندان (۲)
ویژهٔ ادب فارسی
در شبه قاره

دیرینگی و جاودانگی پیوندهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره

اشاره:

در این مقاله پس از پیش‌گفتاری که به مسائل کلی می‌پردازد در گفتار یکم کارنامه‌ی فرمانروایان مسلمان شبه‌قاره در گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی از جمله در دوره‌های غزنویان، تغلقیان، خلجیان، لودهیان، بهمنیان دکن، عادل شاهیان بیجاپور، شاهان مسلمان کشمیر، بابریان، سهم هندوان در روزگار فرمانروایی مسلمانان و زبان فارسی پس از دوره‌ی بابریان مجملاً بازگفته شده. در گفتار دوم نیز کارنامه‌ی زبان فارسی در گنجینه‌های نسخ خطی موجود در ۴۹ کتابخانه عمده‌ی شبه‌قاره، همین‌طور فهرست نویسی نسخ خطی فارسی که در ۲۷ دوره که قطورترین آن فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان گردآورده‌ی احمد منزوی در چهارده مجلد، همین‌گونه تاریخ نویسی فارسی (۶۲ تاریخ / نویسنده نام برده شده) تذکره نویسی فارسی (۱۰۹ تذکره / نویسنده برشمرده شده) دستور نویسی فارسی (۶۷ اثر دستوری / نویسنده یاد شده) فرهنگنامه نویسی فارسی (۸۹ فرهنگ نامه و لغت / نویسنده درج شده) تبیین گردیده است. آنگاه مختصری درباره‌ی سنگ‌نبشته‌های فارسی در شبه‌قاره، آفرینش سبک هندی، فارسی و اردو، فارسی و دیگر زبانهای شبه‌قاره سخن به میان آمده است. باید متذکر گردید که سهم فارسی نویسان از جمله محققان و مورخان و تذکره نویسان، لغت‌نگاران شبه‌قاره

در این گفتار منعکس گردیده. در حالیکه سهم فارسی گویان شبه قاره که آفرینندگان هزاران کلیات دواوین مثنویات و سایر مجموعه های شعری می باشند به طور جداگانه در این نوشتار مورد بحث قرار نگرفته است. بر همین مبنا می توان گفت که در خارج از فلات ایران پدید آمدن آثار منثور و منظوم فارسی در شبه قاره چه از لحاظ کمی و کیفی کم نظیر بوده است.

پیش گفتار

در میان روابط فرهنگی ایران با دیگر کشورها، روابط فرهنگی ایران و شبه قاره‌ی هندوستان - هند و پاکستان و بنگلادش و سریلانکا- از جایگاه و درخشندگی ویژه‌ی برخوردار است. پرونده‌ی این روابط انباشته از برگ‌های زرینی از کارکرد درست و فرهنگ‌ساز فرهیختگانی است که روزگاران پادشاهان گوناگون آن مرزوبوم را تا توانستند با آموزه‌ها و راهنمایی‌های خویش از خون‌رنگی و درنده‌خویی دور نگاه داشتند و رنگ فرهنگ زدند. این پرونده برای برنامه‌سازان و کارگزاران سیاست و فرهنگ ایران امروز هم که در پی سربلندی و بازآفرینی شکوه فرهنگی و تمدنی میهن‌اند، آموزه‌ها و پیام‌های بسیار دارد. چه شد که مردمان بی‌شمار سرزمینی پهناور با نژادها، زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون، به دور از چهارچوب‌های آشنای برتری‌جویی و برتری‌پذیری فرهنگ ایران را پذیرفتند و پروراندند و هنوز از پس این همه دگرگونی‌های سیاسی و جغرافیایی و اقتصادی و امنیتی آن پیوندها را ارجمند می‌دارند؟ و چگونه می‌توان بر دل‌ها فرمان راند؟ از آموزه‌ها و پیام‌های این پرونده است.

برای دیدن افق‌های دوردست یا دیرینگی پیوندهای فرهنگی ایران و شبه قاره، باید از چشمی به پهنای آن سرزمین بدان افق‌ها نگریست، آن‌چنان که «جواهر لعل نهرو» دید و نوشت:

«روابط فیما بین کشور ایران و هند یک داستان کهنه‌ی تاریخ عالم است، بلکه می‌باید از این هم قدیم‌تر بشماریم. هنوز صبح جهانتاب تاریخ بر افق گیتی فروزان نه‌گشته بود که مردمان این دو کشور هم‌جوار در رشته‌ی اشتراک جنس و نسل و وابستگی‌های فکر و معنی با هم‌دگر منسلک و مربوط بودند... حالا باید که این داستان کهنه را از کلک عزم و ثبات و مداد اتحاد و

اتلاف برصفحه‌ی گیتی مجدداً بنگاریم و این باده‌ی قدیم را در محبت جدید از سرنو بیندازیم ...

به بدمستی سزد گرمه‌سازد مراسقی هنوز از باده‌ی دوشینه‌ام پیمانه بو دارد^۱
در میان مردمان و نژادهای بسیار که با زندگی و فرهنگ هند تماس پیدا کرده‌اند و در آن نفوذ داشته‌اند، قدیمی‌ترین و مداوم‌ترین شان ایرانی‌ها بوده‌اند. در واقع روابط میان آن‌ها حتی پیش از آغاز تمدن هند و آریایی بوده است. زیرا قبایل هندوآریایی و ایرانیان باستانی هر دو از یک اصل و نسب مشترک جدا شده‌اند... مذاهب و زبان‌ها قدیمی ایشان نیززمینه‌های مشترک داشت. مذهب ودای هند با مذهب زردشتی ایران وجوه مشترک فراوان دارد. زبان سانسکریت ودایی و زبان پهلوی باستانی که زبان اوستا بوده، نیز به یکدیگر شباهت‌های نزدیک دارند^۲.... کمتر مردمانی هستند که به اندازه‌ی مردم ایران و هند از لحاظ اصل و نسب و درطول تاریخ با یکدیگر ارتباط نزدیک داشته باشند.^۳»

گرچه پیرامون چرایی و چونی آمدن آریاییان به درون فلات قاره‌ی ایران و سپس رفتن دو شاخه‌ی بزرگ آن به خاور - هند - و باختر - اروپا - هنوز سخن بسیار است و به ویژه برخی دیرینه‌کاوان و باستان‌شناسان چنین چینی را از پایه نادرست می‌شمارند و با نگاه به یافته‌های بسیار از پیشینه‌ی تمدنی ایران، بومیان این بوم و بر را دارای فرهنگ و تمدنی بس برتر از آریاییان کوچنده می‌دانند و دست‌کم بر این باورند که اگر داستان کوچ آریاییان به این سرزمین راست باشد، برتری فرهنگی و تمدنی آن‌ها بر باشندگان این مرزوبوم پنداری کژ است.

به هر روی پیوندهای ایران و شبه‌قاره هم در ژرفای دالان تنگ و تار و شگفت تاریخ سر در گذشته‌ای دارد که از آن به «پیش از تاریخ» یاد می‌شود و سپس نشانه‌های روشن تر این پیوستگی را باید در همان تاریخ آریایی یاد شده جست. از آن جا که پرداختن بیشتر به چنین زمینه‌ی ویژه‌ی با رشته‌ی کار نگارنده سازگار نیست، به پیوستگی‌های فرهنگی مردمان این دو سرزمین از پیدایش اسلام بدین سو می‌پردازد.

۱ - آنچه در باره‌ی حافظ باید دانست، صص ۶۶ و ۶۷ [این بخش را چنان که هست، آورده

است، مانند «نه گشته»]

۲ - کشف هند؛ ج ۱، صص ۲۴۶ و ۲۴۷

۳ - همان، ص ۲۵۱

گفتار یکم

کارنامه‌ی فرمانروایان مسلمان شبه قاره در گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی

با اسلام‌پذیری ایرانیان، دگرگونی‌های ماندگاری در پیوندهای ایران و هند رخ داد. تازش سازمان یافته‌ی مسلمانان به هند، سال ۹۳ هـ ق به فرماندهی عمادالدین محمد قاسم بن عقیل ثقفی پسر عم و داماد هفده‌ساله‌ی حجاج بن یوسف حاکم عراقین آغاز شد.^۱ سپاه او از شیراز برآمد و از مرزهای آبی و خاکی بلوچستان پا به سند نهاد و راه فرمانروایی مسلمانان در بخش‌هایی از خاور آن سرزمین را هموار کرد. سپس یعقوب لیث سیستانی بر سرتاسر سند دست یافت و زبان فارسی را در آن جا گستراند و برکابل نیز نخستین فرمانروای مسلمان را گمارد.

کارنامه‌ی غزنویان

در روزگار غزنویان (۳۵۱ - ۵۸۲ هـ ق) گستره‌ی نفوذ ایرانیان در هند به اوج رسید. لاهور پایتخت هندوستانی آنان شد و «غزنین ثانی» نام گرفت. نیز لاهور و مولتان را «قبة الاسلام» نامیدند. به نوشته‌ی عوفی: «دربارها [ی لاهور] محل رفت و آمد شعرا و دانشمندانی شد که به زبان فارسی شعر می‌گفتند و یا کتاب می‌نوشتند.»^۲ از برپایی آیین‌های ایرانی مانند «جشن نوروز» نیز نشانی‌هایی در دست است، مانند این بیت از ابوالفرج رونی (م: ۴۹۲ هـ ق):

جشن فرخنده‌ی فروردین است روز بازار گل و نسرين است

یا این بیت از مسعود سعد سلمان لاهوری (م: ۵۱۵ هـ ق):

روز نوروز و ماه فروردین آمدند ای عجب ز خلد برین

به گواهی تاریخ، محمود غزنوی به بهانه‌ی جهاد دینی و براندازی بت و بت‌پرستی هژده بار به هند سپاه کشید که ابوریحان بیرونی سیزده بار او را همراهی و کارش را گزارش کرده است.

سال ۵۸۲ هـ ق شهاب‌الدین غوری، بر خسرو ملک غزنوی چیره شد تا فرمانروایی سی‌ساله‌ی غوریان بر هند آغاز شود. آمدوشد خاندان‌های دیگر

۱ - تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۳۱۱ - ۳۱۴

۲ - لباب الالباب، ص ۷۱

مانند ممالیک، خَلْجیان، تُغَلْقیان، بهمنیان، سادات، لودهیان، قطب شاهیان، عادل شاهیان، نظام شاهیان، سوری‌ها و بابریان هم از این گونه جابه‌جایی‌های تاریخ‌ساز بود. گرچه هر خاندان ناچار خاندانی دیگر را تاب می‌آورد یا با براندازی برجایش می‌نشست، همه در گسترش اسلام و زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی کوشا بودند، زبان دربار و بازارشان فارسی بود و در آستان آن‌ها از بود و باش فارسی سرایان و فارسی‌گویان فقیه و عارف و صوفی بومی و ایرانی انجمن‌ها بود.

کارنامه‌ی تغلقیان دهلی

در روزگار تغلقیان (۷۲۰-۸۱۵ هـ.ق) زبان و ادب پارسی چنان رونق گرفت که هندیان شهر «جونپور» را «شیراز هند» نام نهاد و هندوها هم با فارسی دم‌ساز شده بودند.

ابن بطوطه - که آن هنگام در هند بسر می‌برد و سلطان محمد تغلق وی را به کار داوری گمارده بود - در گشت و گذار خود به شهر «امجهرا» رسیده و انجام آیین «ساتی»^۱ را دیده و داستان آن را نگاشته است. بخش کوچکی از این داستان نشانگر جایگاه زبان فارسی است: «منظره‌ی آتش به وسیله‌ی پرده‌یی - که مردان گوشه‌های آن را به دست داشتند- نهفته بود تا دیدار آن موجب وحشت نگردد. اما یکی از زنان چون به کنار پرده رسید، آن را به خشونت از دست مردان درکشید و گفت: «ما را می‌ترسانی از آتش؟ من می‌دانم او آتش است، رهاکن ما را.»^۲ پارسی‌کننده‌ی سفرنامه‌ی ابن بطوطه یادآوری می‌کند که گفته‌ی این زن در متن عربی سفرنامه هم به فارسی است و به باور این نگارنده، هم نشان‌دهنده‌ی گسترش فارسی میان هندوان و هم آشنایی ابن بطوطه با زبان فارسی است. در روزگار همین پادشاه، شمار ایرانیانی که از خراسان به هند کوچیده و ماندگار شده بودند، چنان بود که به هر بیگانه‌ای خراسانی می‌گفتند.^۳

محمد قاسم هندوشاه استرآبادی نامور به «فرشته» درباره‌ی محمد تغلق می‌نویسد: «در پادشاهی او - من اوله الی آخره - عظمًا و کبرًا و هنروران

۱ - ساتی / ستی: آیینی در مذهب هندوان که برابر آن، زن هندوی با مرده‌ی شوی خویش زنده

در آتش می‌شود

۲ - سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ج ۲، ص ۴۷۴

۳ - سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ج ۲، ص ۴۶۲

و کشتی شکستگان به امید عواطف و مراحم او از عراق و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و روم و عربستان به هندوستان می آمدند و زیاده از آن چه تصوّر کرده بودند نوازش ها می یافتند ... در تقریر، فصیح و شیرین کلام و بی نظیر بود و مکاتبات و مراسلات فارسی و عربی بریدیه چنان نوشتی که دبیران و منشیان در آن حیران ماندندی و بی نهایت خطّ را خوش نوشتی که استادان قبول داشتندی ... در علم تاریخ ماهر بود ... داستان شاهنامه و ابومسلم و امیر حمزه بر سر زبان داشت ... شعر فارسی به غایت نیکوگفتی و شعر قدما را خوب فهمیدی ... قتلغ خان را - که پیش او مصحف و بعضی از کتب فارسی خوانده بود و خطّ از او آموخته - شغل و کیل دری ارزانی داشت ... و این ابیات را سلطان محمد در حالت نزع گفته:

نظم:

بسیار درین جهان چمیدیم بسیار نعیم و ناز دیدیم
اسبان بلند برنشستیم ترکان گران بها خریدیم
کردیم بسی نشاط [و] آخر
چون قامت ماه نو خمیدیم^۱

کارنامه‌ی خلجیان

دربار خلجیان هم آکنده از فارسی‌گویان، فارسی‌سرایان و عارفان و دانایانی بود که از پهنه‌ی پهناور فرهنگ ایرانی و زبان فارسی به دهلی و دیگر شهرهای قلمرو آنان آمده و غنوده بودند. گزارش هندوشاه گویای این ویژگی است:

«تاج‌الدین عراقی و امیر خسرو و خواجه حسن و مؤید جاجرمی و مؤید دیوانه و امیر ارسلان کلامی و اختیارالدین باغی و باقی خطیب در سلک ندما [ی جلال‌الدین فیروز شاه خلجی] انتظام داشتند و هر یک در علم اشعار و تاریخ‌دانی ممتاز بودند ... و امیر خسرو هر روز در مجلس غزل‌های تازه آوردی و به انعام و التفات بهره‌مند شدی^۲ ... اجتماع بزرگان دین و سالکان راه یقین که دارالملک دهلی به وجود شریف ایشان رشک بلاد عالم گشته بود، آن چنان که در زمان او [علاء‌الدین خلجی] اتفاق افتاد در هیچ

۱ - تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۱۳۳ و ۱۴۴

۲ - همان، ص ۹۰.

عصر نبود. از آن جمله؛ شیخ الاسلام شیخ نظام‌الدین اولیا، ... دیگر شیخ علاء‌الدین نیره‌ی شیخ فریدالدین شکرگنج، ... دیگر قطب‌الاولیا شیخ رکن‌الدین بن صدرالدین، ... از علمای ظاهری که جامع انواع علوم بودند و به درس و افاده اشتغال داشتند، چهل و شش کس بودند^۱ ... و از شعرای وقت پادشاه علاء‌الدین - که دارالملک دهلی بلکه تمام هندوستان به وجود قدیم‌المثال ایشان زیب و زینت داشت و صیت سخن‌وری ایشان عالم را فراگرفته بود و چند کس که در پایتخت بودند - سرآمد ایشان «امیرخسرو» بود که در فنون سخن و اختراع معانی ید بیضا داشت ... سلطان علاء‌الدین در سالی یک‌هزار تنگه مواجب دادی و دیگر «امیرحسن سنجری [دهلوی]» که به سلاست کلام و لطافت سخن مشهور بود و از بس که غزل‌های سلیس گفتی و داد سخن دادی او را «سعدی هندوستان» گفتندی ... و صدرالدین عالی و فخرالدین قوأس و حمیدالدین راجه و مولانا عارف و عبدالحکیم و شهاب‌الدین صدرنشین نیز از شعرای وقت بودند و به عنوان شاعری مواجب می‌یافتند ... و از مورخان نیز چند کس بی‌بدل بودند.^۲

کارنامه‌ی لودهیان (۸۰۱ - ۹۳۰ هـ. ق)

به نوشته‌ی هندوشاه، اسکندر - نام‌ورترین شاه لوده‌ی - هندوان را نیز زیر چتر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی درآورد: «به عهد فرخنده‌ی او، علم رواج یافت و امرا و ارکان دولت و سپاهیان به کسب فضایل اشتغال نمودند و کافران [هندوها] به خواندن و نوشتن خط فارسی - که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود- پرداختند.»^۳ نیز؛ «پادشاه سکندر طبع موزون داشت. شعر متین گفتی و «گلرخی» تخلص کردی ... و کتاب فرهنگ اسکندری و دیگر کتب در عهد او بسیار نوشته شد.»^۴

کارنامه‌ی بهمنیان دکن

- ۱ - دست‌کم ده تن آنان به گواهی نام‌شان ایرانی‌اند، مانند: افتخارالدین رازی، حسام‌الدین ساوه‌یی، شمس‌الدین کازرونی، شمس‌الدین نخشبی، شمس‌الدین پاره‌یی، صدرالدین پاره‌یی، فخرالدین کرمانی، گل محمد شیرازی، محی‌الدین کاشانی و نصیرالدین رازی .

۲ - تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۱۲۰ - ۱۲۲

۳ - همان، ص ۱۸۷.

۴ - همان، ص ۱۸۸.

بهمینان دکن (۷۴۸ - ۹۳۳ هـ.ق) نیز برای پیش‌برد زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بسی کوشیدند. به نوشته‌ی فرشته، گرچه نگارندگان تحفة السلاطین و سراج‌التواریخ و بهمن‌نامه‌ی دکنی، جای‌جای با ستایش از علاء‌الدین حسن کانکوی بهمنی پایه‌گذار شاهنشاهی بهمینان دکن، «او را به شاهان کیان منسوب کرده، گفته‌اند که کلاه کیانی برسر نهاده و پای بر تخت کیانی گذاشته، بنشست» یا نژاد او را به بهمن واسفندیار رسانده و ستوده‌اند که «شاه بهمن نژاد، افروزنده‌ی کاخ بهمنی»، از دودمان او به روشنی نام نبرده‌اند. امّا هندوشاه در کتابخانه‌ی مرتضی نظام‌شاه بحری در «احمدنگر»، رساله‌ی در باره‌ی خاندان و نژاد علاء‌الدین حسن دیده و خوانده که او از نژاد بهرام گور ساسانی و از تخمه‌ی بهمن، پور اسفندیار کیانی است. آن‌گاه یک به یک پدران وی را تا اسفندیار نام می‌برد.^۱

هندوشاه در باره‌ی پیوند محمود بهمنی با اسلام و زبان فارسی نیز نوشته است: «سلطان محمود شاه قرآن را نیکو می‌خواند و خطّ خوب می‌نوشت و طبع ناظم داشت و این ابیات ازوست:

نظم؛

آن‌جا که لطف دوست دهد منصب مراد	بخت سیاه و طالع میمون برابر است
عافیت در سینه کار خون فاسد می‌کند	رخصتی ای دل که از الماس نشتر می‌خورم
خضر بدسوداست در بیع متاع عافیت	می‌روم این جنس را از جای دیگر می‌خرم

و از علوم متداوله باخبر بوده، فارسی و عربی را فصیح می‌گفت... در عهد خجسته‌ی وی شعرای عرب و عجم به دکن آمده، از سرچشمه‌ی انعام و احسانش مستفید می‌گردیدند. چنان‌که یکی از شعرای عجم به دکن آمده، به وسیله‌ی میرفیض‌الله انجو- که بر مسند صدارت متمکن بود- قصیده‌ی غرّاً گذرانید و در مجلس اوّل یک‌هزار تنگه‌ی طلا - که عبارت از هزار توله^۲ باشد - جایزه یافت و معزز و مکرم و مقضی‌المرام به وطن خود مراجعت نمود.^۳

۱ - تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۲ - توله [ل/ل]: از پیمان‌های وزن در هندوستان برابر با دو مثقال و نیم (دهخدا)

۳ - تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

نیز؛ «چون آوازه‌ی سخاوت و هنرپروری و قدرشناسی آن شاه فرخنده‌بخت [محمودشاه بهمنی] عالم‌گیر گشت، خواجه حافظ‌شیرازی - علیه‌الرحمه - راغب سفر دکن گردید. لیکن به واسطه‌ی بعضی موانع، اراده‌اش از قوه به فعل نمی‌آمد و این خبر به میرفیض‌الله انجو رسیده، جزئی زاد راحله جهت خواجه‌ی شیراز فرستاده، پیغام داد که: «اگر در این حدود تشریف شریف ارزانی فرموده [و] مملکت دکن را به وجود فیض‌بخش خویش رشک فردوس برین گردانند، اهالی این دیار شکر قدوم سمیت لزوم به جای آورده، قرین حصول مطالب و مقاصد روانه‌ی شیراز خواهند گردانید.»

و خواجه از توجه و مهربانی میرفیض‌الله انجو بیش از پیش خواهان سفر هندوستان شده، آنچه او فرستاده بود برخی را صرف خواهرزاده‌های خود و زنان بی‌شوهر نمود و بعضی را ادای قروض کرده و سامان راه نموده از شیراز برآمد. اما وقتی که به لار رسید، آنچه داشت به یکی از آشنایان غارت‌زده پیش‌کش کرده [و] تهی‌دست گردید، و خواجه زین‌العابدین همدانی و خواجه محمدگازرونی - که از تجار معتبر بودند و داعیه‌ی هندوستان داشتند - متعهد خرج راه خواجه شده، [او را] به هرموز آوردند و در بعضی امور کوتاهی کرده، وی را از خود رنجانیدند و با وجود این حال، خواجه به اتفاق ایشان در کشتی محمودشاهی - که از دکن آمده بود - سوار شد.

قضا را هنوز کشتی روانه نشده بود که باد مخالف وزیده، دریا به شورش درآمد. خواجه به یک‌باره از آن سفر متنفر شده، به یاران گفت که: «بعضی از دوستان را که در هرموز می‌باشند، وداع نکرده‌ام. ایشان را دیده، در ساعت برمی‌گردم.» و بدین بهانه، چون از کشتی بیرون رفت، این غزل گفته [و] مصحوب یکی از آشنایان نزد میرفیض‌الله انجو فرستاد و خواجه خود به شیراز رفت:

غزل

به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
زهی سجاده‌ی تقوی که یک ساغر نمی‌ارزد
چه افتاد این سر ما را که خاک در نمی‌ارزد
غلط کردم که یک‌موجش به صدمن زر نمی‌ارزد
کلاه دل‌کش است اما به ترک سر نمی‌ارزد
لمّع‌های گوناگون می احمر نمی‌ارزد

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
به کوی می‌فروشانش به جامی بر نمی‌گیرند
رقیب سرزنش‌ها کرد کز این خاک در بگذر
بسی آسان نمود اول غم دریا به بوی زر
شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است
بشو این نقش دل‌تنگی که در بازار یک‌رنگی

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر

که یک جو منتِ دونان، جهان یکسر نمی‌ارزد

و چون این غزل به میرفیض‌الله انجو رسید، روزی تقریبی کرده، در مجلس سلطان محمودشاه قصه‌ی خواجه را از آمدن به هرموز و برگشتن و غزل فرستادن به تفصیل بازگفت.

سلطان محمودشاه فرمود: «چون خواجه به قصد دریافت مجلس ما قدم در راه نهاده بود، بر ما واجب و فرض است که او را از فیض خود محروم نسازیم.» پس ملامحمدقاسم مشهدی را - که از فضلای آن دولت‌خانه بود - هزارتنگه طلا تحویل نمود تا انواع امتعه‌ی هند خرید کرده، برای خواجه به شیراز برد.^۱

فیروزشاه بهمنی هم به زبان فارسی دل‌بستگی بسیار داشت و هم‌نشینانش سخن‌وران و دانش‌مندان بودند. به گزارش فرشته؛ «[فیروزشاه] می‌گفت که بهترین تحفه‌ی هر مملکت مردم صاحب‌کمال آن مملکت است ... آن اورنگ نشین ملک دکن اکثر زبان‌ها را یاد گرفته، با مردم هر ولایت به زبان ایشان سخن می‌گفت ... اشعار متقدمین را خوب می‌فهمید و گاه‌گاه خود نیز شعر می‌گفت و چندگاه «عروضی»^۲ تخلص می‌کرد و چندگاه «فیروزی» ... ملا داوود بیدری تاریخ تحفه‌السلطین را به نام او نوشته و در اکثر علوم خصوصاً تفسیر، اصول و حکمت طبیعی و نظری مهارت تمام داشت و از اصطلاحات صوفیه باخبر بود و در هفته سه روز شنبه و دوشنبه و چهارشنبه درس می‌گفت بدین تفصیل: زاهدی و شرح تذکره در ریاضی و شرح مقاصد در کلام و تحریر اقلیدس در هندسه و مطول ملاسعدالدین [تفتازانی] در علم معانی و بیان، و اگر احیاناً به روز فرصت نمی‌شد، طالب علمان را در شب حاضر ساخته، به درس و افاده می‌پرداخت و از برکت میرفضل‌الله انجو - که از شاگردان خوب ملاسعدالدین تفتازانی است - آن شهنشاه بی‌نظیر این همه کسب حیثیت و فضیلت نموده بود و از قیاس چنان مفهوم می‌گردد که دانش وی زیاده از دانش پادشاه محمد تغلق‌شاه بوده و اوّل کسی که به سادات انجو وصلت کرده و دختر به ایشان داده و از ایشان برای فرزندان دخترگرفت سلطان فیروز شاه بهمنی بود. ... ملا داوود بیدری از سلطان فیروزشاه گاهی «فیروزی» تخلص ذکر کرده و گاهی «عروجی» و این اشعار[را] از او نقل کرده است:

۱ - تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۲

۲ - «عروجی» است، چنان که پس از این می‌آید.

نظم؛

دان مثابه زغم دهر بر دلم تنگ است
دل امید شکفت از نسیم وعده ولی
قطع راه محبت مخور فریب امید
جز سرود محبت نکرد زمزمه نای
لی به سینه لبالب ز دوستی دارم
که دل به لذت سودای عشق درجنگ است
ز آفتاب غم انتظار بی‌رنگ است
که غایت ابدش ابتدای فرسنگ است
که هرچه خارج این پرده، تنگ آهنگ است
که پیش اهل جهان بی‌بها تر از سنگ است

دماغ طبع «عروجی» چه دل‌گشا چمنی است
چمن مگوی که آن آسمان فرهنگ است

[نیز؛]

رشمه جنبش آموز است مژگان درازش را
حبت چاک بر دل می‌زند هر گه که در بزمی
بادا سبب نقصان یابد از سوز دلم تاری
باید لذتی زاهد ز وصلت از متاع خلد
ستم کردست واجب هر زمان تعلیم نازش را
به‌خود مخصوص می‌بینم تغافل‌های نازش را
به‌دل چون ره دهم اندیشه‌ی زلف‌درازش را
همان بهتر که در دامن کنی اجر نمازش را

«فروزی» قامت و رخسار آن خورشید تابان را

به سرو و لاله می‌سنجد که بیند امتیازش را»^۱

کارنامه‌ی عادل شاهیان بیجاپور (۸۹۵ - ؟)

عادل شاهیان نیز در گسترش زبان پارسی و فرهنگ ایرانی کوشا بودند. آن‌ها با آموزه‌های آموزگاران و پرورندگان خود - که بیشتر ایرانی و شیعی بودند - از دید مذهبی به تشیع گراییدند و به صفویان بسیار نزدیک شدند و از دید فرهنگی به زبان و ادب پارسی و فرهنگ ایرانی دل بستند.

از گرایش یوسف عادل شاه (د: ۹۱۷ هـ.ق) [سر عادل شاهیان -] به تشیع، گزارش فرشته خواندنی است: «بعد از این فتح [پیروزی بر «دستوردینار هندو»]، استقلال یوسف عادل شاه به درجه‌ی اعلی رسید، آن‌چه از سال‌های دراز مرکوز خاطر عاطرش بود، به ظهور رسانید. یعنی در سنی ثمان و تسع مائه مجلس عظیم ترتیب داده و میرزا جهان‌گیر قمی و حیدریگ [تبریزی] و... را که همان مذهب [تشیع] داشتند، حاضر ساخت و گفت: «وقتی که خضر - علی نبینا و علیه السلام - مرا در عالم رؤیا مژده‌ی سلطنت رسانیده، فرمود که هرگاه سلطنت مملکتی نصیب تو گردد، باید که پیوسته سادات و محبان اهل بیت رسول آخر الزمان را معزز و مکرم داری و همواره در تقویت

۱ - تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۳۰۸ و ۳۱۹

مذهب ائمه‌ی اثنی عشر - علیهم الصلوه والسلام - همت خود بگماری، با خدا عهد کردم که اگر ملک ملک بخش - تعالی و تقدس - این دولت کرامت فرماید، مذهب شیعه رواج داده، رؤس منابر را با القاب همایون ائمه‌ی اثنی عشر - علیهم الصلوه والسلام - مزین گردانم ... قضا را در همان اوان از ایران خبر رسید که شاه اسماعیل صفوی خطبه‌ی ائمه‌ی اثنی عشر - علیهم الصلوه والسلام - خوانده [و] آن مذهب را رواج داد. یوسف عادل شاه از استماع این خبر بهجت اثر بیش تر ساعی گشته، روز جمعه ماه ذی الحجه سال مذکور در مسجد جامع قلعه‌ی ارگ «بیجاپور» خود حاضر شده و نقیب خان - که از سادات عظیم الشان مدینه بود - بر منبر شده، نخست در اوان کلمه «اشهد ان علیاً ولی الله» افزود و بعد از آن خطبه به نام نامی ائمه‌ی اثنی عشر - علیهم الصلوه والسلام - خوانده، نام باقی صحابه را از خطبه برآورد و او نخستین کسی است که در هندوستان خطبه‌ی ائمه‌ی اثنی عشر - علیهم الصلوه والسلام - خوانده و مذهب شیعه را رواج داد... تعصب از میان ستیان و شیعیان به کلی زایل گشته و علمای مذهب جعفری و فضلالی حضرات حنفی و شافعی چون شیر و شکر با هم آمیخته، بساط مباحث و مناظرت درنوردیدند.^۲

سپس هندوشاه از سنگ اندازی امرا و علمای سنی تندرو و واپس نشینی مصلحتی یوسف عادل شاه تا باز فراهم شدن زمینه‌ی تازه برای وی یاد کرده است ... «یوسف عادل شاه بعد از غارت اردوی شاه [محمود بهمنی] ... به «بیجاپور» آمدند و باز بر نهج سابق خطبه‌ی اثنی عشریه خوانده، در تقویت و رواج آن مذهب کوشید ... و به تعجیل تمام سید احمد هروی را با تحف و تبرکات و عریضه‌ی مشعر بر تهنیت و مبارکباد و مبنی بر اخلاص و خطبه خواندن اثنی عشری، روانه‌ی درگاه شاه اسماعیل صفوی گردانید.»^۳

هندوشاه در «احمدنگر» پایتخت نظام شاهیان، جنگی از شاه طاهر یافته و خوانده است که: «یوسف عادل شاه ... خط نستعلیق را خوب نوشتی و در علم عروض و قافیه وقوف تمام داشتی ... همواره در مجلس او شعر قدما خوانده شدی و گاهی خود نیز شعرگفتی ... و این اشعار ازوست:

۱- اصل: سلام الله وعلیهم الصلوٰة والسلام الی یوم القیامه

۲- تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۱۱

۳- همان . ص ۱۲

غزل؛

بار غم عشق کشد قافله‌ی ما
آن‌که به جان با تو نکردیم بخیلی
بخاله به لب آمد و بر باره‌ی عشقت
ما مسئله‌ی فقه ندانیم چه «یوسف»
آسان شده از عشق بتان مسئله‌ی ما

ایضاً؛

نر و ارسی به درد دل ناتوان من
رد دل خود ار نکنم کار مشکلت
آن‌که صد رهم به جفا آزموده‌ای
گل رسیده‌است به گوش تو قصه‌ام
بویا که بلبلان چمن نقل کرده‌اند
یوسف به زاری دل من گوش کس نکرد
کو بخت آن‌که گوش کند نکته‌دان من

ایضاً؛

مرا از باده‌ی جامی فراغ یعنی چه
سبوسبو و خم‌خم ایاغ یعنی چه

رباعی؛

دوشینه بر آستان یار از سر درد
بر حلقه‌ی در دست زدم گفت چرا
می‌مالیدم سر و دو دست و رخ زرد
بیهوده بود کوفتن آهن سرد

وله؛

ای آمده دیدن رخت وقت صبح
انوار نکویی از رخت می‌تابد
آثار هزارگونه اسباب فتوح
زان روست که رویت‌شده آینه‌ی روح

ایضاً؛

آن‌کس که علم به نیک‌نامی افراشت
نیکونامان، زنده‌ی جاویدانند
در مزرع دهر تخم نیکویی کاشت
مرد آن‌که بمرد و نام نیکو بگذاشت^۱

۱- تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۱۳-۱۴ [شاید «مُرد آن‌که بمرد و نام نیکو نگذاشت» بهتر باشد].

اسماعیل عادل‌شاه هم مانند پدرش یوسف در استواری پیوند دربار خود با دربار ایران و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی کوشید. به نوشته‌ی فرشته؛ پس از آن‌که شاه اسماعیل صفوی از رفتار نیک اسماعیل عادل‌شاه با فرستاده‌اش به دربار بهمنیان آگاه شد، نامه‌یی همراه کمر و شمشیرگوه‌ر نشان و تحف دیگر پیش او فرستاد و در آن نامه وی را «مجدالسلطنه والحشمه والشوکه والاقبال» خواند. «اسماعیل عادل‌شاه از لفظ و خطاب «شاهی» که بر زبان پادشاه عجم جاری شده بود، به غایت شادمان گشت [و] گفت: «اکنون شاهی به خاندان ما آمد.» و ... نقاره‌ی شادیانه بناخت و به سبب موافقت لباس حکم فرمود که جمله سپاه مغل‌زاده تاج سرخ دوازده ترک برسر نهند ... و نیز حکم کرد که روزهای جمعه و عیدین و سایر ایام متبرک بر منابر فاتحه‌ی سلامتی شاه اسماعیل صفوی می‌خوانده باشند و این حکم قریب هفتادسال - تا آخر عهد علی عادل‌شاه - جاری بود ... [اسماعیل عادل‌شاه] در علم موسیقی و شعر، علم مهارت برافراشتی و «وفایی» تخلص نمودی و هیچ یک از سلاطین دکن به متانت و لطافت او سخن نگفته و این اشعار ازوست:

غزل؛

مدار دلبری بر جور و بیدادست پنداری	خوبان ز قید مهر آزادست پنداری
دل ویران عاشق محنت آبادست پنداری	اصدمحنت از عشق تو بردل می‌رسد هر دم

دلش صدپاره از بار دل آزادست پنداری	عشق قامتت سروسهی را ماند پا در گل
نصیحت‌های سرد زاهدان بادست پنداری	بجرت آتشی دارم به دل کز بهر تسکینش
دل ریش «وفایی» ^۱ آن‌چنان خوکرده با تیرش که پیکانش به جای مرهم افتادست پنداری	

وله؛

به جز دیده‌ی اشک‌باری ندارم	شب هجر جز گریه کاری ندارم
پر از اشک حسرت کناری ندارم	شبی نگذرد کز فراق تو چون شمع

۱ - اصل: وفایم [با نگاه به تخلص سراینده، «وفایی» نگاشته شد.]

من و عشق و رندی و کوی ملامت به راه سلامت گذاری ندارم
ازان با غمش خو گرفتم «وفایی»
که غیر از غمش غم‌گساری ندارم

وله!

دل به زلفش حکایتی دارد	از شب غم شکایتی دارد
تا کی آزار اهل دل طلبی	بی‌وفایی نهایتی دارد
خون دل می‌خورم ز غصّه‌ی یار	با رقیبان عنایتی دارد
دل سختش ز آه من شد نرم	آه عاشق سرایتی دارد

ای «وفایی» منال از ستمش
که ستم نیز غایتی دارد»^۱

ابوالمظفر علی عادل‌شاه نیز در بهبود پیوندهای دکن با ایران کوشید. «بیرون شهر - جایی که اوّل بر تخت نشسته بود - قصبه‌ی احداث فرموده، موسوم به «شاه‌پور» گردانید و به شیوه‌ی ستوده‌ی اجداد عالی‌جاه - یوسف و اسماعیل عادل‌شاه - عمل نموده، هم روز جلوس خطبه به نام ائمه‌ی اثنی‌عشر - سلام‌الله علیهم‌الی یوم‌الحشر - خواند و لفظ «علی‌ولی‌الله» در مساجد و معابد داخل کلمات اذان نمود و ایرانیان را وظایف مقرر کرده، فرمود که در مساجد و کوچه و بازار، در وقت بارعام بی‌اندیشه به آواز بلند به کار خویش مشغول باشند و سادات و علما و فضلا را گرامی داشته ... همگی همّت مصروف آن گردانید که مردم خوب در درگاهش جمع شوند. لهذا در اندک فرصتی از ایران و توران و سایر اقالیم سبعة مردم خوب تشریف آورده، «بیجاپور» رشک ربع مسکون گردید.»^۲

کارنامه‌ی شاهان مسلمان کشمیر

شاهان مسلمان کشمیر هم از آغاز چیرگی بر آن بوم، زمینه‌ی بود و باش ایرانیان و گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را فراهم آوردند. به نوشته‌ی هندوشاه: «سلطان سکندر [- نواده‌ی شمس‌الدین نخستین شاه مسلمان

۱ - تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۱۸ - ۱۹ و ۲۶

۲ - همان . ص ۳۵

کشمیر] به مرتبه‌ی سخاوت داشت که از شنیدن آوازه‌ی آن، دانش‌مندان عراق و خراسان و ماوراءالنهر به ملازمتش آمدند و علم و فضل و اسلام در مملکت کشمیر رواج تمام پیدا کرده، نمونه‌ی عراق و خراسان گردید.^۱

در روزگار سلطان زین‌العابدین - نواده‌ی سکندر- «بت [نامی] شاهنامه‌ی فردوسی تمام یادداشتی ... و شاه بر جمیع زبان‌ها از فارسی و هندی و ... بر وجه کمال، مهارت درست داشت و به همه‌ی آن‌ها حرف زد و فرمود تا اکثری از کتب عربی و فارسی [را] به زبان هندی ترجمه کردند و بدین دستور کتاب هندی به فارسی ترجمه کرد و کتاب مهابهارت - که از کتب مشهوره‌ی هند است - نیز فرمود تا ترجمه کردند و کتاب راج ترنکنی - که عبارت از تاریخ پادشاهان کشمیر است - در عهد او تصنیف شده و در زمان اکبر پادشاه ترجمه‌ی مهابهارت را - که بدعبارت بود - بار دیگر به عبارت فصیح آوردند و تاریخ کشمیر را نیز به فارسی ترجمه کردند.^۲

فرهنگ دوستی و فرهنگ پروری پادشاهان شاه‌میر، فرهنگ ایرانی را در کشمیر به جای فرهنگ هندی نشانند و زبان فارسی را زبان رسمی و درباری و جای‌گزین زبان سانسکریت کرد.

کارنامه‌ی بابریان

داستان دل‌دادگی بابریان به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، پرکشش و آکنده از رویدادهای تلخ - از کنش‌های آشنای شاهانه - و شیرین - از کارنامه‌ی زرین آنان درگسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و پیوند مردم ایران و هند - است. پس به روزگار بابریان بیش‌تر می‌پردازد تا آن‌ها را هم‌سنگ دیگران نهاده باشد.

از میان فرمانروایان مسلمان شبه‌قاره، تیموریان هند یا بابریان را جایگاهی درخور نگاه ویژه و ارج بسیار است. به درستی روزگار آنان را روزگار زرین فارسی و فرهنگ ایرانی هند می‌دانند. تیمور گورکان تا دهلی بیش نرفت، اما جانشینان و نوادگانش هم بر سرتاسر هند دست یافتند و هم‌بیش از خاندان‌های دیگر پاییدند و نیز در استواری پیوندهای فرهنگی آن سرزمین با ایران بیش از همه کوشیدند و در نواخت پارسی‌گویان و برپایی آیین‌های ایرانی مانند «نوروز» و «مهرگان» گام‌های بلندی برداشتند.

۱ - تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۴۱

۲ - همان . ص ۳۴۴

پایه‌گذار شاهنشاهی بابریان، ظهیرالدین بابر (۸۸۷ - ۹۳۷ ه.ق) در فرغانه زاده شد. گرچه نیای پنجم وی تیمورگورکان^۱ و زبان مادری اش ترکی چغتایی بود، به فارسی مهرداشت و بدان شعر می‌سرود. از سروده‌های فارسی به جای مانده از ظهیرالدین بابر می‌توان شست و یک بیت در دیوان ترکی بابر و چهارده بیت در تزوک بابری یافت. به نوشته‌ی فرشته، بابر این قطعه‌ی آمیخته از پند و هشدار را به خط خاص [خود/خوش؟] نوشته و برای نظام‌خان حاکم سرکش «بیانه» فرستاده است:

ترک ستیزه مکن ای میر بیانه
چالاکی و مردانگی ترک عیان است
ر زود نیایی و نصیحت نکنی گوش
آن جا که عیان است چه حاجت به بیان است^۲
نیز پس از پیروزی بر راجپوت‌ها و گرفتن دژ «چندیری» این ماده تاریخ را بر بدیهه سروده است:

بود چندی مقام چندیری
پر ز کفار و دارحربی خرب
فتح کردم به حرب قلعه‌ی آن
گشت تاریخ فتح دارالحرب^۳

بابر، عید نوروز را بسیار ارج می‌نهاد و «نوروز» را در سفر و حضر جشن می‌گرفت و این بیت او بر سر زبان هر هندوستانی تاریخ‌دان و فارسی‌آشنایی است:

نو ز و نوبهار و می و دلبری خوش است
بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست^۴

جانانشینان بابر نیز در بزرگداشت «نوروز» و برپایی آیین‌های نوروزی به

۱ - جهانگیر نیز این نژادنامه را نوشته است: ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بن جلال‌الدین محمد اکبر بن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران‌شاه بن قطب‌الدین صاحب‌قران امیر تیمورگورکان. جهانگیرنامه، ص ۴۴۲.

۲ - تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۰۷

۳ - همان. ص ۲۱۰

۴ - همان. ص ۲۱۱

شیوه‌ی ایرانیان می‌کوشیدند.^۱
 به نوشته‌ی هندوشاه، همایون - پسر بابر- نیز دیوان فارسی دارد و «دیوان
 شعر او جسته جسته به نظر درمی‌آید و این ابیات ازوست:

نماند بر من دل داده لذت المش
 عجب نباشد از اخلاق و شیوه‌ی کرمش
 که جبریل امین نیست محرم حرمش
 هزار جان گرامی فدای هر قدمش

گذشت از دل سرگشته ناوک ستمش
 به قصد کشتن عشاق گر کند میلی
 کراست زهره‌ی قرب حریم حرمت او
 اگر به پرسش عشاق می‌نهد قدمی

وله؛

وز شوق سرو قدت از جای جسته بوم
 در شرح جعد زلفت چون دل شکسته بوم
 لب را دران حکایت پیوسته بسته بوم
 با دوست در حکایت از خویش رفته بوم

خوش آن‌که با خیالت عمری نشسته بوم
 عیبم مکن که گفتم موی ترا پریشان
 در شرح غنچه‌ی او هرگز نگفته حرفی
 حقا که چون همایون در حال وصل بی‌خود

وله؛

خاتم لعل تو نگین من است
 پشت بام فلک زمین من است
 این زمان بنده‌ی کمین من است
 آیت رحمت مبین من است

داغ عشق تو بر جبین من است
 تا نشستم چو خاک بر در تو
 هرکجا شاه و شهریاری بود
 خط مشکین به صفحه‌ی گل‌فام

۱ - برای آگاهی از پابندی بابریان به «جشن نوروز» و دیگر آیین‌های ایرانی، نک. شاه‌جهان‌نامه؛
 محمدصالح لاهوری، پادشاه‌نامه؛ عبدالحمید لاهوری، آیین اکبری و اکبرنامه؛ ابوالفضل‌علّامی،
 منتخب‌التواریخ؛ عبدالقادر بدایونی، طبقات اکبری؛ نظام‌الدین احمد هروی، تزوک جهانگیری؛
 نورالدین جهانگیرشاه و جعفری، یونس، ۱۳۸۳، جشن نوروز در هند، فصل‌نامه‌ی فنند پارسی،

وله؛

من اشک روان چو گنج قارون دارم گل‌گونه درون کیسه ز افیون دارم^۱
شماری از سروده‌های فارسی همایون نیز با پیش‌آمدهای روزگار پیوند
دارد، مانند ابیاتی که پس از گرفتن «کابل» در حاشیه‌ی «فتح‌نامه‌ی کابل»
نوشته و برای بیرم‌خان ترکمان به قندهار فرستاده است:

بر رخ یار و دوست خندانیم	«شکر الله که باز شادانیم
میوه‌ی باغ فتح را چیدیم	دشمنان را به کام دل دیدیم
دل احباب بی‌غم است امروز	روز نوروز بیرم است امروز
غم نگردد به گرد یار و دیار	شاد بادا همیشه خاطر یار
دل به فکر وصال افتاده است	همه اسباب عیش آماده است
گل ز باغ وصال کی چینم	که جمال حبیب کی بینم
دیده روشن شود ز دیدارت	گوش خرم شود ز گفتارت
بنشینیم خرم و بی‌غم	در حریم حضور شاد به هم
عزم تسخیر ملک سند کنیم	بعد از آن فکر کار هند کنیم
هر چه خواهیم ازان زیاده شود	هر در بسته‌یی گشاده شود
گوید آمین چو جبرئیل امین	آنچه خواهیم از زمان و زمین

یا الهی می‌سرم گردان
دو جهان را مسخرم گردان»^۲

بیرم‌خان ترکمان نیز؛ «در نظم و نثر بی‌نظیر بود و دیوان ترکی و فارسی او
متداول است و در منقبت ائمه‌ی معصومین -علیهم‌السّلام- قصاید غراً بسیار
دارد و این چند بیت از آن است:

نظم؛

اگر غلام علی نیست خاک بر سر او شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او

۱ - تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۲۴۳ - ۲۴۴

۲ - همان . ص ۲۳۹

حَبَّتْ شَه مردان مجو ز بی‌پدری که دست غیر گرفتست پای مادر او
 همای قدر تو مرغی است کز علو جلال گرفته ملک دوعالم صدای شهپر او،^۱

گل‌بدن بیگم، نخستین زن فارسی‌نگار و فارسی‌سرای خاندان تیموری هندوستان هم رویدادهای زندگانی و پادشاهی پدرش بابر، برادرش همایون و برادرزاده‌اش اکبر را در همایون‌نامه به شیرینی نگاشته و به یادگار نهاده است. این بیت از اوست:

هر پری‌رویی که او با عاشق خود یار نیست
 تو یقین می‌دان که هیچ از عمر برخوردار نیست^۲

اکبرشاه پسر همایون نیز «اگرچه خط و سواد کامل نداشت، اما گاهی شعرگفتی و در علم تاریخ و قوف تمام داشت و قصص هند را نیکو می‌دانست و قصه‌ی امیرحمزه - که سیصد و شصت داستان است و منشیان درگاه آن را به نظم و نثر مرغوب درآورده، هر داستانی را مصور ساخته‌اند - از مخترعات او است.»^۳ هم‌چنین تخت ملک‌الشعرایی دربار بابرین را اکبرشاه نهاد و «غزالی‌مشهدی» و «فیضی‌اکبرآبادی» نخستین و دومین نشینندگان بر آن بودند. جایگاه والای فارسی در دربار اکبر، سخن‌وران ایرانی بسیاری را راهی هند و دربار او کرد، چنان‌که در اکبرنامه می‌خوانیم: «هزاران قافیه طراز و نظم آرا بر همایون آستان باشند.»^۴

به نوشته‌ی ابوالفضل‌علمای «جشن نوروز» در روزگاران اکبرشاه نوزده شبانه‌روز به درازا می‌کشید و افزون بر چراغانی و آیین‌بندی هرکوی و برزن، پهره‌پهره [سه‌ساعت به سه‌ساعت] نقاره‌ها نواخته می‌شد و مردم از آن زیبایی‌ها و هنر خوانندگان و خنیاگران چنان به وجد می‌آمدند که فریاد شادی آن‌ها در هرجا می‌پیچید.^۵ هم‌چنین در هر «نوروز» دستورهای ویژه‌ی شاه برای آن سال به دولت‌مردان و مردم ابلاغ می‌شد، برای نمونه؛ ساخت بیمارستان و کاروان‌سرا، ممنوعیت شکار پرندگان کوچک، ممنوعیت ازدواج

۱- همان . ص ۲۵۰

۲- صبح گلشن ، ص ۳۴۸

۳- تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۲۷۱

۴- اکبر نامه ، صص ۱۷۲ و ۱۸۰

۵- آیین اکبری ، ج ۱ ، آیین نوزدهم.

دختران زیر دوازده سال و ممنوعیت کشتن کسی بی دستور شاه، از فرمان‌های اکبر شاه در بیست و هفتمین نوروز پادشاهی خود است.^۱ در ارجمندی «آیین نوروز» نزد جهانگیر پسر اکبرشاه، این بس که جهانگیرنامه یا توزوک جهانگیری را در پیوند با بیست و دو سال پادشاهی خویش، در بیست و دو بخش به زبان فارسی پرداخته و هر بخش را «نوروز» نامیده است که با گزارش آیین نوروزی آن سال آغاز می‌شود و روی دادهای سال را تا آمدن نوروز دیگر دربرمی‌گیرد، مانند: «نوروز اوّل از جلوس مبارک ... نوروز ششم از جلوس همایون ... نوروز پانزدهم از جلوس همایون ... آغاز نوروز نوزدهم از جلوس همایون ...»

جهانگیر در یادداشت‌های روزانه، برابری پیمان‌های هندی با ایرانی و روزشمار قمری با خورشیدی را یادآوری می‌کند: «وزن آن شش سیر هندوستان که یک ونیم من ایران باشد... اکنون که عمر من به چهل و شش سال و چهارماه شمسی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده»^۲ و بسیار از روزها و ماه‌های ایرانی نام می‌برد: «درماه بهمن اخبار خوش پیامی رسید^۳... روز مبارک شنبه چهارم تیرماه^۴ ... هفتم ماه امرداد^۵ و نامه‌نگاری‌هایش با پادشاهان ایران را بی‌کم و کاست در جای خود می‌آورد: «هفتم آذرماه الهی، ایلچیان شاه‌عباس را که به دفعات آمده بودند، خلعت و خرجی داده، رخصت فرمودم. کتابتی که در معذرت قندهار مصحوب حیدریگ ارسال داشته بود با جوابی که نوشته شده درین اقبال‌نامه ثبت افتاد...»^۶

۱ - همان، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲ - جهانگیر نامه، ص ۱۷۵.

۳ - همان، ص ۱۵۵.

۴ - همان، ص ۳۵۰.

۵ - همان، ص ۴۱۹.

۶ - جهانگیر نامه، صص ۳۹۷ - ۴۰۱.

با همسری نورالدین جهانگیرشاه و شاهزاده نورجهان - دخت غیاث بیگ تهرانی^۱، دیگر نمادهای فرهنگ ایرانی مانند هنر و معماری نیز پررنگ و پررنگ‌تر شدند و در کنار زبان فارسی راه ماندگاری در شبه‌قاره را سپردند.

این روند در روزگار شاهجهان - پسرجهانگیر- به اوج خود رسید که ساختمان باشکوه «تاج‌محل» و تخت گوهرنشان «تخت طاووس»، تنها دونمونه از یادگارهای ماندگار و شگفت پیوند پادشاهی شاهجهانی با هنر و هنرمندان ایرانی است.

نهر و این پدیده را یک مکتب نامیده و از آن چنین یاد کرده است: «در هند یک مکتب تازه، تکامل و رواج یافت که ترکیبی از افکار هندی با الهامات ایرانی بود. شهرهای «دهلی» و «آگرا»، با ساختمان‌های زیبا و عالی و موزون این مکتب پوشیده شده‌اند. «تاج‌محل» معروف‌ترین ساختمان‌های این مکتب است که رنه‌گروه دانشمند فرانسوی آن را «روح ایران که در کالبد هندی تجسم یافته» توصیف کرده است.^۲

بی‌گمان همسری ممتازمحل - ایرانی- با شاهجهان، شکوفایی پیوندهای استوار اندیشه و ذوق او با فرهنگ و هنر و ادب ایرانی و آفرینش این کارنامه را در پی داشته است. پرورش شاهزادگان دانشمند و سخن‌وری چون دارا شکوه، جهان‌آرا بیگم و روشن‌آرا بیگم در خانه‌ی شاهجهان، دیگرگواه این باور است. افسوس که با شورش اورنگ‌زیب، شاهجهان پدر از تخت افتاد و دارا شکوه برادر بر تخت نشد تا این برگ درخشان از شاه‌نامه‌ی زرین فرهنگ ایرانی و زبان پارسی هند نابهنگام ورق خورد.

محمد دارا شکوه (۱۰۲۴ - ۱۰۶۹ هـ.ق) پسر بزرگ شاهجهان و ممتازمحل، گرچه پیش از نشستن بر تخت شاهی، به دست برادر خردش اورنگ‌زیب کشته شد، زندگی کوتاهش چنان با زبان و ادب پارسی و دانش و عرفان ایرانی پیوند دارد که بیش از شاهزادگی به دانش‌مندی، سخن‌وری و نویسندگی شناخته می‌شود. از این‌رو بیش‌تر در تذکره‌های عارفان

۱ - میرزا غیاث‌بیگ اعتمادالدوله از سوی شاه تهماسب صفوی فرمانروای مرو بود. شاه بر وی خشم گرفت و دارایی‌اش را ستد. او ناچار راهی هندوستان شد و در آگره به دربار اکبر راه یافت. دیری نپایید که دخترش نورجهان همسر جهانگیر و شهبانوی هند شد و سال‌ها پس از این هم نواده‌اش ممتاز محل همسر شاه جهان - نواده‌ی دیگرش - و شهبانوی آن سرزمین گشت. خدمات

متقابل اسلام و ایران، ص ۳۸۹ و ۳۹۰

۲ - کشف هند، ج ۱، ص ۲۵۱

وسخن‌وران و سرایندگان نام و نشان و آثار او را نگاشته‌اند. برای نمونه، در تذکره‌ی شعرای فارسی همیشه بهار از وی با «شاه محققان، سلطان اهل عرفان، صاحب حال، شاه بلند اقبال، محمد دارا شکوه»^۱ یاد شده و در طور معنی مردی دانشمند^۲ خوانده شده است. آثار او را حسنات‌العارفین، سکینه الاولیاء، سفینه الاولیاء، مجمع‌البحرین، حق‌نامه و سرالاسرار - که از سانسکریت به فارسی درآورده است - نام برده‌اند.

شاهزاده دارا شکوه با سعیدای سرمد دوستی ویژه و با ملاشاه بدخشانی قادری اخلاص و ارادت داشت و تخلص وی به «قادری» نشان از وابستگی وی به طریقت «قادریه» دارد. ابیات و رباعیات زیر نیز نشانی از اندیشه‌ی عرفانی و شیوایی سخن دارا شکوه است:

۱. دوست‌رسیدیم چو از خویش‌گذشتیم از خویش‌گذشتن چه مبارک سفری بود

هرخم و پیچی که شد از تار زلف یار شد دام شد، زنجیر شد، تسبیح شد، زَنار شد

عارف دل و جان تو معین سازد خاری که کند به‌جاش گلشن سازد
کامل همه را ز نقص بیرون آرد یک شمع هزار شمع روشن سازد

معروف شدم تا که به عرفان گشتم عارف شدم و ز خویش‌عریان گشتم
پیدا کردی مرا و لیکن من هم پیدا کردم تو را و قربان گشتم

ز اصل حقیقت چو خبردار شدی از یار بدان جمله، که هشیار شدی
چون فاعل خیر و شر خدا را دیدی دیدی گنه از خویش و گنه‌کار شدی

کی کار تو در شمار حق می‌آید یا قلب تو در عیار حق می‌آید
باید که تو عین خویش‌دانی حق را فانی شدنت چه کار حق می‌آید

۱ - همیشه بهار، صص ۱۸۰ و ۱۸۱

۲ - طور معنی، ص ۳۶۹

نشسته دو سه ماتی رو به رو
جگرخواری چند مهمان او

از قال به حال بایدت کرد گذر
شیرین نشود دهان به نام شکر

بی بنده کجاست صاحب زبینه
صاحب نبود اگر نباشد بنده

در خواب نترسد چو شود دل بیدار
چون کهنه شود پوست بیندازد مار

گرچه نبردهای پی هم اورنگ‌زب جایی برای پرداختن او به شعر فارسی
نهاد، رقعات عالمگیری وی نمونه‌ی ارزش‌مندی از استواری نثر پارسی و
باروری این شاخه‌ی ادبیات در روزگار او است و کاستی وی در پرداختن
به نظم پارسی را کم‌رنگ می‌کند. این رباعی از اورنگ‌زب عالم‌گیر در
تذکره‌ها مانده است:

پژمرده گلی بر سر آتش دیدم
گفتا که در این باغ دمی خندیدم

دی‌روز پی گلاب می‌گردیدم
گفتم که چه کرده‌بی که می‌سوزندت

در برخی تذکره‌ها مانند آینه‌ی حیرت زیب‌النساء دخت اورنگ‌زب
عالم‌گیر هم با تخلص «مخفی» به پارسی شعر می‌سروده و این بیت پرآوازه
از او است:

درسرخ «مخفی» منم چون بوی گل در برگ گل
هر که میل دید دارد در سخن بیند مرا

کارنامه‌ی هندوان

در روزگار فرمانروایی مسلمانان بر هندوستان، سهم هندوان نیز در
گسترش زبان و ادب پارسی چشم‌گیر است و نویسندگان و سرایندگان بزرگی
در روزگار زرین فارسی دارند که از آن میان باید از بندرآین داس خوشگو،

بهگوان داس هندی، لال رام، موهن لال انیس، مُنالال، شیوپرشاد، آنندرام مخلص، آنندروپ برهمن، لچهمی نراین شفیق، نول رای، بهاری لال رمز، مهاراجه کشن پرشاد، بجرنگ پرشاد، راجه نیم چندفقیر، سورج بان میکش، گویال سهای تفته، گوی شنگر مجذوب، کلیان سینگ، منشی جسونت و کشن چند اخلاص نام برد^۱.

برآیند این روند، گسترش فرهنگ اسلامی- ایرانی در سراسر هندوستان بود و این فرایند از هند چنان بهشتی ساخت که بسیار عارفان پرمایه و دین پاسبانان دانشمند و پیشه‌وران هنرمند و سخن‌سرایان توانمند از ایران رو بدان نهادند. «ملاعبدالرزاق فیاض قمی» هندی چنین آراسته را کعبه‌ی حاجات خوانده است:

حبّذا هند کعبه‌ی حاجات خاصّه یاران عافیت‌جو را
هر که شد مستطیع فضل و هنر رفتن هند واجب است او را^۲

پرسش نگارنده این است: «آیا چنین بهشتی به تنهایی توانسته است آن همه فرزانه را از ایران برآید؟ اگر «حزین لاهیجی» از پیش سپاه افغان و افشار جان شیرین خویش برداشت و پس از آوارگی و رنج بسیار به مینوی هند آرام گرفت^۳، دیگران چرا در روزگار شکوه صفویان دل از ایران برداشتند و به هند غنودند؟»

باید پاسخ و زمینه‌ی این رویکرد را در سه چیز جست: یکی؛ فارسی‌گریزی دربار شکوه‌مند صفویان: گرچه شاه اسماعیل افزون بر دیوان ترکی، دیوان فارسی نیز دارد و در اشعار فارسی خود «خطایی» تخلص کرده است، به گواهی تاریخ، ارجمندی فارسی در دربارهای گوناگون هندوستان بیش از دربار صفوی بوده است. به نوشته‌ی بهار: «ترکان

۱- نک. ادبیات فارسی در میان هندوان، سراسر کتاب

۲- سرو آزاد، ص ۱۱۴

۳- کریمی، عیسی، ۱۳۷۵، حزین شهرآرا و حزن شهرآشوب، فصلنامه‌ی دانش، ش ۴۵،

صص ۱۰۲-۱۰۴

صفوی به ترکی سخن می‌گفتند، ولی در دربار هند زبان فارسی رواج داشت»
و شاعر را به زر می‌سنجیدند و دهانش را از در و گوهر می‌آکنند.
دو دیگر؛ رنجی بود که از خشکاندیشی مذهبی و کلامی ریشه‌دار در
دربار صفوی دامن شماری از اندیشه‌مندان را گرفته و به آوارگی آنان
انجامیده بود. گرچه نمی‌توان پیشرفت دانش‌های گوناگون پیوسته با مذهب
امامیه مانند علوم قرآنی و حدیث و فقه را فراموش کرد، یا ایستادگی در
برابر افزون‌خواهی دولت سنی متعصب عثمانی را نادیده گرفت، ندیدن برخی
برخوردهای تکفیری با شاخه‌هایی چون حکمت و همراهی دربار با این
روند اندیشه‌سوز نیز ناشدنی است. این سختی در کنار آوازه‌ی دربار دهلی به
آزادی اندیشه و فراهم سازی زندگی آسوده برای دانشمندان مذاهب،
خودبه‌خود گروهی را راهی هندوستان می‌کرد.

سوم؛ این که در تاریخ نشانی از تازش هند به سرزمین ایران نیست.
برآیند کار این که در پادشاهی دویست و بیست و هشت ساله‌ی صفویان،
نزدیک به هفتصد و پنجاه ادیب و شاعر فارسی و فقیه و حکیم و صوفی و درویش
و پزشک و اخترشناس و ریاضی‌دان و خوش‌نویس و نوازنده و خواننده
و آهنگ‌ساز و پیشه‌ور و بازرگان و جهانگرد و بزم‌آرا و... به هندوستان
کوچیده‌اند^۲ و اگر کسی چون «کلیم» ناچار به بازگشت شده، دل آن‌جا نهاده
و به پس پشت نگریسته و گریسته است:

به بران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان
به زوق هند آن سان چشم حسرت برقفا دارم
که رو هم گر به راه آرم نمی‌بینم مقابل را
در این میان برخی نیز از هند دل‌گیر و آرزومند ایران بودند، مانند «حزین
لاهیجی» و «غالب»:

فتاده‌ام به صحبت نامردمان حزین
وحشی غزال من شده هم‌آخور خران
دور زمانه‌ام ستمی زین بتر نکرد
جوری به کس زمانه ازین بیش‌تر نکرد

۱ - تنبیه الغافلین ، ص هجده

۲ - نجفی بزرگر، کریم ، ۱۳۸۵، ویژگی‌های دوره‌ی اکبری در روابط فرهنگی ایران و هند،
فصلنامه‌ی قند پارسی، ش ۳۳-۳۴، صص ۱۶۷-۱۷۱ [اینان باید کسانی باشند که نام‌شان در
تاریخ مانده است. - نگارنده]

دیرینگی و جاودانگی پیوندهای فرهنگی ایران و شبه قاره

گردن کشید از قفسی عندلیب و گفت آسوده بلبلی که سر از بیضه برنکرد

ب از هندوستان بگریز فرصت مفت توست در نجف مردن خوشاست و درصفاهان زیستن
ب از آب وهوای هند بسمل گشت نطق خیز تا خود را به اصفاهان و شیراز افکنیم

رچه زادهی هندم فروغ چشم من است ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز

غالب عندلیبی از گلستان عجم من ز غفلت طوطی هندوستان نامیدمش

از آن همه، بردن نام تنی چند از سخن سرایان نامی ایرانی و بومی که نام و کارنامه‌ی آن‌ها با سبک دل‌آویز هندی آمیخته و ماندگار شده، بس است: صایب تبریزی، طالب آملی، حزین لاهیجی، کلیم کاشانی، واله داغستانی، ظهوری ترشیزی، قدسی مشهدی، نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی، ابوالفرج رونی، مسعود سعدسلمان لاهوری، منیر لاهوری، آفرین لاهوری، برهمن لاهوری، خلیق لاهوری، واقف لاهوری، امیرخسرو دهلوی، نجم‌الدین حسن دهلوی، میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، میرزا اسدالله خان غالب دهلوی، گلشن دهلوی، فیضی دکنی، غنی کشمیری، فانی کشمیری، جویا کشمیری، مشتاق کشمیری، عطا تتوی، محسن تتوی، عظیم تتوی، مایل تتوی و ناطق مکرانی. گو این که برخی چون امیرخسرو به سبک عراقی نزدیک‌تر از سبک هندی باشند، از گوهرهای پراج نشانده بر کارنامه‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هندوستان اند.

عارفان ایرانی نیز در گسترش فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در هندوستان، نه تنها از فارسی‌گویان و فارسی‌سرایان کم نبودند، که آثار ماندگار آن‌ها هنوز در حلقه‌های صوفیه به فارسی خوانده می‌شود.

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری، خواجه معین‌الدین چشتی، عثمان مروندی، میرسید علی همدانی، سید اشرف جهانگیر سمنانی، شیخ محمد علی حزین لاهیجی، خواجه قطب‌الدین بختیار کاکلی، قاضی نورالله شوشتری (شهید)، حکیم فتح‌الله شیرازی، رفیع‌الدین شیرازی، سید علی شیرازی، حکیم

ابوالفتح گیلانی، شیخ جلال‌الدین تبریزی و شیخ جمال‌الدین گیلی قزوینی از این گروه‌اند.^۱

زبان فارسی پس از بابریان

انگلیس که نماینده‌ی خود را به دربار جهانگیر فرستاده بود و جای پای استوار در هند می‌جست، پس از اورنگ‌زیب بازی‌ها برانگیخت و به پراکندگی و ناتوانی جانشینان وی دامن زد و سرانجام توانست با نابودی بابریان، شکوه فرمانروایی مسلمانان شبه‌قاره را پامال فرنگیان کند. در این روند گرچه کهکشان ادب پارسی شبه‌قاره چون گذشته پرستاره نبود، بازستارگان درخشانی پرورد که هنوز برگوشه‌های تاریک و از یاد شده‌ی فرهنگ آن سامان پرتوافشان‌اند و از برگ‌های ناخوانای شناسنامه‌ی فرهنگ و تمدن شبه‌قاره‌ی هندوپاک رازگشایی می‌کنند و جویندگان «اسرار خودی» و «رموز بی‌خودی» را راه می‌نمایند. غالب دهلوی، شبلی نعمانی، گرامی و اقبال لاهوری از اختران پرفروغ آن کهکشان فسرده در روزگار فرمانروایی انگلیس‌اند.

گفتار دوم

کارنامه‌ی زبان فارسی در شبه‌قاره

زبان فارسی - شاه‌کلید گنجینه‌ی فرهنگ ایرانی و سخن‌گوی فرهنگ شبه‌قاره - آن‌گونه در هندوستان بالید و برگ و بر داد که تخم گل در زمین بارور با آب و هوای سازگار می‌بالد و رنگ و بوییش مایه‌ی آرامش روان بیننده و بوینده می‌شود.

کارنامه‌ی زبان فارسی را باید در نسخ خطی، سنگ‌نبشته‌ها، سبک‌هندی و زبان‌های بومی شبه‌قاره دید که نگاه به هر بخش از این پسا‌فکند و کارنامه، غرورانگیز و شگفتی‌آفرین است.

۱۰۱ نسخ خطی فارسی؛

نسخ خطی فراوانی به زبان فارسی در زمینه‌ها و دانش‌های گوناگون در سراسر شبه‌قاره پراکنده‌اند که درگذشته‌ای نه چندان دور، مایه‌ی ناز

۱ - پیرامون کارنامه‌ی عارفان و صوفیان ایرانی در هندوستان منابع خطی و چاپی بسیاری در دسترس می‌باشد. برای نمونه نک. تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۳۷۴ - ۴۱۸ (مقاله‌ی دوازدهم، در ذکر حالات مشایخ هندوستان قدس الله اسرارهم)

دارندگان خود و گواه برتری دانش و منش آن‌ها در میان خویش و بیگانه بوده‌اند و اکنون بازی چرخ و دگرگونی روزگار سیاست، جوانان دیروز هند و امروز پاکستان را با آن بیگانه کرده و این وارثان گنج ناشناس، مرده‌ریگ ارزش مند پدری را به لب و دندان آتش‌ناک کرم و موریانه سپرده، یا در گونی ریخته و برای فروش، این سوی و آن سوی به دوش می‌کشند!

نگارنده خود در اسلام آباد، لاهور و کوئته بارها این انبان‌کش‌ها را دیده و بر خزان‌زدگی گلستان فرهنگ گریسته است. گزیده‌ی نامه‌ی استاد احمد منزوی به سید محمدباقر ابطحی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران در دهلی‌نو هم داستان دیگری از این خزان‌زدگی است:

«من خود ناظر این بودم که چگونه انبوه انبوه از این میراث فرهنگی ما - یا بهتر بگویم فرهنگ بشری - در شبه‌قاره به دلیل نامساعد بودن آب و هوا و عوامل دیگر در حال تباهی و نیستی هستند. کتابخانه‌های شخصی که به جای خود، کتابخانه‌های عمومی نیز از وضع مناسب برخوردار نیستند. من یقین دارم بسیاری از نسخه‌های خطی فارسی که من قبلاً دیده‌ام و تا ده سال پیش زنده بودند، اکنون دیگر نیستند. اندیشه‌ی تلخی است، ولی متأسفانه چنین است. کتابخانه‌های عمومی نیز به همین سمت در حرکت‌اند، ولی آهسته‌تر»^۱

در کنار ناامیدی، امید هست و می‌توان آن را پرفروغ‌تر هم دید. تا امروز از هزاران نسخه‌ی خطی فارسی - و عربی دست‌آورد فرهنگ ایرانی - شماری از کتابخانه‌های دولتی و شخصی شبه قاره سیاه‌برداری و فهرست‌نگاری و در ده‌ها مجلد در دست‌رس پژوهشگران نهاده شده است. راه یافتن صنعت چاپ سنگی به شبه‌قاره در سده‌ی سیزدهم هجری نیز به چاپ بسیاری از این نسخ انجامید که امروز از چاپ‌های کم‌یاب و نایاب به‌شمار می‌روند^۲. اما هنوز همه‌ی سرمایه‌ی شگفت این گنجینه‌ی بزرگ و ارجمند به ویژه در بخش اسناد و نامه‌های دیوانی پیش از چیرگی انگلیس و هنگام فرمانروایی انگلیسی‌ها برآورد نشده است.

از این رو پیش از پرداختن به شمار و چونی نسخ خطی، آشنایی با دو زمینه‌ی دیگر بایسته است:

۱- فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه‌ی جامعه‌ی همدرد، ص «ط»

۲- نخستین چاپ‌های دیوان حافظ در سال‌های ۱۲۰۰-۱۲۰۶ هجری قمری و در سال ۱۷۹۱

میلادی در چاپخانه‌ی «اب جوهرن» کلکته به انجام رسیده است. فهرست نسخه‌های خطی و

چاپی دیوان حافظ در هند، صص «ب» و ۲۰۵ و ۲۱۳

یکی؛ جای نگاهداری نسخ که کتابخانه یا «گنجینه‌ی خطی فارسی» است. دوم؛ کاری که برای شناساندن نسخ شده که همان «فهرست نویسی نسخ خطی فارسی» است.

گنجینه‌های خطی فارسی

در شبه‌قاره هم مانند ایران بیشتر خانواده‌ها داشتن یک کتابخانه - هرچند کوچک و کم کتاب - را بایسته و مایه‌ی آراستگی اندیشه و فرخندگی کاشانه می‌دانسته‌اند و برآستی چنین بوده‌است، چون تا پیش از فراگیرشدن فن چاپ از یک سو و کم‌رنگ شدن سایه‌ی خجسته‌ی پدران و مادران و آموزگاران از سر آینده سازان و افتادن زمام پرورش فرزندان به دست رسانه‌های نوشتاری و شنیداری و دیداری از سوی دیگر و پوشانده شدن ارزش قلم و هنجارشکنی نویسندگان برای آلودن پوشیده‌ترین گوشه‌های زندگی بشری با آفرینش کتاب‌ها و پیاپی‌های ناهنجار و پرشمارگان از دیگر سو، خامه ارجی دگر داشت؛ که پروردگار به آن و آن‌چه بدان نویسند، سوگند خورده است، و هنر خوش‌نویسی ایرانی ارجمندی خامه را دو چندان می‌کرد، که؛ آن که نامش «کاتب» و کارش «کتابت» بود و با نام خدا و درود بر پیامبر خدا و خاندان پاک و یاران برگزیده‌ی او آغاز می‌کرد و با یاد خدا برگ بر برگ می‌افزود و با سپاس از دادار بی‌انباز به پایان می‌برد، بی‌گمان به پاکیزگی تن و روان خود به گاه نوشتن می‌اندیشید و خامه را به نگارش آلاینده‌های منش و کنش خوانندگان نمی‌لغزاند و کتابی که این گونه پدید می‌شد، نزد همگان جایگاهی بلند می‌یافت و در هرخانه بر بلندای نشست و برداشتن و گشودن و خواندن آن هم شیوه‌ی داشت در خور کتاب و قلم. شمار و پراکندگی شگفت‌آور کتابخانه‌های شبه‌قاره را باید زاییده‌ی چنین باور و نگرشی دانست.

امروز شناسایی همه‌ی کتابخانه‌های آن پهنه و نسخ خطی فارسی آن‌ها درگرو گشت و گذار و پرس و جوی بسیار و بردن رنج فراوان برای فهرست نگاری یافته‌ها است و در این زمینه آن‌چه در دست است، کم از بسیار است که به حکم «ما لایدرک کله لایترک کله» از آن نمی‌توان چشم پوشید و آن‌چه هم در زیر می‌آید در اندازه‌ی آگاهی نگارنده از گنجینه‌های خطی فارسی شبه‌قاره است:

۱. کتابخانه‌ی گنج‌بخش^۱، اسلام‌آباد، پاکستان
۲. کتابخانه‌ی موزه‌ی ملی پاکستان، کراچی، پاکستان
۳. کتابخانه‌ی انجمن ترقی اردو، کراچی، پاکستان
۴. کتابخانه‌ی انجمن ترقی‌سندی، کراچی، پاکستان
۵. کتابخانه‌ی همدرد، کراچی، پاکستان
۶. کتابخانه‌ی موزه‌ی ملی بلوچستان، کوئته، پاکستان
۷. کتابخانه‌ی فرهنگستان زبان بلوچی، کوئته، پاکستان
۸. کتابخانه‌ی شخصی قاری احسان‌الله، کوئته، پاکستان
۹. کتابخانه‌ی موزه‌ی ملی سرحد، پشاور، پاکستان
۱۰. کتابخانه‌ی موزه‌ی ملی پنجاب، لاهور، پاکستان
۱۱. کتابخانه‌ی همگانی پنجاب، لاهور، پاکستان
۱۲. کتابخانه‌ی دانشگاه لاهور، پاکستان
۱۳. کتابخانه‌ی دانشگاه پشاور، پاکستان
۱۴. کتابخانه‌ی آصفیه، حیدرآباد دکن، هند (از روزگار نظام‌شاهیان)
۱۵. کتابخانه‌ی دانشگاه پزشکی حیدرآباد دکن، هند (با دوهزار نسخه‌ی خطی پزشکی)
۱۶. کتابخانه‌ی دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد دکن، هند
۱۷. کتابخانه‌ی خدابخش پتنه؛ (دارای بیش از پنجاه هزار نسخه‌ی خطی فارسی و عربی)
۱۸. کتابخانه‌ی مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره، هند
۱۹. کتابخانه‌ی همگانی رضا رامپوری، رامپور، هند (با رهایشگاه برای بود و باش پژوهشگران)
۲۰. کتابخانه‌ی آسیایی بنگال، کلکته، هند

۱- بر پایه‌ی موافقت‌نامه‌ی آبان ۱۳۵۰ خ. میان ایران و پاکستان «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» در ساختمان شماره‌ی ۱۸۴ خیابان لاهور، شهر راولپندی راه اندازی شد و «کتابخانه‌ی گنج‌بخش» هم در آن مرکز پا گرفت تا درکنار انجام پژوهش‌های ادبی پیوسته با زبان و ادب پارسی و چاپ آن‌ها، به گردآوری، نگهداری و فهرست‌نویسی نسخ خطی فارسی نیز پردازد. به نوشته‌ی استاد خاکسار دکتر تسبیحی در فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی ج، ۱، صص ۳۸-۴۱، آغاز به کار مرکز تحقیقات از بهار ۱۳۴۹ و پیش از امضای موافقت‌نامه بوده است. در سی‌وپنج سال گذشته، همواره یکی از کارهای ارزشمند آن مرکز فراهم‌سازی نسخه‌ی عکسی از کتاب‌های کتابخانه‌ی گنج‌بخش برای خود، کتابخانه‌ی ملی ایران و کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران و پژوهندگان این رشته بوده‌است. کتابخانه‌ی گنج‌بخش امروز با داشتن بیست و هفت هزار نسخه‌ی خطی فارسی از گنجینه‌های پراچ فارسی است که فراهم آمده‌ی ایران‌دوستی، فرهنگ‌پروری و دانش نسخه‌شناس گرامی دکتر محمدحسین تسبیحی است که سی‌سال از زندگانی خود را بر سر آن‌نهاده‌است. نگارنده نیز به همکاری با ایشان در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ سربلنداست..

۲۱. کتابخانه‌ی ملی اله‌آباد ، هند
۲۲. کتابخانه‌ی ملایروز ، بمبئی ، هند
۲۳. کتابخانه‌ی مؤسسه‌ی کاما ، بمبئی ، هند
۲۴. کتابخانه‌ی مانکجی ، بمبئی ، هند
۲۵. کتابخانه‌ی انجمن ترقی اردو ، دهلی‌نو ، هند
۲۶. کتابخانه‌ی دانشگاه دهلی ، دهلی‌نو ، هند
۲۷. کتابخانه‌ی دکتر ذاکر حسین جامعه‌ی ملیه اسلامیّه ، جامعه‌نگر ، دهلی‌نو ، هند
۲۸. کتابخانه‌ی عمومی هر دیال ، دهلی‌نو ، هند
۲۹. کتابخانه‌ی موزه‌ی ملی هند ، دهلی‌نو ، هند
۳۰. کتابخانه‌ی همدرد ، دهلی‌نو ، هند
۳۱. کتابخانه‌ی تاگور ، دانشگاه لکنهو ، لکنهو ، هند
۳۲. کتابخانه‌ی شخصی پروفیسور محمّد ولی‌الحق انصاری ، لکنهو ، هند
۳۳. کتابخانه‌ی شخصی مسعود حسن رضوی ، لکنهو ، هند
۳۴. کتابخانه‌ی راجه محمودآباد ، لکنهو ، هند
۳۵. کتابخانه‌ی ندوة‌العلماء ، لکنهو ، هند
۳۶. کتابخانه‌ی آرشیو پتیاله ، پتیاله ، هند
۳۷. کتابخانه‌ی عمومی پتیاله ، پتیاله ، هند
۳۸. کتابخانه‌ی دانشگاه سرینگر ، سرینگر ، کشمیر ، هند
۳۹. کتابخانه‌ی شخصی سید حسین کاظمی ، ناوه پوره ، سرینگر ، کشمیر ، هند
۴۰. کتابخانه‌ی دولتی مدرس ، مدرس ، هند
۴۱. کتابخانه‌ی مهرجی رانا ، نوساری ، هند
۴۲. کتابخانه‌ی بارات اتهاس ، پونا ، هند
۴۳. کتابخانه‌ی بندارکر ، پونا ، هند
۴۴. کتابخانه‌ی دانشکده‌ی دکن ، پونا ، هند
۴۵. کتابخانه‌ی مؤسسه‌ی تحقیقات عربی و فارسی راجستان ، تونک ، هند
۴۶. کتابخانه‌ی مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی هند ، تغلق‌آباد ، هند
۴۷. کتابخانه‌ی مؤسسه‌ی مطالعات علوم شرقی ، میسور ، هند
۴۸. کتابخانه‌ی صولت ، رامپور ، هند
۴۹. کتابخانه‌ی مجیبیه‌ی بدریه ، پهلوار ، شریف ، بهار ، هند

فهرست نویسی نسخ خطی فارسی

ارزش نسخ خطی فارسی، پژوهشگران و نهادهای دست‌اندرکار این زمینه را به پاسداری از این گنج بس ارجمند فرهنگ ایرانی واداشته است تا با فهرست‌نگاری نسخ، نام و نشان آن‌ها را برای آیندگان ماندگار و راه را برای چاپ آن‌ها هموارکنند. نام بردن شماری از این فهرست‌ها - که نویسنده به آن‌ها دسترسی دارد - گویا و بسنده است :

۱. فهرست الفبایی نسخه‌های خطی گنج بخش ؛ تسییحی، محمد حسین
۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی گنج بخش (۱-۳) ؛ تسییحی، محمد حسین
۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی گنج بخش (۱-۵) ؛ منزوی، احمد و نوشاهی، عارف
۴. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان (۱-۱۴) ؛ منزوی، احمد
۵. راهنمای فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ؛ انجم حمید
۶. فهرست کتاب‌های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه‌ی گنج بخش (۱-۲) ؛ نوشاهی، عارف
۷. فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو- کراچی ؛ نوشاهی، عارف
۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه‌ی ملی پاکستان ؛ نوشاهی، عارف
۹. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی همدرد - کراچی ؛ نوشاهی، خضرعباس
۱۰. فهرست نسخه‌های خطی آذر- لاهور ؛ نوشاهی، خضر عباس
۱۱. فهرست نسخه‌های خطی خواجه ثناءالله خراباتی ؛ تسییحی، محمد حسین
۱۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مسعود جهندیر ؛ کاظمی، نکهت فردوس
۱۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های کاما و مانکجی بمبئی ؛ غروی، سید مهدی
۱۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی عمومی و آرشیو پتیاله (هند) ؛ منزوی، احمد
۱۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی عمومی هر دیال ؛ مرکز تحقیقات فارسی دهلی
۱۶. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی انجمن ترقی اردو دهلی ؛ مرکز تحقیقات فارسی دهلی
۱۷. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی جامعه ملیه اسلامیة دهلی ؛ مرکز تحقیقات فارسی دهلی
۱۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی همدرد دهلی ؛ مرکز تحقیقات فارسی دهلی
۱۹. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی تحقیق و اشاعت کشمیر ؛ مرکز تحقیقات فارسی دهلی
۲۰. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی ندوةالعلماء لکهنو ؛ مرکز تحقیقات فارسی دهلی
۲۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی راجه محمودآباد لکهنو ؛ مرکز تحقیقات فارسی دهلی

۲۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی خدابخش پتته (۱-۳۲)
۲۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مولانا آزاد بهوپال؛ مرکز تحقیقات فارسی دهلی
۲۴. فهرست نسخه‌های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند؛ قاسمی، شریف حسین
۲۵. سعدی بر مبنای نسخه‌های خطی پاکستان؛ منزوی، احمد
۲۶. فهرست چاپ‌های آثار سعدی در شبه قاره؛ نوشاهی، سید عارف
۲۷. گنجینه‌ی خطی و هنری تالپوران؛ صافی، قاسم

گونگونوی نسخ خطی فارسی

روشن است که نگارنده در این جستار - که در دل جستاری دیگر نهاده شده - نمی‌تواند به ده‌ها دانش و زمینه‌ای که نسخ خطی فارسی شبه‌قاره بدان‌ها پرداخته‌اند، بپردازد. پس زمینه‌هایی را برگزید که در کارنامه‌ی فارسی آن سامان برجستگی ویژه‌ی دارند و هریک به تنهایی آگاهی‌های سودمندی در باره‌ی زمینه‌های دیگر به خواننده می‌دهند. از این روزن به چهار رشته‌ی «تاریخ»، «تذکره»، «دستور و آیین نگارش» و «فرهنگ و واژه‌نامه» بسنده کرد و از شاخه‌ی شعر و دیوان‌های شعر چشم پوشید، که آن رشته هم سر دراز دارد و هم شمار تذکره‌هایی که از شاعران و آثار آن‌ها نام برده‌اند خود بسیار گویا است و نیز بسیاری کسان که به شاعری نامبردار نیستند و ابیاتی از خود به یادگار نهاده‌اند.

۱. تاریخ نویسی فارسی

کارنامه‌ی زبان فارسی شبه‌قاره در «تاریخ‌نگاری» چنان شگفت و ماندگار است که تا جهان هست و انسان برای فراراه داشتن چراغی از گذشته، به پشت سر می‌نگرد و سرگذشت گذشتگان را واکاوی می‌کند، بخش بسیار مهمی از تاریخ هندوستان را باید از برگ برگ تاریخ‌هایی دریابد که در آن سامان به زبان فارسی نگاشته شده‌اند. سیاهه‌ی زیر خواننده را بهتر با این کارنامه آشنا می‌کند:

۱. آیین اکبری؛ ابوالفضل بن شیخ مبارک
۲. آیین حیرت؛ محمد مشیر
۳. اقبال‌نامه‌ی جهانگیری (۳ جلد)؛ معتمدخان، میرزامحمد
۴. اکبرنامه؛ ابوالفضل بن شیخ مبارک
۵. امیرنامه؛ بساون لال شادان

۶. بابرنامه ؛ عبدالرحیم خان خانان
۷. پادشاهنامه ؛ عبدالحمید لاهوری
۸. تاریخ آسام ؛ شهاب الدین طالش
۹. تاریخ آل چنگیز ؛ منہاج الدین
۱۰. تاریخ اودھ ؛ مولوی نظام الدین
۱۱. تاریخ برہان مآثر ؛ طباطبائی ، سید علی
۱۲. تاریخ بہوپال ؛ شاہجہان بیگم
۱۳. تاریخ بیجاپور یا بساتین السلاطین ؛ زبیری ، میرزا ابراہیم
۱۴. تاریخ پنجاب ؛ منشی عبدالکریم
۱۵. تاریخ تاج محل و مصارف تعمیر آن ؛ میرزا مغول بیگ
۱۶. تاریخ چین یا مرآت الزمان ؛ محمد زمان خان
۱۷. تاریخ چین ؛ فرنگی خان
۱۸. تاریخ دکن ؛ عبدالعلیم نصراللہ خان
۱۹. تاریخ سلاطین دکن ؛ ملا نظام الدین احمد بخشی
۲۰. تاریخ سند ؛ محمد معصوم
۲۱. تاریخ شاہی یا تاریخ سلاطین افغانہ ؛ یادگار ، احمد
۲۲. تاریخ عادل شاہی ؛ نورالدین قاضی سید علی
۲۳. تاریخ فرشتہ (۲ جلد) ؛ ہندوشاہ ، محمد قاسم
۲۴. تاریخ فیروز شاہی ؛ برنی ، ضیاء الدین
۲۵. تاریخ قادری ؛ بیدری ، منشی محمد قادر خان
۲۶. تاریخ گجرات ؛ شاہ ابوتراب ولی
۲۷. تاریخ گجرات یا مرآت اسکندری ؛ منجھو ، سکندر بن محمد
۲۸. تاریخ مبارک شاہی ؛ یحیی بن احمد
۲۹. تذکرہ ہی ہمایون و اکبر ؛ بیات ، بایزید
۳۰. تُوْرک جہانگیری ؛ جہانگیر شاہ
۳۱. جارج نامہی منظوم ؛ ملا فیروز بن کاوس
۳۲. خلاصۃ الہند ؛ شفیق ، لچھمی نراین
۳۳. داستان ترکنازان ہند ؛ فدایی ، دولت یار جنگ
۳۴. سیر المتأخرین ؛ غلام حسین خان
۳۵. سیر ہند ؛ بیدری ، منشی محمد قادر خان

۳۶. شاه جهان نامه ؛ فاضل خان
۳۷. شاه جهان نامه ؛ گنبو لاهوری ، محمد صالح
۳۸. شمشیرخانی ؛ توکل بیگ
۳۹. ضیای قمر ؛ آخوند شیر حسن خان
۴۰. طبقات اکبری ؛ نظام الدین بن احمد
۴۱. طبقات شاه جهانی ؛ محمد صادق
۴۲. طبقات ناصری ؛ سراج ، ابو محمد قاضی منهاج الدین
۴۳. عالمگیر نامه ؛ منشی محمد کاظم بن محمد امین
۴۴. عماد السادات ؛ نقوی ، غلام علی
۴۵. عمدة التواریخ ؛ سوهن لعل
۴۶. فتح نامه ی سند یا چچ نامه ؛ الکوفی ، علی بن حامد ابی بکر
۴۷. قدیم نقش ایران ؛ کاوس جی
۴۸. کارنامه ی حیدری ؛ عبدالرحیم
۴۹. کتاب الاعراس ؛ قادری ، محمد نجیب
۵۰. گلزار آصفیه ؛ غلام حسین خان
۵۱. گلستان هند ؛ راجه درگا پرشاد
۵۲. لطایف الاخبار ؛ دارا شکوه یا تونی ، رشید خان
۵۳. مآثر الامرا ؛ صمصام الدوله ، شاه نواز خان
۵۴. مآثر عالمگیری ؛ مستعد خان
۵۵. مجمع السلاطین ؛ عبدالغفور خان والی جاوره
۵۶. مدارج النبوت ؛ دهلوی ، عبدالحق
۵۷. منتخب التواریخ ؛ بدایونی ، سید عبدالقادر
۵۸. مهر نیمروز ؛ غالب ، میرزا اسدالله
۵۹. واقعات عالمگیری ؛ خانی ، عاقل خان
۶۰. واقعات کشمیر ؛ خواجه محمد اعظم شاه
۶۱. وقایع گولکنده ؛ نعمت خان عالی میرزا
۶۲. همایون نامه یا قانون همایونی ؛ غیاث الدین محمد

۲. تذکره نویسی فارسی

«تذکره نویسی» از گزیرترین برگ های کارنامه ی زبان فارسی و پربارترین بخش های گنجینه های خطی آن در شبه قاره و خود موضوع پژوهش ها یا

فهرست نگاری های جداگانه است^۱ که آوردن گزیده های آن به آگاهی های کاربردی این نوشتار می افزاید^۲:

۱. آفتاب عالمتاب ؛ قاضی محمدصادق خان (اختر)
۲. آینه ی حیرت ؛ کاکوروی ، منشی احمد حسین (سحر)
۳. اخبارالاخیار فی اسرارالابرار ؛ محدث دهلوی ، عبدالحق
۴. اختر تابان ؛ ابوالقاسم محتشم
۵. انوارالعارفین ؛ حافظ محمد حسین مرادآبادی
۶. انیس الاحباء ؛ موهن لال (انیس)
۷. انیس العاشقین ؛ کنور رتن سنگھ (زخمی)
۸. انیس العشاق ؛ سندیلوی ، احمدعلی
۹. بتخانه ؛ صوفی ، محمدحسن بیگ
۱۰. بزم آرا ؛ سیدعلی بن محمودالحسینی
۱۱. بزم ایران ؛ سیدمحمدرضا
۱۲. بهار بی خزان ؛ کاکوروی ، منشی احمد حسین (سحر)
۱۳. بهارستان ؛ میرعبدالرزاق (صمصام الدوله)
۱۴. بهارستان سخن ؛ شاهنوازخان
۱۵. بی نظیر ؛ میرعبدالوهاب دولت آبادی (افتخار)
۱۶. تحفة الشعراء ؛ میرزا افضل بیگ قاقشال اورنگ آبادی
۱۷. تحفة الکرام (۳ جلد) ؛ قانع تتوی ، علی شیر
۱۸. تذکرة الخواتین ؛ میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی
۱۹. تذکرة الشعراء ؛ دولت شاه سمرقندی
۲۰. تذکرة الشعراء ؛ سهارنپوری ، محمدبقا
۲۱. تذکرة الشعراء ؛ سیالکوتی ، مل (وارسته)
۲۲. تذکرة الشعراء ؛ میربهاءالدین حسن (عروج)

۱- مانند تاریخ تذکره های فارسی؛ استاد احمد گلچین معانی، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ؛ دکترسیدعلی رضا نقوی و محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم ؛ دکتر آصفه زمانی

۲- تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، صص ۲۳-۲۶ و محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم؛ صص ۳۲-۵۲

۲۳. تذکرة المعاصرین ؛ شیخ محمد علی حزین لاهیجی (حزین)
۲۴. تذکرة النساء ؛ درگا پرشاد
۲۵. تذکره ؛ نصرآبادی ، میرزا طاهر
۲۶. تذکره ی باغستان ؛ ریاض
۲۷. تذکره ی حسینی ؛ سنهلی ، میرحسین دوست
۲۸. تذکره ی دین شاه ؛ دین شاه
۲۹. تذکره ی فارسی ؛ غنی ، عبدالغنی خان
۳۰. تذکره ی فارسی ؛ مصحفی همدانی
۳۱. تذکره ی منیر؛ منیر لاهوری ، ابوالبرکات
۳۲. تذکره ی ندرت ؛ فطرت ، علی (ندرت)
۳۳. تذکره ی نوبهار ؛ محمد رفیع الدین
۳۴. جواهرالعجایب ؛ امیری هروی ، سلطان محمد (فخری هروی)
۳۵. حدیقه ی عشرت ؛ درگا پرشاد
۳۶. حیات الشعراء ؛ کشمیری ، محمد علی خان (متین)
۳۷. خزانه ی عامره ؛ آزاد بلگرامی ، میرغلام علی (آزاد)
۳۸. خزینة الاصفیاء (۲ جلد) ؛ لاهوری ، غلام سرور
۳۹. خزینة ی گنج الهی ؛ الهی حسین
۴۰. خلاصة الاشعار و زبدة الافکار ؛ کاشی ، تقی الدین محمد (ذکری)
۴۱. خلاصة الاشعار (دنباله ی خلاصة الشعرا) ؛ گجراتی ، عبداللطیف
۴۲. خلاصة الافکار ؛ اصفهانی تبریزی ، ابوطالب خان
۴۳. خلاصة الشعراء ؛ گجراتی ، عبداللطیف
۴۴. خلاصة الشعراء یا بتخانه ؛ مازندرانی ، مولانا محمد (ملا صوفی)
۴۵. خلاصة الکلام ؛ علی ابراهیم خان خلیل
۴۶. روز روشن ؛ گوپاموی ، محمد مظفر حسین (صبا)
۴۷. روضة الاولیاء ؛ آزاد بلگرامی ، میرغلام علی (آزاد)
۴۸. روضة السلاطین ؛ امیری هروی ، سلطان محمد (فخری هروی)
۴۹. ریاض الاولیاء ؛ عالمگیری ، محمد بختاورخان
۵۰. ریاض الشعراء ؛ واله داغستانی ، علی قلی خان (واله)
۵۱. ریاض العارفین (۲ جلد) ؛ لکهنوی ، آفتاب رای
۵۲. ریاض الوثاق ؛ ذوالفقار علی (مست)
۵۳. سخنوران ایران در عصر حاضر (۲ جلد) ؛ دکتر محمد اسحق

۵۴. سخنوران چشم دیده ؛ ترکی قلندری نورمحلّی ، مولوی ترک علی شاه
۵۵. سخنوران یزد ؛ اردشیر پور خدارحم پور مرزبان (خاضع)
۵۶. سرو آزاد ؛ آزاد بلگرامی ، میرغلام علی (آزاد)
۵۷. سفینه‌الاولیاء ؛ داراشکوه ، محمّد
۵۸. سفینه‌ی بی‌خبر ؛ بلگرامی ، میر عظمت‌الله
۵۹. سفینه‌ی حزین ؛ شیخ محمدعلی حزین لاهیجی (حزین)
۶۰. سفینه‌ی حیرت ؛ حافظ عبدالرحمن (حیرت)
۶۱. سفینه‌ی خوشگو ؛ بندراین داس (خوشگو)
۶۲. سفینه‌ی شوق ؛ رای رتن سنگه (شوق)
۶۳. سفینه‌ی عشرت ؛ درگاداس (عشرت)
۶۴. سفینه‌ی هندی ؛ بهگوان داس (بسمل و هندی)
۶۵. شام غربیان ؛ اورنگ آبادی ، لچهمی نراین (شفیق)
۶۶. شعرای اصفهانی شبه قاره ؛ تفهیمی ، دکتر ساجدالله
۶۷. شعرای پارسی زبان کشمیر ؛ دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی
۶۸. شمع انجمن ؛ نواب سید صدیق حسن خان
۶۹. صبح گلشن ؛ سیدعلی حسن خان
۷۰. صبح وطن ؛ محمّد غوث خان
۷۱. صحف ابراهیم ؛ علی ابراهیم خان خلیل
۷۲. طبقات الشعراء ؛ محمّد قدرت‌الله (شوق)
۷۳. طبقات شاه‌جهانی ؛ محمّد صادق
۷۴. طورکلیم ؛ سید نورالحسن خان
۷۵. طور معنی ؛ کاکوروی ، منشی احمد حسین (سحر)
۷۶. عرفات العاشقین ؛ اوحدی ، تقی
۷۷. عقد ثریا ؛ همدانی مصحفی امروهمی ، شیخ غلام علی
۷۸. قران السعدا ؛ الحسینی اورنگ آبادی ، محمّد
۷۹. کاشی‌نامه ؛ سینل سنگه
۸۰. کلمات الشعراء ؛ سرخوش ، محمّد افضل
۸۱. کلمات الصادقین - تذکره‌ی صوفیان دهلی ؛ دهلوی ، صادق
۸۲. گل‌دسته‌ی عالم‌گیری ؛ عالم‌گیری ، عبدالوهاب
۸۳. گل‌دسته‌ی کرناک ؛ غلام‌علی

۸۴. گلشن بی خار ؛ غلام مصطفی (شیفته)
۸۵. گل رعنا ؛ اورنگ آبادی ، لجهمی نراین (شفیق)
۸۶. گلزار اعظم ؛ نواب محمد غوث خان (اعظم)
۸۷. گلستان مسرت ؛ محمد خان مصطفی (مسرت)
۸۸. گنجینهی ادب پاک ؛ سرفرازظفر، دکتر محمد
۸۹. لباب الالباب ؛ عوفی ، سدیدالدین محمد بن محمد
۹۰. لب لباب ؛ قمرالدین علی
۹۱. لطایف الخیال ؛ شیرازی دارابی ، شیخ مفید محمد بن محمد عارف
۹۲. مجمع النفایس ؛ سراج الدین علی خان (آرزو)
۹۳. مخزن الغرایب ؛ هاشمی سندیلوی ، احمد خان
۹۴. مرآة الخیال ؛ لودی ، شیرخان
۹۵. مرآة الکونین ؛ فردوسی ، غلام نبی
۹۶. مردم دیده ؛ لاهوری ، ملاعبدالحکیم (حاکم)
۹۷. معراج الخیال ؛ عبرتی عظیم آبادی ، وزیرعلی
۹۸. مقالات الشعراء ؛ حیرت ، قیام الدین (حیرت)
۹۹. مقالات الشعراء ؛ قانع تتوی ، میرعلی شیر
۱۰۰. منتخب الاشعار ؛ مردان علی خان (مبتلا)
۱۰۱. میخانه ؛ فخرالزمانی قزوینی ، ملاعبدالنبی
۱۰۲. نتایج الافکار ؛ گوپاموی ، محمد قدرت الله خان (قدرت)
۱۰۳. نشتر عشق ؛ عظیم آبادی ، علی قلی خان
۱۰۴. نفایس المآثر ؛ قزوینی ، میرزا علاءالدوله (کامی)
۱۰۵. نگارستان سخن ؛ نورالحسن بن نواب صدیق حسن خان
۱۰۶. هفت آسمان ؛ آقا احمد علی
۱۰۷. هفت اقلیم ؛ رازی جهان آبادی ، امین احمد
۱۰۸. همیشه بهار ؛ کشن چند اخلاص
۱۰۹. ید بیضاء ؛ آزاد بلگرامی ، میرغلام علی (آزاد)

۳. دستور نویسی فارسی

برپایه‌ی پژوهش‌های استاد جلال‌الدین همایی قواعد صرف و نحو فارسی نخستین کتاب دستور زبان فارسی ایران است که عبدالکریم ایروانی آن را در

روزگار محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ ه.ق) برای فرزند خود نگاشته است.^۱ با این باور باید فارسی دانان شبه‌قاره را در این رشته پیشگام دانست، چون فرهنگ جهانگیری را عضدالدوله جمال‌الدین حسین انجوی شیرازی در سال ۱۰۱۷ ه.ق نوشته و در سال ۱۰۳۲ ه.ق بازبینی و بازنویسی کرده^۲ و دومین دستور زبان فارسی آن سامان به نام اصول فارسی را عبدالصمد ملتانی در سال ۱۱۱۱ ه.ق نوشته است.^۳

زبان فارسی در آفرینش کتاب‌های «دستور زبان فارسی» در شبه‌قاره هم کارنامه‌ی درخشانی دارد. به ویژه که برخی از این کتاب‌ها به اردو یا انگلیسی نگاشته شده که خود گواهی دیگر بر جایگاه بلند و بی‌مانند فارسی در آن سرزمین است. شمار نسخ خطی شناخته شده در این زمینه چنان است که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در مجلد سیزدهم فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان تنها به این نسخ پرداخته است.

اینک سیاهه‌ی مهمترین کتب دستور زبان فارسی شبه‌قاره را می‌آورد:

۱. آمدنامه ؛ ایزدبخش
۲. آمدن‌نامه (اردو) ؛ بی نام ، چاپ به کوشش منشی غلام محمد
۳. ارمغان آصفی (۱ - ۸) ؛ مولانا محمد عبدالغنی خان
۴. اشرف‌القوانین فارسی ؛ گلشن آبادی ، سید اشرف علی (مولوی عبدالفتاح)
۵. اصول برجسته ؛ طالب پوری مرشدآبادی ، سید محمد عبدالحق
۶. اصول فارسی ؛ ملتانی ، عبدالصمد
۷. افعال نامه ؛ ارتکل ، آ.
۸. الف کثرت (منظوم) ؛ بی نام
۹. الفبای فارسی ؛ بی نام ، چاپ به کوشش کیومرث خرمشاهی و بهرام خدابخش
۱۰. امتیازالکلمات ؛ رحیم خان بن مبارزخان
۱۱. بحرالفوائد ؛ اعظم ، منور علی
۱۲. بنای فارسی (اردو) ؛ حافظ علاءالدین بن حافظ بهاءالدین

۱ - دستورنویسی فارسی در شبه قاره ، ص ۲

۲ - همان . صص ۴ و ۸

۳ - همان . صص ۱۰۲ - ۱۷۲

۴ - همان . صص ۳ - ۷ و گستره‌ی دستورپژوهی زبان فارسی در ایران و شبه قاره ، صص ۷۸ - ۹۴

۱۳. بهار علوم (منظوم) ؛ ، منشی سیندولال (زار)
۱۴. پرشین ترانسلیشن ؛ برقی ، محمد حشمت‌الله خان عارف و القادری ، بیگم قمر
۱۵. پرشین منشی (انگلیسی) ؛ گلدوین ، فرانسیس
۱۶. تجزیہ و ترکیب کریمہ ؛ شیخ احمد بن میان شمس‌الدین
۱۷. تحفة‌العجم ؛ حقیقت ، حسین شاه
۱۸. تحقیق‌القوانین ؛ بی نام ، چاپ به کوشش حاج محمد یحیی حیران
۱۹. تشریح‌الحروف (منظوم) ؛ روشن خان ، محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد
۲۰. تعریفات ؛ دهلوی ، سده رای
۲۱. تعلیم‌نامه ؛ کوهاتی عثمانی ، غلام‌علی شاه
۲۲. تکملہ‌ی فارسی ؛ بریلوی ، قطب‌علی
۲۳. جامع‌الفوائد ؛ شنیدا ، نوازش علی خان
۲۴. جواهر‌الحروف ؛ منشی تیک چند بہار
۲۵. جواهر‌القواعد (منظوم) ؛ نواب باقرعلی خان
۲۶. جواهر‌الترکیب (منظوم) ؛ جہانپوری ، شیورام شاه
۲۷. چار چمن قانون ؛ غلام محی‌الدین (نحیف)
۲۸. چہار دانش (اردو) ؛ جمال‌الدین
۲۹. چہار شربت ؛ میرزا محمد حسین (قتیل)
۳۰. چہار گلزار ؛ نثاری دهلوی ، نثارعلی
۳۱. دستور پهلوی ؛ دین محمد
۳۲. دستور سخن ؛ سنجر ، محمد تقی
۳۳. دیباچہ‌ی فرهنگ جہانگیری ؛ انجوی شیرازی ، عضدالدولہ جمال‌الدین حسین
۳۴. رسالہ در بارہ‌ی الفاظ و حروف فارسی ؛ بی نام
۳۵. رسالہ‌ی عبدالواسع یا دستور‌العمل قواعد زبان فارسی ؛ ہانسوی حسینی ، عبدالواسع
۳۶. رسالہ‌ی قواعد فارسی ؛ مولانا ابوالحسن
۳۷. رہبر فارسی ؛ چرتھاولی ، مولانا مشتاق احمد
۳۸. زبدة‌القواعد ؛ ہلال ، میرمہدی
۳۹. شجرالامانی ؛ میرزا محمد حسین (قتیل)
۴۰. شرح جوہر‌الترکیب ؛ لطیف پوری ، حیدر علی
۴۱. صفوة‌المصادر یا آمدنامہ ؛ محمد مصطفی خان
۴۲. قند پارسی ؛ محلّاتی ، سیف‌الدین محمد
۴۳. قواعد فارسی ؛ انصاری جونپوری ، روشن علی

۴۴. قوانین دستگیری ؛ حیدرآبادی ، غلام دستگیر
۴۵. قوانین زبان فارسی ؛ لندنی حسینی اصفهانی ، میرمحمد حسین
۴۶. کثرة الفوائد (اردو) ؛ سروهی ، شیخ ظهورعلی بن حکیم عنایت علی
۴۷. کثیرالفوائد ؛ کاتب فیاض
۴۸. گلبن اکبر ؛ قیس ، محمدعثمان
۴۹. گلزار دانش ؛ نوازش خان
۵۰. مجمع القوانين ؛ امیر اسدالله
۵۱. مجمع الفوائد ؛ جمال علی
۵۲. مخزن الفوائد یا خزینة الاصول ؛ فایق لکهنوی ، محمد
۵۳. مشعل مصادر ؛ فاطمی ، سید علمدارحسین
۵۴. مصباح المبتدی ؛ فرخ آبادی ، حکیم محمد رحیم علی خان بن بهره مندخان
۵۵. مصدر فیوض (اردو) ؛ شایق قریشی ، نذیرالدین حسن
۵۶. مطلع العلوم و مجمع الفنون ؛ واجدعلی خان
۵۷. مفتاح فارسی ؛ نارنولی، سلام الله بن محمد،
۵۸. منتخب النحو یا صرف و نحو فارسی ؛ حسینی بلگرامی ، امیر حیدر
۵۹. موجز القواعد فارسی ؛ قریشی ، محمدعلی (مصحح)
۶۰. مواردالمصادر ؛ ابونصر سیدعلی حسن خان
۶۱. میزان فارسی یا قواعد زبان فارسی ؛ ساونی ، محمد قاسم بن محمود
۶۲. نحو فارسی ؛ صهبایی دهلوی ، امام بخش
۶۳. نسخه‌ی تعلیمیّه ؛ آروی ، مولوی عبدالعزیز
۶۴. نوادرالمصادر ؛ منشی تیک چند بهار
۶۵. نهج الادب ؛ رامپوری ، محمد نجم‌الغنی خان
۶۶. نهر فصاحت ؛ قتیل لاهوری ، میرزا محمدحسین
۶۷. همدرد کلید مصادر ؛ انصاری ، نثار احمد و محمد جمیل ظفر

۴. فرهنگ‌نامه و واژه‌نامه‌نویسی فارسی

باید پذیرفت که پیش‌تر و بیش‌تر از ایرانیان ، دیگران دست به کار آفرینش فرهنگ‌های فارسی شدند، چه ایرانیان خود را نیازمند این کار نمی‌دیدند.

گسترش روزافزون زبان فارسی در شبه‌قاره، نیاز به ابزار یادگیری و کاربرد آسان واژه‌های آن را پیش روی مردمان هند نهاد و در پاسخ بدین نیاز

فرهنگ‌های ارجمندی مانند برهان قاطع، سراج اللغات، غیاث اللغات، فرهنگ آنندراج، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فیروز اللغات فارسی و مدار الافاضل و ده‌ها فرهنگ‌نامه‌ی دیگر آفریده‌شد که بازخوانی سیاهه‌ی زیر ارزش این بخش از کارنامه‌ی فارسی را بهتر می‌نمایاند:

۱. آصف اللغات ؛ نواب عزیز جنگ بهادر
۲. آیین عطا یا آب حیات ؛ دانشور ، عطاءالله خان (ندرت)
۳. ابواب اللغات ، بی‌نام
۴. اشهر اللغات ؛ صدیقی ، غلام‌الله بهکن
۵. انیس الشعراء ؛ عبدالکریم
۶. ادات الفضلاء ؛ دهلوی ، قاضی بدرالدین
۷. اصطلاحات الشعراء ؛ رحیم الدین بن کریم الدین
۸. ایماى ظفرى ؛ محمد صالح
۹. اربع عناصر ؛ غیاث پوری ، محمد ناصر علی
۱۰. بحر الفضائل ؛ مولانا فضل الدین محمد بن قوام
۱۱. بحر اللغات ؛ بی‌نام
۱۲. بحر عجم ؛ راقم ، مولوی محمد حسین
۱۳. برهان قاطع ؛ برهان تبریزی ، محمد حسین
۱۴. بهار عجم ؛ تیک چند بهار
۱۵. تألیف یوسفی ؛ غلام یوسف
۱۶. تحفة السعادة ؛ محمود بن شیخ ضیاء
۱۷. تحقیق الاصطلاحات ؛ حسینی واسطی ، میرحیدر
۱۸. تسهیل اللغات ؛ شیخ احمد (حسرت)
۱۹. جامع اللغات ؛ لاهوری ، منشی غلام سرور
۲۰. جمع الجوامع ؛ علی محمد بن شیخ
۲۱. جواهر المصادر ؛ واصف ، مولوی محمد مهدی
۲۲. چراغ هدایت ؛ سراج الدین علی خان (آرزو)
۲۳. چهار عنصر دانش ؛ حسینی ، امان‌الله
۲۴. خزانه اللغات ؛ نواب شاه‌جهان بیگم
۲۵. دانش افزا ؛ منشی محمد حسین

۲۶. در دری ؛ یوسفی شیروانی ، علی
۲۷. دری گشا ؛ جهجری ، مولوی نجف علی
۲۸. دستورالافاضل ؛ دهلوی ، مولانا رفیع
۲۹. زبدهاللغات ؛ لاهوری ، منشی غلام سرور
۳۰. سراج اللغات ؛ سراج الدین علی خان (آرزو)
۳۱. شرف اللغات ؛ دهلوی ، میرحسن
۳۲. شرفنامه‌ی منیری ؛ قوام ، شیخ ابراهیم
۳۳. شمس اللغات ؛ با بازخوانی مستر جوزف
۳۴. ضرورالمبتدی ؛ مولوی سیف‌الله
۳۵. غیاث اللغات ؛ محمد غیاث الدین
۳۶. فرهنگ آداب ؛ حسین بن سیدشاه عبدالرزاق
۳۷. فرهنگ آنندراج ؛ منشی محمد پادشاه
۳۸. فرهنگ ابراهیم‌شاهی ؛ بی‌نام
۳۹. فرهنگ تألیف اللغات ؛ منشی ، محمد قاسم
۴۰. فرهنگ جعفری ؛ جعفرعلی خان
۴۱. فرهنگ جهانگیری ؛ انجو ، جمال الدین حسین
۴۲. فرهنگ حسنی ؛ رضوی ، سید غلام حسین
۴۳. فرهنگ رشیدی ؛ تتوی ، عبدالرشید
۴۴. فرهنگ شیرخانی ؛ شیرخان سور
۴۵. فرهنگ فارسی جدید ؛ راجر اجیسور
۴۶. فرهنگ فتح الكتاب ؛ انصاری ، ابوالخیر بن سعد
۴۷. فرهنگ فرخی ؛ نابطی پتور ، محی الدین
۴۸. فرهنگ قواس ؛ محمد فخرالدین مبارک‌شاه
۴۹. فرهنگ مجملی ؛ حافظ ملک قمرالدین
۵۰. فرهنگ محمودی ؛ خواجه محمود علی
۵۱. فرهنگ‌نامه‌ی جدید ؛ رازی ، فیروزالدین
۵۲. فرهنگ نظام ؛ محمد علی داعی الاسلام
۵۳. فرهنگ وزیرخانی ؛ غضنفرعلی
۵۴. فوایدالصبیان ؛ بی‌نام
۵۵. فیروزاللغات فارسی ؛ مولوی محمد فیروزالدین

۵۶. قاطع برهان و کتبی در ردّ و تأیید آن ؛ غالب ، اسدالله خان و دیگران
۵۷. قسطاس اللغات ؛ شیخ نورالدین حکیم
۵۸. کریم اللغات ؛ مولوی کریم الدین
۵۹. کشف اللغات ؛ سوربهاری، عبدالرحیم بن احمد
۶۰. گلدسته‌ی گفتار ؛ آنندی پرشاد
۶۱. گلشن الفاظ ؛ منشی منظور احمد اذفر
۶۲. گنجینه‌ی مصادر و سرچشمه‌ی نوادر ؛ سید ابوالحسن
۶۳. لغات عالمگیر ؛ دهلوی ، فاضل محمد
۶۴. لغات فارسی ؛ بی‌نام
۶۵. لغات فیروزی ؛ مولوی محمد فیروزالدین
۶۶. لغت شاه‌جهانی ؛ بلگرامی ، مولوی محمد حسین
۶۷. لغت علمی ؛ محمود بن شیخ ضیاء
۶۸. لغت کشوری ؛ رضوی ، سید تصدق حسین
۶۹. مجمل العجم ؛ عبدوسی ، عاصم شعیب
۷۰. مجموع اللغات ؛ ابوالفضل
۷۱. مجموعه‌ی مرادفات ؛ منشی محمد پادشاه
۷۲. محیط اعظم ؛ جان محمد اعظم خان
۷۳. مختصر اللغات ؛ مولوی محمد جعفر
۷۴. مدارالافاضل ؛ فیضی ، الله‌داد
۷۵. مرآت الاصطلاح ؛ اندرام (مخلص)
۷۶. مرکبات جهانگیری ؛ بی‌نام
۷۷. مصطلحات الشعراء ؛ سیالکوتی ، مل (وارسته)
۷۸. مظهرالعجایب ؛ قتیل ، میرزامحمد حسین
۷۹. مفتاح اللغات ؛ سهسوانی ، سید اولاد احمد
۸۰. مفتاح الفضلاء ؛ محمدبن داود بن محمود
۸۱. ملاذالکلمات ؛ واجد علی شاه (پادشاه اود)
۸۲. منتخب اللغات ؛ محمد صادق
۸۳. منتخب بهارعجم ؛ اندرمن
۸۴. مؤیدالفضلاء ؛ مولانا محمد بن لاد
۸۵. مواردالمصادر ؛ سلیم ، ابونصر سیدعلی حسن خان
۸۶. نصاب البلغاء ؛ قانع تنوی ، میر علی شیر

۸۷. نفایس اللغات ؛ بلگرامی ، اوحدالدین

۸۸. نوادرالمصادر ؛ تیک چند بهار

۸۹. هفت قلزم ؛ غازی الدین حیدر (پادشاه اود)

۲. سنگ‌نشته‌های فارسی ؛

بخشی از کارنامه‌ی زبان فارسی شبه‌قاره کنده بر سینه‌ی سنگ‌ها و نگاشته بر رخ کاشی‌ها است؛ از کاشی و سنگ بنیاد هزاران خانه و ساختمان تا هزاران سنگ گور در گورستان‌های کهنه^۱. اگر گذار هر گردشگری به چنین گورستان‌هایی نیست، بی‌گمان همگان بر آستانه‌ی ساختمان‌های با شکوه این سرزمین می‌ایستند و با شگفتی به سنگ‌نشته‌ها و کاشی‌نگاشته‌های آن‌ها چشم می‌دوزند.

این بخش از کارنامه‌ی زبان فارسی نیاز به کاوش و عکس‌برداری دارد، که گرچه دندان موریانه و کرم نسخ‌خطی بدان کارگر نیست، دست آسیب‌رسان روزگار بس نیرومند است. کتاب میراث جاودان که در دو مجلد با رنج درخور آفرین رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد به زیبایی آفریده شده، شیوه‌ای از ماندگارسازی این بخش از کارنامه‌ی زبان فارسی است که ۱۰۲۷ عکس با شناسنامه از سنگ‌نشته‌های پاکستان را در دسترس پژوهشگران می‌نهد.

نگارنده متن سنگ نوشته‌های کلیسای آل سینتس پیشاور را از این کتاب بازمی‌نویسد تا پهنه‌ی کاربرد زبان فارسی بهتر نمایان شود:

«ای خداوند پروردگارا

چه عظیم است اسم تو در کل زمین که جلال خود را بر بالای آسمان

نهادی آمین O

برکت و جلال و حکمت و شکر O

عزت و قدرت و قوه‌ی خدای است تا ابدآباد آمین O»^۲

۱ - یکی از بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین گورستان‌های مانده از روزگار زرین فارسی شبه‌قاره، گورستان «مکلی» یا «شهرخاموشان» در جلگه‌ی سند و بر راه کهنه‌ی حیدرآباد سند به کراچی است که با گستره‌ی پنجاه برابر تخت پولاد اصفهان و سنگ‌نشته‌های پارسی بسیار، از شگفتی‌های تاریخی است. نک. فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، ج ۲، صص ۲۲۴ - ۲۲۷

۲ - میراث جاویدان، ج ۲، صص ۱۶۹ و ۱۷۰، شماره‌های ۱۶ تا ۲۰

۳. آفرینش سبک هندی؛

از دلکش‌ترین و استوارترین سبک‌های ادبی فارسی «سبک هندی» است که در سرزمین شبه‌قاره به روزگار زرین فرمانروایی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی پدید آمد. در باره‌ی «سبک هندی» بسی نوشته‌اند و کتاب‌های بسیار در دست‌رس همگان نهاده‌اند و نیازی نیست در این گفتار بدان پرداخته شود.

۴. باروری زبان‌های بومی با فارسی؛

نگاه ارج‌گذارانه‌ی درباره‌ی مسلمان هند به زبان و ادب پارسی و نواخت سخنوران فارسی از سوی آنان، به دادوستد واژگانی و دستوری آن با زبان‌های بومی تا پی‌ریزی پیدایش زبانی دیگرانجامید. ناگفته پیداست که در این دادوستد، زبان فارسی هم واژه‌های بسیاری از زبان‌های هندی پذیرفت. چنانچه دکتر شهریار نقوی می‌نویسد:

«فارسی‌های هندی نیز رنگی از زبان‌های محلی هندوستان را به‌خود گرفت و شامل اسامی خاص و کلمات مربوط به مراسم و اعیاد و غیره و صدها لغت دیگر که با فارسی ایرانی ربطی نداشت، گردید... حتی شعرا و نویسندگانی که در آغاز سلطنت اسلامی در شمال هندوستان بصرمی برده و بعضی از آنان ایرانی بودند، از نفوذ زبان‌های محلی برکنار نماندند و در تألیفات و تصنیفات فضلا و شعرایی مانند مسعود سعد سلمان و امیر خسرو و ابوالفضل و فیضی و بدایونی و فرشته و ابوطالب کلیم و غیره این مطلب به خوبی آشکاراست.»^۲

در این‌جا به پیروی از رشته‌ی سخن، از کنار آنچه که فارسی از زبان‌های هندی ستده است می‌گذرد و تنها از داده‌های آن یاد می‌کند.

فارسی و اردو

زبان اردو ارمغان زنده و پویای فارسی به گروه بسیار بزرگ زبان‌های شبه‌قاره است که در سده‌ی هفتم هجری پایه نهاده شد و در سده‌ی یازدهم هجری به کمال رسید. زبان اردو را در آغاز «شکسته» یا «فارسی شکسته»

۱ - برای آگاهی بیش‌تر در زمینه‌ی «ستد» فارسی از زبان‌های هندی، نک: فارسی مین هندی

الفاظ؛ عبدالرشید

۲ - فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ۳۴ - ۳۵

می‌نامیدند و امروز هم در هند آن را «ریخته» یا «هندوستانی» می‌نامند و بهترین گویندگان آن، مردمان دهلی و لکنهو هستند که اردوی آنان را «اردوی معلی» می‌گویند. برای آشنایی بهتر با تنیدگی زبان اردو با زبان فارسی گواهی برتر از نوشته‌های زبان‌شناسان و سخن‌وران اردو نیست.

گرچه آبشخور اردو زبان سانسکریت است، اما در دامان فارسی بالید و چنان از آن بهره گرفت که به گواهی گویندگانش نزدیک‌ترین زبان به فارسی است^۱ و امروز بیش از سیصد ضرب‌المثل فارسی درگفتار و نوشتار اردوزبانان کاربرد دارد^۲ و نوشتار اردو هم به خط نستعلیق فارسی است.

به باور عبدالسلام ندوی؛ «شعر اردو، وجودظلی شعر فارسی است»^۳ و به نوشته‌ی دکتر ابواللیث صدیقی؛ «شعر و ادب اردو تا حد زیادی مرهون منت فارسی است و این اثر به حدی وسیع و عمیق است که اغلب مردم شعر اردو را پرتو شعر فارسی و درحقیقت زبان اردو را شاخی از زبان فارسی می‌دانند.»^۴

دکتر شبلی می‌افزاید: «همه‌ی قالب‌های شعری فارسی چون قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مسمط و مستزاد و از انواع شعری شهر آشوب و مرثیه به اردو انتقال یافت. در تمام انواع شعر، شعرای اردو نمونه‌های استادان فارسی را سرمشق خود قرار داده‌اند. این تقلید فقط تا حد قالب شعری نبوده و بلکه مضامین شعری با لغت فارسی به اردو منتقل شده است. «غزل» در انواع شعری اردو از همه مهم‌تر است و این را آبروی شعر اردو گفته‌اند. غزل اردو به تمام شرایط پیرو غزل فارسی است.»^۵

دیگر گواه زنده‌ی پیوند اردو با فارسی «سرود ملی پاکستان» سروده‌ی ابوالاثر حفیظ جالندهری است که روزانه هزاران بار در آیین‌های گوناگون سراسر کشور از پرچم‌گشایی و مرزگشایی - میان لاهور با امریتسر هند - تا پگاه پادگان‌ها و دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و ورزشگاه‌ها تا آغاز و پایان

۱ - تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، ص «ط»

۲ - همان، صص ۲۳۹ - ۲۵۰

۳ - همان، ص ۷۷.

۴ - همان.

۵ - همان.

برنامه‌های شبکه‌های گوناگون صدا و سیما تا نکوداشت هرساله‌ی علامه اقبال لاهوری و قاید اعظم محمدعلی جناح خوانده می‌شود. گر چه این سرود را اردوزبانان امروز - که از فارسی دور افتاده‌اند - اردو می‌دانند، فارسی است که تنها یک حرف اضافه‌ی «کا» (: -) دارد:

کشور حسین شاد باد	پاک سرزمین شاد باد
ارض پاکستان	تو نشان عزم عالیشان
مرکز یقین شاد باد	
قوّت و اخوّت عوام	پاک سرزمین کا نظام
پاینده تابنده باد	قوم، ملک، سلطنت
شاد باد منزل مراد	
رهبر ترقّی و کمال	پرچم ستاره و هلال
جان استقبال	ترجمان ماضی، شان حال
سایه‌ی خدای ذوالجلال	

فارسی و بلتی

برای آشنایی با تنیدگی زبان بلتی با زبان فارسی، نصاب تحسین کاشمیری (۱۱۹۰ هـ ق) بسنده است. شاعر در این نصاب - که یادآور شیوه‌ی ابونصر فراهی است - در هفت باب و در هفت بحر جداگانه ۳۸۸ بیت فارسی سروده و در آن ابیات نزدیک به ۱۱۰۰ واژه‌ی فارسی را با برابره‌های بلتی آن‌ها آورده است.^۱

فارسی و دیگر زبان‌های شبه قاره

به نوشته‌ی امیر خسرو دهلوی و ابوالفضل علامی، زبان‌های افغانی، اوده‌ی، بلوچی، بنگالی، تلنگی، دهلوی، دهورسمندری، ذوگری، سانسکریت، سندی، کرناتکی، کشمیری، گجراتی، گوزی، لاهوری، ماروایی، مرهتی، معبری

۱ - نسخه‌ی خطی نصاب تحسین در سال ۲۰۰۵م به کوشش دکتر محمد حسن خان عماچه / اماچه (حسرت) تصحیح و همراه زندگی‌نامه‌ی شاعر با نام نصاب شاعری اور فارسی، بلتی لغت در لاهور به زبان اردو منتشر شده است.

وملتانی پرگوینده‌ترین زبان‌های هندی‌اند،^۱ که افغانی و بلوچی خود از زبان‌های ایرانی‌اند.

به نوشته‌ی علی اصغر حکمت: «زبان فارسی نه تنها در السنه‌ی شمالی هندوستان - [که از شاخه‌های سانسکریت‌اند] - تأثیر فراوان داشته است و با آن زبان‌ها آمیخته شده، بلکه السنه‌ی جنوبی هند در اویدیان نیز لغات واصطلاحات و تعبیرات فارسی را متضمن است.»^۲ به باور جواهر لعل نهرو نیز: «تمام زبان‌های جدید هند از کلمات فارسی پر است. بدیهی است این امر برای زبان‌هایی که فرزندان سانسکریت هستند و مخصوصاً برای زبان هندوستانی - که خود مخلوطی از زبان‌های مختلف می‌باشد - بسیار طبیعی است. اما حتی زبان‌های در اویدی جنوب هند نیز تحت تأثیر زبان فارسی واقع شده‌اند.»^۳

زبان‌های پرگوینده‌ی هند در فرمانروایی یک‌هزارساله‌ی مسلمانان از فارسی بهره بردند و به فراخور بیست تا پنجاه درصد واژه‌های فارسی را پذیرفتند. برخی زبان‌های هندی از این فراتر رفتند و خط نوشتاری خود را هم از فارسی وام گرفتند. زبان سندی خط نسخ را پسندید. زبان مرهتی - که از زبان‌های جنوبی هند است - افزون بر بهره‌مندی از سی درصد واژه‌های فارسی، مانند بسیاری دیگر از زبان‌های هندی خط فارسی را برگزید و راست به چپ نویسی را جای‌گزین چپ به راست نویسی کرد و گویشی از آن به نام زبان «کونکنی» هنوز به خط فارسی نگاهشته می‌شود.^۴

در پایان این گفتار بایسته است نامی هم از زبان‌های هندکو، سراییکی، کوهستانی و کهوار در استان سرحد و زبان‌های بروشسکی، شینا، کشمیری، گلگتی، لداخی و وخی در سرزمین‌های شمالی پاکستان برده شود که از زبان فارسی ستد بسیار داشته‌اند.^۵

۱ - تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، ص ۳۷

۲ - سرزمین هند، ص ۳۴

۳ - کشف هند، ج ۱، ص ۲۴۸

۴ - نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان؛ مجید یکتایی، تهران: اقبال،

۱۳۵۳، صص ۵۸-۶۴

۵ - پاکستان کی قومی اور علاقائی زبانوں پر فارسی زبان کا اثر، صص ۱۵۱ - ۱۹۲ و ۲۴۵ - ۲۷۹

منابع و مأخذ:

- ۱- کشف هند ، جواهر لعل نهرو ج ۱ ، امیر کبیر تهران ۱۳۶۱
- ۲- تاریخ فرشته ، محمد قاسم هندو شاه فرشته ج ۱ و ۲ چاپخانه نولکشور لکهنو ۱۲۸۱ هـ. ق / ۱۸۶۴م
- ۳- تذکره لباب الالباب ، سدید الدین محمد عوفی
- ۴- سفر نامه ابن بطوطه
- ۵- آئین اکبری ، ابوالفضل علامی ج ۱
- ۶- اکبر نامه ، ابوالفضل علامی
- ۷- جهانگیر نامه (تزک جهانگیری) نورالدین جهانگیر شاه
- ۸- صبح گلشن (تذکره) سید علی حسن خان
- ۹- همیشه بهار (تذکره) کشن چند اخلاص
- ۱۰- طور معنی (تذکره) منشی احمد حسین کاکوروی
- ۱۱- ادبیات فارسی درمیان هندوان ، دکتر سید عبدالله
- ۱۲- سرو آزاد ، میر غلام علی آزاد بلگرامی چاپ هند
- ۱۳- تنبیه الغافلین
- ۱۴- ویژگی های دوره اکبری در روابط فرهنگی ایران و هند ، کریم نجفی بزرگر ، ۱۳۸۵
- ۱۵- تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو ، دکتر صدیق شبلی ، اسلام آباد
- ۱۶- فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی ، دکتر محمد حسین تسبیحی
- ۱۷- میراث جاویدان ، دکتر حاج سید جوادی اسلام آباد
- ۱۸- تاریخ تذکره های فارسی استاد احمد گلچین معانی
- ۱۹- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، دکتر سید علی رضا نقوی ، تهران
- ۲۰- فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، دکتر شهریار نقوی - تهران
- ۲۱- محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی در قرن بیستم ، دکتر آصفه زمانی تهران ۱۳۳۷ ش
- ۲۲- سرزمین هند ، علی اصغر حکمت ، تهران ۱۳۳۷ ش
- ۲۳- نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان ، مجید یکتایی تهران ۱۳۵۳ ش.

زبان و ادبیات فارسی در دوره کلهورا

چکیده:

در سال ۱۱۳۱ هجری برابر ۱۷۱۸ میلادی، خاندان کلهورا که از علاقه مندان به روابط فرهنگی با ایران و دارای ذوق علمی و ادبی بودند حکمران سند شدند. در دوره فرمانروایی این خاندان به واسطه علاقه فراوانی که آنان به علم و ادبیات داشتند، ده ها ادیب، تذکره نویس و سخنور فارسی سرا ظهور یافتند. از آن جمله: محسن تتوی، میر علی شیر قانع، محمد پناه رجا، شیوک رام عطارد، میر عظیم الدین، سید مرتضی الهام، محمد علی سیوستانی، سچل سرمست، و از کتابها: تحفة الکرام، تحفة الطاهرین، مقالات الشعرا، فتحنامه، نامه نغز، دیوان محسن و غیره که هر یک اهمیت و ارزش تاریخی و ادبی فراوانی دارند و برای محققین پُر ثمر است. این مقاله به این موضوع می پردازد.

کلهورا (معروف به خاندان عباسیه) (۱) یکی از خاندان های بزرگ فارسی زبان است که قریب هفتاد سال بر سند حکومت کردند. این خاندان بسیار علم دوست و قدردان شاعران بودند و علاقمندی آنان به زبان فارسی باعث پیشرفت و توسعه این زبان در سند شد. دربار سلاطین این خاندان دائم به واسطه حضور اهل علم و شاعران رونق می گرفت و قدردانی آنان نسبت به نویسندگان و شاعران، هجرت شخصیت های علمی و فرهنگی دیگر کشورها را به ناحیه سند تشویق می کرد و آنان به محض ورود به سند، به دربار سلاطین وابسته می شدند. از شهرهای سند بیش از همه، مولتان، اچه، بکر، تته، خدا آباد، سهون و حیدرآباد، مراکز بزرگ فرهنگی بودند.

اولین حاکم این سلسله، میان یار محمد خان ملقب به خدایار خان بود. این خاندان همیشه به روحانیت وابسته بود و دائم از آنها درس و هدایت می‌گرفت. بعد از درگذشت خدایار، فرزندش میان نور محمد کلهورا بر تخت نشست. نور محمد فردی اهل علم و یکی از دوستان بزرگ شخصیت‌های علمی و فرهنگی بود. او به خواندن آثار ادبی بسیار علاقه مند بود و علاوه بر قدردانی و عنایت به نویسندگان و شاعران، در جمع آوری آثار علمی بسیار می‌کوشید. (صائب، ۲۰۰۴ ص ۱۹) میان نور محمد، کتابخانه بزرگ شخصی داشت، متأسفانه نادر شاه ابدالی در حمله به سند این کتابخانه را تاراج کرد و گفته می‌شود در بازگشت به ایران، کتابها را به کشور خود برد. نور محمد در «وصیت» خود از این اقدام نادر بسیار ابراز تأسف کرده است. عبدالقیوم صائب در اثر خود «سید ثابت علی شاه» مطلبی از «ذخیره الخوانین» اثر شیخ فرید الدین بکری می‌آورد و می‌نویسد: شمردن تعداد درویشان، علما و شاعران تته امری است محال. فعالیت‌های تدریسی از جمله آموزش «صرف و نحو» و شعر گویی در تته به طور گسترده ای رواج داشت و به خاطر همین تته به نام «عراق ثانی» در جهان شهرت داشت. مطالب شیخ فرید الدین در رابطه با تته، تقریباً ۲۷ سال پیش از برقراری حکومت کلهورا بر سند ایراد شد، از اینجا معلوم می‌شود تته از قدیم الایام مرکز علم و هنر بوده است و آنچه که در تحفة الکرّام و تکمله مقالات الشعرا آمده، ذکر برخی از دانشمندان و شاعران آن زمان است که در تته وجود داشتند.

خاندان کلهورا در آغاز به عنوان فرمانداران مغول بر سند، سلسله حکومت خود را آغاز کردند چنانکه بنیانگذار این سلسله میان یار محمد از دربار عالمگیر لقب «خدایار خان» گرفت و بر سند حکومت کرد. پس از آن فرزند یار محمد، میان نور محمد از دربار دهلی لقب «خدایار خان» گرفت و همچنین. میان سرفراز از تیمور شاه فرماندار افغانستان لقب «خدایار خان» یافت و به این وسیله آنان بر سند حکومت کردند. وابستگی خاندان کلهورا با دربار تیموریان، اثر فرهنگی و علمی بر روح و روان آنان

گذاشت و سلاطین کلهورا راه و روش سلاطین تیموریان را در سند دنبال کردند و به پیروی از آنها برای اهل علم و دانش اهمیت فوق العاده قایل شدند، از این رو نویسندگان و شاعران منطقه و بزرگان ایرانی در دربار کلهورا به مقامهای شایسته رسیدند. در نتیجه کارهای بزرگ علمی و فرهنگی به زبان فارسی انجام گرفت که در تاریخ ادبیات سند بی نظیر است.

نام برخی از رجال این دوره:

با معرفی شخصیت‌های فرهنگی و آثار آنها، ارزیابی فعالیت‌های فرهنگی این دوره بسیار آسان خواهد شد. گستردگی آثار فرهنگی این دوره بیانگر این است که نویسندگان و شاعران از هرگونه آزادی برخوردار بودند، این امر نه تنها هیچ مانعی در راه خلاقیت آنها ایجاد نمی کرد بلکه از حمایت دولتی نیز برخوردار بودند. و این مطلب خیلی شگفت آور است، خاندانی که فارسی زبان نبودند به حدی به زبان فارسی علاقمند شدند که زبان مادری خود، « سندی » را کنار گذاشتند و برای توسعه و ترقی زبان فارسی هیچ فرصتی را از دست ندادند. این علاقمندی آنان دلیل بزرگی است بر این که سلاطین کلهورا به ارزش فرهنگی این زبان کاملاً آشنایی داشتند و همین امر باعث شد تا این زبان نزد سلاطین علاقمند به علم و هنر، اهمیت پیدا کند و شخصیت‌های فرهنگی بالاخص شاعران فارسی زبان در دامن آنها پرورش یابند. بعضی از این افراد برجسته فرهنگی و شاعران را با آثار آنها معرفی می کنیم.

۱ - **مخدوم محمد هاشم تنوی** (متوفی ۱۱۷۴ هـ) پدر محمد هاشم از شهر بتورو سند به تته هجرت کرد. شهرت علمی او در مدت کوتاهی به گوشه و کنار منطقه رسید. حاکم کلهورا میان غلام شاه از ارادتمندان او بود. غلام شاه به محمد هاشم مقام « قاضی القضاات » اعطا کرد. در ۱۱۳۵ هـ، عازم مکه و مدینه شد. در این دو شهر از علمای برجسته از جمله: شیخ عبدالقادر صدیقی مالکی، شیخ عبدین علی المصری، شیخ ابوظاهر مدنی، و دیگران،

سند حدیث گرفت و بعد از اخذ اجازه به وطنش تته بازگشت . این سفر حدود دو سال به طول انجامید .

مخدوم محمد هاشم تتوی در عمر پُر برکتش بیش از صد و پنجاه اثر به زبان فارسی ، عربی و سندی تألیف کرد و به این ترتیب محمد هاشم منت بزرگی بر تاریخ و فرهنگ سند نهاد. برخی از آثار وی از این قرار است:

۱ - تفسیر عم و تبارک ۲ - تفسیر سوره تبارک ۳ - مظهر الانوار فی الصیام
 ۴ - حیات القادری بلطراف البخاری ۵ - فرائض اسلام فتح الکلام
 ۶ - حیات القلوب ۷ - وصیت نامه ۸ - الطریقه الاحمدیه ۹ - تمام الغایه
 ۱۰ - السیف الجلی علی ساب النبی و جز آن . مقبره مخدوم بر تپه کوه مکی قرار دارد.

۲ - علامه محمد معین (متوفی ۱۱۶۱ هـ) وی فرزند مخدوم محمد امین و از علمای خاندان قوم « دل » تته قدیم و معاصر و دوست شاعر بزرگ سند ، شاه عبداللطیف بهتایی بوده است . او درویش ، محدث و شاعر بزرگ قرن دوازدهم هجری به شمار می‌رود. پس از تحصیلات ابتدایی در تته ، در حلقه شاگردان شاه ولی الله محدث دهلوی ، « ولی الهند » در آمد. وی از ارادتمندان شیخ محی الدین عربی و در سلسله نقشبندی مرید شیخ ابوالقاسم نقشبندی بود، بسیار به محافل سرود و سماع علاقمند بود. در زبان عربی مهارتی داشت که هیچ کس از معاصرین به آن درجه نمی رسید . در شعر فارسی « تسلیم » و در سندی « بیرنگی » تخلص می کرد. سید علی شیر قانع در « مقالات الشعرا » خود از او با احترام بسیار نام برده است . برخی از آثار او از این قرار است :

۱ - دراسات اللیب ، پاسخ آن را مخدوم عبداللطیف تتوی نوشته است.
 ۲ - الحجّه ، پاسخ رد آن را مخدوم هاشم تتوی نوشته است ۳ - نور العین (در جواز سوگواری و سینه زنی برای امام حسین (ع) نوشت) ۴ - رفع الاشکال ، ۵ - ایقاظ الوسنان ۶ - وحدة الوجود و الموجود ۷ - رساله اعتدالات

الاربع ۸ - حاشیه زیده المنطق ۹ - الابداح ۱۰ - الحق الصریح ۱۱ - رفع العین و دیگر.

۳ - شیخ محمد حیات السنډی مدنی (متوفی ۱۲۶۳ هـ):

وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی در وطن به منظور آموزشهای عالی عازم مکه و مدینه شد و به شاگردی شیخ الحسن محمد در آمد. بعد از وفات استاد، از منبر مسجد نبوی درس حدیث و سلسله تبلیغ را آغاز کرد. در حلقه شاگردان او صدها تن از طلاب سوریه ، مصر ، هندوستان و مراکش کسب فیض می کردند. برخی از آثار معروف او از این قرارند. ۱ - تحفة الانعام فی العمل حدیث النبی (ص) ۲ - الایقاف علی سبب الاختلاف ۳ - النصی عن عشق ۴ - المردان و النسوان (دست بر عشق مزاجی) و دیگر، بسیاری از آثار وی در کتابخانه جناب پیر صاحب جهندی واری وجود دارد.

۴ - شاه عبداللطیف بهتایی : او فرزند سید حبیب الله از درویشان و شاعران معروف سند و شاعر و عارفی کامل بود. میان نور محمد کلهورا از سلاطین و از ارادتمندان او بود و یک جلد مثنوی معنوی مولانا رومی را به ایشان هدیه کرد.

علامه محمد معین تتوی از دوستان او بوده؛ می گویند شاه عبداللطیف بی سواد بوده ولی سینه او پر از الهامات بود و در نتیجه ، زبان فارسی و عربی را می فهمید . شاه صاحب در رساله خود آیاتی از قرآن کریم و چند بیت مثنوی مولانا را در جاهای مناسب به کار برده است . او دائماً قرآن کریم و مثنوی مولانا را همراه داشت و از آنها استفاده می کرد، در سال ۱۱۶۵ هـ درگذشت و سلطان غلام شاه کلهورا روی قبر وی مقبره ای بسیار زیبا ساخت.

۵ - صابر ولهاری : او از درویشان معروف این دوره بود . دائماً روزه می گرفت و در شب به عبادت مشغول بود و به مریدان خود درس قرآن می داد.

۶ - **مخدوم جلال محمد** : او معاصر مخدوم معین تتوی بود و در علم نجوم به بقراط ثانی و در علم طب به بو علی سینا شهرت داشت.

۷ - **ابوالفتح ولد مخدوم فضل الله** : وی در عهد عالمگیری در بندر سورت قاضی قضات بود و با زبان فارسی انس و الفتی داشت.

۸ - **شیخ محمد محفوظ** : وی فرزند شیخ مرید سیوستانی و در دربار میان غلام شاه کلهورا وکیل بود. دستی در شعر داشت و « سرخوش » تخلص می کرد. فرزندش شیخ قمر الدین نیز به وکالت مأمور بود و در شعر « عشرت » تخلص می کرد.

۹ - **مخدوم ضیاء الله** (متوفی ۱۲۲۷ هـ) : وی عالم و مفکری بزرگ بود و کل قرآن کریم را اولین بار به زبان سندی ترجمه کرده است. این ترجمه چندین بار در بمبئی هند منتشر شده است. لازم به ذکر است که اولین ترجمه اردوی قرآن کریم توسط شاه عبدالقادر دهلوی صورت گرفت.

۱۰ - **حاجی فقیر الله علوی** (متوفی ۱۱۹۵ هـ) : وی فرزند عبدالرحمان حنفی جلال آبادی و از نسل محمد بن حنفیه و از علما و درویشان معروف این دوره بوده است. پس از هجرت از وطنش به شکارپور سند آمده و هزاران علاقمند، از علوم ظاهری و باطنی وی استفاده کردند. از سلاطین کلهورا و تالپور. میان سرفراز خان کلهورا و میر نصیر خان تالپور ، غازی احمد شاه ابدالی و تیمور شاه در حلقهٔ مریدان او بودند . وی به جمع آوری کتاب بسیار علاقمند بود و کتابخانهٔ او از کتابهای با ارزش عربی و فارسی بسیار پُر بوده است. چندین بار عازم حج شد. فقیر الله اگرچه خود درویشی ، صاحب نام بود ، لکن از ارادتمندان شیخ محی الدین بن عربی بود و دستی در شعر عربی و فارسی داشت. علامه محمد معین تتوی که شعار « همه اوست » سرداد از دوستان خاص او بود . برخی از آثار وی از این قرار است:

- ۱ - قطب الارشاد ۲ - طریق الارشاد ۳ - جواهر الاوراد ۴ - تکمیل المؤمنین و الاولاد ۵ - فتوحات الاهی ۶ - فتوحات غیبیه شرح عقاید صوفیه
- ۷ - فتح الجمیل فی مدارج التکمیل ۸ - براهین النجات من صائب الدنیا و العصرات ۹ - منتخب الاصول ۱۰ - وثیقه الاکبر ۱۱ - قصیده مبروره
- ۱۲ - مکتوب سید محمد وفا لکوی (مولایی شیدایی ۲۰۰۰، ص ۶۹)

۱۱ - میر علی شیر قانع (متوفی ۱۲۰۳هـ) : وی فرزند میر عزت الله تتوی از سادات شکراللهی بود. پس از اتمام دوره ابتدایی به شاگردی علامه معین الدین تتوی ، مخدوم رحمت الله تتوی و استاد وقت میر حیدر ابوتراب درآمد. او بعد از کسب علوم از فضلا و علمای بزرگ به شمار آمد. ذاتاً ذوق شعری داشت و « مظهری » تخلص می کرد. آوازه فضل او به دربار سلاطین رسید و مدتها با میان نور محمد کلهورا و فرزندش مراد یاب خان و پس از آنها با میان غلام شاه خان کلهورا همنشین علمی بودند. موقع تخت نشینی میان محمد مرادیاب خان ، بیست و یک شعر نعتیه سرود. این قصیده در مجموعه اشعارش « الشعرا » وجود دارد . پیش از او قصیده ای مانند آن سید باقر گیلانی هنگام تخت نشینی اورنگزیب سروده بود. قانع در علم تاریخ نویسی دست داشت. منت بزرگ او بر اهالی سند ، اثر تاریخی و پر ارزش « تحفة الکرام » است . در جلد سوم این کتاب تاریخ سند از خانواده « رای » گرفته تا درگذشت میان غلام شاه کلهورا و ذکر درویشان و اولیاء وجود دارد. از این کتاب می شود سند قدیم را ملاحظه کرد. آثار تألیفی معروف وی از این قرارند:

- ۱ - زینت الاخلاق ۲ - نسخه غوثیه ۳ - مکی نامه ۴ - مثنوی ختم الملوک ۵ - قصاب نامه ۶ - زبده المقامات ۷ - زین الافکار ۸ - تهذیب الطباع ۹ - مختار نامه ۱۰ - معیار سالکین طریقت ۱۱ - قصه کاسروپ ۱۲ - چهار منزله ۱۳ - مثنوی کرشمه قدرت ۱۴ - حدیقه الاولیا ۱۵ - مثنوی قضا و قدر ۱۶ - رساله در صنایع و بدایع ۱۷ - دیوان قانع ۱۸ - روضة الانبیاء

۱۹ - بوستان بهار ۲۰ - لب لباب تاریخ کلهورا ۲۱ - رساله شرح معما ۲۲ - مقالات الشعرا .

۱۲ - محمد محسن تنوی (متوفی ۱۱۶۳ هـ) : اوفرزند نور محمد صباح یکی از شاعران بزرگ زبان فارسی در سند بود. آوازه شعر او تا دربار دهلی و دکن رسید و شاعران معاصر وی با شوق و علاقه ، شعرهای او را نقل می کردند . در پایان عمر وابسته به دربار حاکم تته میر لطف علی خان بود و از سوی میان نور محمد کلهورا پانزده روپیه ماهانه حقوق دریافت می کرد. آثار معروفش از این قرارند:

۱ - عقد دوازده گوهر (مناقب ائمه اطهار) ۲ - طراز دانش ۳ - دیوان قصاید ۴ - اعلام ماتم یا حمله حسینی ۵ - محک محسن (بیاض محک کمال) و جز آن . غیر از محک محسن ، همه آثار وی مفقود گشته اند. اخیراً دیوان محسن ، با تصحیح ، ترتیب و مقدمه محمد حبیب الله راشدی چاپ و منتشر شده است . با دو بیت شعر نخست از دیوان او و ابیاتی دیگر از وی که یادآور تاثیرات او از سعدی و جامی و طالب آملی و بویژه حافظ است یاد این شخصیت بزرگ فرهنگی و خدمتگذار عظیم زبان و ادبیات فارسی را که بواقع زحمات فراوان در این راستا کشیده است و قدر خود می دانسته گرامی می داریم . (محسن ، ۱۹۳۴م ، ص ۱)

ای بر در تو گل اعتبار جا وز ابر رحمت تو بهارها
یک لاله ز باغ تو دلهای داغ دار یک سبزه بهار تو خط عذارها

از حرف حق نمی گذرم هرچند سر رود منصور کی ملاحظه دار می کند
کم نیستم ز طالب و عرفی در این زمان دارم سخن بسی و ندارم سخن شناس

۱۳ - مخدوم عبدالواحد (متوفی ۱۲۲۴ هـ) او نویسنده و شاعری معروف در عصر خود و بیشتر شهرت او توسط اشعار فارسی او بود . در شعر «واحدی» تخلص می کرد. « دیوان واحدی» او در نظم و « انشای واحدی» او در نثر که به زبان و ادبیات فارسی نگاشته بود معروف است . وی از

علمای بزرگ به شمار می آمد. شاگرد او پس از درگذشت استاد، فتاوی وی را به نام «بیاض واحدی» جمع آوری کرد. متأسفانه دیوان واحدی اکنون مفقود شده است.

۱۴ - فقیر عنایت الله رضوی نصر پوری : وی معاصر شاه بهتایی و از مریدان او بود و دستی در شعر داشت.

۱۵ - میر جان الله (جان شاه) رضوی (متوفی ۱۱۶۷ هـ) این شاعر از مریدان شاه عنایت الله صوفی و عالمی بزرگ بود. پس از شهادت شاه عنایت الله به دست میان یار محمد کلهورا از جهوک به روهری سند رفت و در همین شهر درگذشت. مجموعه اشعار او به نام «دیوان میر» اکنون در دست ارادتمندانش قرار دارد و با این شعر آغاز می شود :

الهی جوش طوفان بخش چشم اشکبارم را سحاب دجله افشان کن رگ ابر بهارم را

۱۶ - سرفراز خان کلهورا (متوفی ۱۱۹۱ هـ) وی آخرین فرمانروای خاندان کلهورا بود که خود صاحب ذوق و سخنوری مجرب و مسلط به زبان فارسی بود و در هر طریقه شعر طبع آزمایی می کرد و گفتاری نافذ و گیرا داشت، بیشتر غزلهای او از شعرهای حافظ نشأت گرفته و در اقتباس از حافظ، در زیبایی سخن و ترکیب نظم، خواننده را متحیر می سازد. پدر سرفراز «میان غلام شاه» بنیانگذار حیدرآباد و حاکم سند بود. مطلع غزلی از او در تتبع از سعدی :

ای ماه من بنشین دمی کز تن توانم می رود ناله که تو چون رفته ای از جسم و جانم می رود

در پایان، نمونه دیگری از رواج زبان فارسی و اثر در امور دولتی و شیوه زندگی افراد جامعه را در عهد کلهورا مرور می کنیم.

در زمان حکومت خاندان کلهورا در سند، سکه های مغول در گجرات، ایران، گولکنده، بیجاپور، پرتگالی و قنداری رایج بود. شرکت انگلیسی به نام هند شرقی، سکه ای از طلا در ۱۷۷۴ م آماده کرد و در دست اهالی سند قرار داد. تجار، این سکه را با خوشی قبول کردند و به داد

وستد پرداختند^۱. در قبال این سکه ها ، غازی شاه نیز سکه خود را آماده کرد و روی آن این عبارت را نوشت :

حکم شد از قادر بی چون با حمد پادشاه
سکه زن بر سیم وزر از موج ماهی تا بمه
روی سکه های تیمور شاه نیز ، این عبارت نوشته شد:

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه
تا کند بر چهره نقش سکه تیمور شاه

یادداشت و منابع:

- ۱- این خاندان ، اصل و نسل خود را به حضرت عباس عم رسول اکرم (ص) منسوب می دانند. نگاه شود به تحفة الکرام ج ۳ ، ص ۴۳۹
- ۲- تتوی ، محمد محسن . دیوان محسن تتوی . تصحیح محمد حبیب الله راشدی ، حیدرآباد . سندی ادبی بورد ، ۱۹۶۳.
- ۳- جونجیو ، عبدالجبار . سندی شاعری تی فارسی شاعری انستیتوت اف سندیلاجی ، ۱۹۸۰ ، ص ۳۷.
- ۴- راشدی ، حسام الدین ، تذکره تکملة مقالات الشعرا ، تألیف مخدوم محمد ابراهیم خلیل تتوی تصحیح حسام الدین راشدی ، کراچی ، سندی ادبی بورد ، ۱۹۵۸ ، ص ۳۴۲ - ۴۴۴.
- ۵- صائب ، عبدالقیوم سید ثابت علی شاه ، حیدرآباد پرتنگ پریس ، ۲۰۰۲ ، ص ۱۹۹ ، ۲۰۰.
- ۶- محمد میر ، سید ، ترخان نامه ، تصحیح حسام الدین راشدی ، حیدرآباد ، سندی ادبی بورد ، ۱۹۶۰ ، ص ۱۶.
- ۷- مولایی شیدایی ، رحیم داد خان ، جنت السند ، سندیکا آکادمی ۲۰۰۰ ، ص ۱۸۴ ، ۲۳۲ ، ۲۳۶ ، ۳۶۴ / اعظم گره ، ۱۹۴۷ ، ص ۲۱۱.
- ۸- میر علی شیر قانع تتوی ، تحفة الکرام ، ج ۳ ، حیدرآباد ، سندی ادبی بورد ، ۱۹۷۱ م ، ص ۴۳۹.
- ۹- ندوی ، ابو ظفر ، تاریخ سند ، ۱۹۴۷ ، ص ۲۶۶.
- ۱۰- نوشاهی ، خضر ، کلیات فارسی سرفراز ، کراچی ، ۱۹۷۷ به حواله دانش ، ش ۶۲ - ۶۳ ، ص ۷۹.

¹ - H.T. Sorley : Shah Abdul Latif of Bhit.

ترویج زبان فارسی میان عموم مردم پاکستان از طریق تصوف

چکیده:

در وهلهٔ اول ظهور سلسله های تصوف در کشورهای منطقه و تذکری از عارفان و متصوفان برجسته بمیان آمد. اسلام از راه تصوف همراه با زبان فارسی رواج پیدا کرد. حتی قبل از رسیدن علی بن عثمان هجویری (داتا گنج بخش) بزرگانی بنام نظیر شیخ یعقوب زنجانی و شیخ صدر زنجانی در لاهور و حومهٔ آن می زیستند. اغلب عرفا و صوفیان به فارسی سرایی علاقه داشتند و شعرشان در عموم مردم محبوبیت پیدا می کرد. در ساختمان های عرفا از جمله مرقدها و مقابر علاوه بر آیات کلام الهی اشعار فارسی مندرج می کردند و آن را وسیلهٔ بخشودگی می پنداشتند، برخی از چنین اشعار به طور نمونه:

گر تو سنگ خاره و مرمر شوی	چون به صاحب دل رسی گوهر شوی
اگر گیتی سراسر باد گیرد	چراغ چشمتیان هرگز نمیرد
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن	که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

به محض رسیدن اسلام به پاکستان، دانش و تصوف و عرفان اسلامی نیز در این سرزمین به وجود آمد. تاریخ تصوف و عرفان در دره سند (پاکستان) همان قدر قدمت دارد که تاریخ پیدائی این پدیده در کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران می باشد. مثلاً اگرچه فرقهٔ چشتیه از نخستین فرقه های منسجم تصوف است (۱) که در سرزمین کنونی افغانستان به وجود آمد

و در همانجا رشد نمود (۲) دیرتر (در سده هفتم هجری قمری) به پاکستان رسید اما تا آن زمان بسیار گسترش یافته بود و بزرگان سلسله در تمام ایران، تاجیکستان، افغانستان، و پاکستان و هند و عراق عرب و عجم پراکنده شده بودند. با ورود خواجه معین الدین چشتی اجمیری متوفی ۶۳۳ هـ به لاهور؛ این سلسله در پنجاب بسیار رونق یافت و عارفان بزرگ مانند خواجه قطب الدین بختیار کاکلی اوشی، خواجه فرید الدین مسعود گنج شکر، خواجه نظام الدین دهلوی و بسیاری دیگر از عرفای بزرگ تربیت شده، در تمام هندوستان رفتند و کار تبلیغ را آغاز نمودند و یک فهرست طولانی می توان از خواجهگان چشت تهیه نمود. سلسله ها و فرقه های دیگر از چشتیه، مانند نظامیه؛ صابریه و غیره به وجود آمدند (۳)

پس از خواجه معین الدین چشتی، اسلام همراه با عرفان و تصوف به پاکستان رسیده بود. و حتی قبل از سید علی بن عثمان هجویری (داتا گنج بخش) نام بزرگی مانند شیخ یعقوب زنجانی و شیخ صدر زنجانی و غیره در لاهور و اطراف آن می زیستند.

سلسله تصوف سهروردیه که موسس اصلی آن شیخ شهاب الدین سهروردی می باشد، از طریق شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی که مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بوده (۴) در پاکستان معرفی شد و گسترش یافت. اولاد و احفاد و مریدان وی تا دورا دور شبه قاره یعنی تا بنگال رسیدند و شمع عرفان و تصوف را در آنجا روشن ساختند (۵).

سلسله قادریه (گیلانیه) و نقشبندیه بسیار دیرتر وارد این سرزمین شدند (۶) یعنی در سده نهم و دهم هجری قمری.

همه این سلسله های تصوف بالاخره باهم ادغام شدند و درویشان و صوفیان هر چهار سلسله می توانستند در همه سلسله ها در یک زمان بیعت شوند. به علت تبلیغات و تلاشهای گسترده ای که برای تصوف و عرفان انجام می شد، عقاید تصوف بسیار سریع در تمام پاکستان و هند رونق

گرفت و هم اکنون مردم شبه قاره ارادت خاصی با عارفان گذشته و حال دارند که در سراسر این سرزمین وجود دارند.

اسلام از راه تصوف و همراه با زبان فارسی رواج پیدا کرد. صوفیان و عارفان مستقیماً با مردم تماس داشتند، آنها را مرید خود می ساختند و این پیری و مریدی در تمام سطوح مختلف ادامه داشت. پادشاهان تا فقراء و درویش و اغنیاء همه و همه مریدان این صوفیان بودند و یا با آنها ارادت می ورزیدند. هر کس از پادشاهان و شاهزادگان و بزرگان و امیران و ارتشیان را که در شبه قاره پاکستان و هند می بینیم، مرید یکی از این صوفیان است. در زمان نزدیک به ما یعنی تقریباً سیصد یا چهار صد سال پیش از امروز، عرفان و تصوف آنقدر در پنجاب گسترش یافت که بسیاری از جنبه های خرافی و عامیانه وارد تصوف شد و حتی هم اکنون ملاحظه می شود که مزارها و خانقاه های صوفیان در تمام روستاها و قصبه ها و شهرها وجود دارد و مردم برای زیارت و مراسم عرس و انجام دادن دیگر وظایف و اوراد به آنجا می روند. در زندگی نامه های این صوفیان و عارفان کرامات و کارهای خارق العاده ای شنیده و خوانده می شود و مردم عادی و عامی و حتی بسیاری از افراد تحصیل کرده عالی نیز در این اعتقاد با آنها شریک هستند. آنها دین اسلام را باروشهای عامیانه بهم آمیخته اند و هرگز حاضر نیستند علیه عقیده خود کوچکترین حرفی را گوش کنند. در نظر آنان اسلام واقعی همین است. آنها منشاء تصوف و عرفان را به پیامبر گرامی اسلام (ص) نسبت می دهند چون سه فرقه از چهار فرقه اصلی تصوف، آنرا به حضرت علی (ع) می رسانند (۷)

درباره یکی از صوفیان در اطراف راولپندی و اسلام آباد کرامات زیادی نقل شده است که اینجانب شخصاً به آنجا رفته وقایع را شنیده که هنگام وجد و حال صوفی، شتران نیز به وجد در آمدند به همین مناسبت در روز عرس قطار قطار شتران به آنجا آورده می شوند. تا آن حکایت یا سنت را

به یاد داشته باشند. روی این شتران بارهیزم برای پختن غذای درویشان که آنرا «لنگر» می گویند آورده می شود.

اما جالب این است که روی همه مقبره های درویشان و صوفیان و عارفان اشعاری به زبان فارسی نوشته شده و به زبانهای دیگر نمی نویسند و این امر علاقه مردم با زبان فارسی را می رساند. در پاکستان کسی به درجه تصوف و عرفان نمی رسد مگر اینکه زبان فارسی را بداند و در آن آثاری داشته باشد زیرا تصوف و عرفان با زبان فارسی عجین شده است و اولین صوفیان ایرانی بودند که آثار خویش را بیشتر به فارسی و کمتر به زبان عربی و دیگر زبانها نوشته اند لذا این روش در تمام پاکستان ادامه داشت که زبان فارسی برای ابراز احساسات تصوف و عرفان بس ضروری و مناسب است.

بزرگان عرفان و تصوف در پاکستان و هند نیز هرچه آثاری بجا گذاشته اند ، همه به فارسی بوده است . مانند « دلیل العارفین » راحت القلوب، فوائد الفواد، کشف المحجوب ، مرآت الاسرار ، و صدها آثار دیگر که در این باره باید به کتب مرجع یا فهرست نسخه های خطی مراجعه کرد (۸) و همین کتابها امروز دلیل راه عارفان بوده است و در مکتبهای آنان تدریس می شود.

اشعار فارسی صوفیان و عارفان را مردم با علاقه فراوان می خوانند و حفظ دارند. قوالات غزل های عارفانه را می خوانند که در مردم تاثیر فوق العاده می گذارد و حتی مردم عادی نیز آنها را یاد گرفته زمزمه می کنند. بدین طریق اشعار و زبان و کلمات و ضرب المثلهای فارسی میان عموم مردم رواج پیدا می کنند.

این علاقه با فارسی است که عموم آنرا به جای آیات قرآنی ، اشعار فارسی را روی گورها و قبرها و مقبره های عارفان یا دیگر اشخاص می نوشتند و آن را وسیله نجات خود می پنداشتند . امروز در هرجایی از سرزمین پاکستان مقبره ای از درویشی ، عارفی یا صوفیی دیده می شود ابیات فارسی روی آن نوشته یا کنده شده می بینیم (۹)

ترویج زبان فارسی میان عموم مردم پاکستان از طریق تصوف

موضوع رواج فارسی از طریق تصوف یک موضوع بسیار گسترده ای است . بنابر این تلاش می شود که آن را مختصر بنویسم. در اطراف راولپندی چنین آثار بسیار زیاد دیده می شود ، یکی از این آثار در سی و پنج (۳۵) کیلومتری شهر اسلام آباد ، مقبره ای است به نام مقبره بابا فضل الدین کلیامی که روی آن و مقبره های دیگر همجوار آن ابیات مختلفی از شاعران فارسی و ایرانی نوشته شده اند ،مانند :

گر تو سنگ خاره و مرمر شوی چون به صاحب دل رسی گوهر شوی
« گشاده باد به رحمت همیشه این درگاه »

چه حسنت آن که در یک دم رخت را صد نظر بینم هنوزم آرزو باشد که یک بار دگر بینم
و یا :

جایی که زاهدان به هزار اربعین رسند مست شراب عشق به یک آه می رسند
یا:

قال را بگذار مرد حال شو پیش مرد کامل [کاملی] پامال شو
یا

فضل شاه فیض عالم قاسم لطف خدا معطی جامی [جام] محبت هادی راه خدا

اگر گیتی سراسر باد گیرد چراغ چشتیان هرگز نمیرد

اولیاء را هست قدرت از اله تیر جسته بازگرداند ز راه

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شده به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

کشته الفقر و فخری عاشق اهل اله بیکران بحر سخاوت بارگاه فضل شاه (۱۰)

هم چنین مقبره ها و گورهای زیادی در حوزه اسلام آباد قرار داشت که با احداث شهر اسلام آباد بسیاری از گورستان ها و سنگ نبشته این گورها از بین رفته است . اما هم اکنون بیشتر گورها در گولره شریف که مرقد و مقبره مهر علی شاه در آنجا قرار دارد. پیر مهر علی شاه در تاریخ ۲۹ صفر ۱۳۵۶ هـ / ۱۱ مه ۱۹۳۷ وفات یافت و مقبره وی را به تازگی ساخته اند. هم اکنون یکی از نوادگان وی به نام پیر نصیر الدین نصیر که شاعر اردو ، فارسی ، عربی و پنجابی نیز می باشد ، و در ادبیات پاکستان نام پیدا کرده است. ایشان هنوز جوان است و امید می رود که در آینده نیز آثار بیشتر به جامعه ادبی خواهد داد.

ایات زیادی روی مقبره پیر مهر علی شاه نوشته شده اند که همه اش به زبان فارسی می باشند. معمولاً این ایات از مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به مولانا روم هستند و بعد از آن از شیخ سعدی و حافظ شیرازی می باشند. به علت طولانی شدن مقاله فقط چند بیت از این مجموعه نقل می شود.

رو نشین اندر حضور اولیا
روز فردا او کجا دارد غمی
هست بس پُر آفت و خوف و خطر
هم خدا در ذاتش آمد هم رسول(ص)
برو فتراک صاحب دولتی گیر
هم به دنیا هم به عقبی برخوردار
پیش مرد کاملی پامال شو
چون به صاحبدل رسی گوهر شوی
پس ید الله فوق ایدیهم براند
دست او جز قبضه الله نیست

هم نشینی گر بخواهی با خدا
هر که با ایشان نشیند یکدمی
پیر را بگزین که ، بی پیر، این سفر
چون تو ذات پیر را کردی قبول
ز من ای دوست این یک پند بپذیر
در جناب اولیا چون بگذری
قال را بگذار مرد حال شو
گر تو سنگ خاره مرمر شوی
دست او را حق چو دست خویش خواند
دست پیر از غائبان کوتاه نیست

خلاف پیمبر کسی ره گزید که هرگز به منزل نخواهد رسید

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد ز عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست (۱۱)

علاوه بر مقبره های دو شخص فوق ، مقبره های درویشان و صوفیان در اسلام آباد و راولپندی و سراسر پاکستان وجود دارد که بی شمار است . در هر ده ، روستا و شهر اینگونه مقابر دیده می شود. البته شمه ای از آنها در کتاب میراث جاودان آمده است که کامل نیست. باید در این راه بیشتر کوشش شود تا شاید روزی تمام پاکستان را در بر گیرد.

آنچه بر می آید ، اگرچه در پاکستان زبان فارسی وجود دارد و در بیشتر دانشگاه های کشور این رشته آموزش موجود می باشد اما روز به روز تعداد شاگردان کاسته می شود و البته برای بعضی افراد در آن نان هست که ازین راه به دست می آورند. خانه های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در شهرهای بزرگ پاکستان تدریس و آموزش زبان فارسی را به عهده دارند و در این راه بسیار کوشش و تلاش می نمایند. در تمام این مراکز کلاسهای مختلف ، نه فقط برای تدریس فارسی بلکه آموزش خیاطی و خانه داری و آشپزی و غیره برای خانم ها و خطاطی و آموزش کامپیوتر برای همه وجود دارد. (۱۲)

از سوی دیگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد چاپ و انتشار آثاری مربوط به فارسی از نویسندگان و دانشمندان پاکستان را به زبانهای فارسی به عهده دارد. که باعث پشتیبانی و دلگرمی کسانی است که تمایل دارند به نحوی با فارسی ارتباط برقرار کنند. این مرکز ، نویسندگان پاکستان را تشویق و ترغیب می کند که به فارسی بنویسند و گاه گاهی سمیناری یا کنفرانس علمی نیز برپا می کند تا علاقه بیشتری در میان مردم برای ترویج فارسی ایجاد نماید. لذا مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان خدمتی بزرگ به فرهنگ ایران و پاکستان انجام می دهد که قابل ستایش است . تاکنون کتابهای بسیار زیادی منتشر ساخته است و برنامه گسترده ای دارد. خداوند به همه ادارات که در این راه تلاش می کنند توفیق بیشتری دهد.

منابع و ماخذ

- ۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند جلد سوم (فارسی ادب) چاپ دانشگاه پنجاب لاهور، ص ۷۹.
- ۲- بزم صوفیه، صباح الدین عبدالرحمان، اعظم گرہ ۱۹۶۵م، ص ۱۰.
- ۳- آب حیات، دکتر شیخ محمد اکرام چاپ فیروز سنز لاهور ۱۹۶۷م، ص ۱۱۰.
- ۴- احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی، دکتر شمیم محمود زیدی، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد.
- ۵- آب حیات، صفحه ۲۲۵.
- ۶- خطه پاک اوچ، مسعود حسن شهاب، بهاولپور ادبی اکیدمی بهاولپور.
- ۷- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ۳، ص ۹۰.
- ۸- فهرست نسخه های خطی مشترک پاکستان، استاد احمد منزوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- ۹- میراث جاودان (سنگ نبشته ها و کتبه های فارسی در پاکستان) استان پنجاب به اهتمام دکتر کمال حاج سید جوادی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد، ۱۳۷۰.
- ۱۰- خیابان معرفت ترجمه گلزار معرفت نوشته مولا بخش و ترجمه محمد حنیف حنفی چاپ مکتبه میر کلان بادشاه چنگا میرا، گوجر خان، سپتامبر، ۲۰۰۱.
- ۱۱- دیدار از مقبره حضرت پیر مهر علی شاه در گولره شریف اسلام آباد
- ۱۲- یک بررسی و دیدار از خانه های فرهنگی جمهوری اسلامی در پاکستان.



اندیشه و اندیشمندان (۳)

«روزه و رمضان» از دیدگاه شعرای فارسی

چکیده

هدف از انجام این تحقیق بررسی و توضیح دیدگاه تعداد زیادی از شعرای فارسی در مورد ماه مبارک رمضان و روزه می‌باشد و نظریات شعرای مذکور در این مورد در شش مقوله کلی و اساسی طبقه بندی شده است. ۱- اشتیاق شعرا نسبت به آغاز ماه مبارک رمضان ۲- حزن و اندوه شعرا نسبت به هجران و وداع ماه رمضان ۳- منزلت و مقام روزه و ماه رمضان در شعر فارسی ۴- آثار و نتایج روزه از دیدگاه شعرا ۵- روزه عاشقانه و همیشگی در شعر فارسی ۶- شرائط روزه داری و قبولی روزه از دید شعرا. دقت در نتایج این مقاله مبین آن است که شعرای مورد بررسی دیدگاههای بسیار جامع، دقیق و حائز اهمیتی را در موارد شش گانه فوق مطرح ساخته‌اند که به کارگیری آنها می‌تواند سبب برخورد صحیح انسانها با روزه و ماه مبارک رمضان گردد و نیل به فلسفه و هدف اصلی روزه داری را برای جوامع انسانی تسهیل سازد.

مقدمه

سیدعلی اکبر قرشی «قاموس قرآن، ج ۴، ۱۳۶۴، ص ۱۶۵» صوم، صیام و روزه را امساک از مطلق فعل تعریف می‌کند خواه خوردن باشد یا گفتن، یا رفتن. صوم اسلامی امساک مخصوصی است از طعام و چیزهای دیگر که در کتب فقه مذکور است از طلوع فجر شروع شده و با رسیدن شب به پایان می‌رسد.

جعفر شریعتمداری در شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه (ج ۲، ۱۳۷۴، ص ۶۴۷) «صوم» را به معنی «خودداری کردن از کارهای معینی با قصد قربت از طلوع فجر تا مغرب» معرفی می‌کند.

حسینی دشتی (در فرهنگ معارف و معاریف، ج ۵، ص ۷۲۱) روزه را «خودداری از خوردن و آشامیدن و معضلات دیگر از طلوع فجر تا مغرب» تعریف می‌کند. همچنین وی (صص ۷۰۱ و ۶۹۹) وجه تسمیه «رمضان» را آن می‌داند که این ماه در شدت گرما بوده است، زیرا «رمضان» از «رمض» است و آن شدت تابش خورشید بر رمل و مانند آن است.

بابائی (برگزیده تفسیر نمونه، زیرنظر آیه الله مکارم شیرازی، ج ۱، ۱۳۷۷، ص ۱۶۱) با توجه به آیه شریفه ۱۸۳ سوره بقره روزه را سرچشمه تقوا معرفی می‌نماید و فلسفه این عبادت انسان ساز و تربیت آفرین را در یک جمله کوتاه اما بسیار پرمحتوا چنین بیان می‌کند: «شاید پرهیزکار شوید».

قرآن کریم در آیات ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳ سوره بقره، به ماه مبارک رمضان و روزه در این ماه شریف اشاره می‌کند. علامه محمدحسین طباطبائی در تفسیر المیزان (ج ۲، ۱۳۶۶، صص ۷-۸) در تفسیر برخی آیات مذکور در اینچنین اظهار می‌دارند اینکه از روزه، امید یافتن تقوی می‌توان داشت جای شک نیست، زیرا هر انسانی این مطلب را از فطرت خود می‌یابد که اگر کسی بخواهد با عالم طهارت و قدس ارتباط پیدا کند و به مرتبه کمال و روحانیت برسد و درجات ارتقاء معنوی را پیماید.

باید از هر چیزی که او را از خدا باز می‌دارد دوری گزیند، و این تقوی از راه خودداری از شهوات و دوری از هواهای نفسانی دست می‌دهد.

سجادی (۱۳۶۲) اظهار می‌دارد روزه، دل را صفا می‌دهد و هواها را طرد می‌کند و سبب تابش نور علم در دل‌ها می‌شود و این صوم عام است و صوم خاص آنست که مجموع قوی و اعضا را سالم نگهدارند و صوم خاص الخاص مخصوص مقربان درگاه است که علاوه بر آنها توجه دل است به حق و غیر را فراموش کردن (به نقل از مصباح‌الهدایه، ص ۸۶، لمعه، ص ۲۵)

همچنین سجادی (۱۳۶۲، ص ۴۶۹) بیان می‌کند که روزه، اصطلاحی عرفانی و فقهی است که نزد عارفان، ترک و ایثار و تصفیه را گویند. انصاری گوید جوانمردان، دل را به روزه درآرند و از جمله مخلوقات بازدارند.

عارف کامل میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در کتاب المراقبات (ص ۲۰) در مورد ماه مبارک رمضان اظهار می‌دارند که از مهمات سالک در این ماه عظیم، شناختن حق آن است و وظیفه روزه دار آن است که معنی روزه و مناسبت آن را با مهمانی خدا بداند و هم اینکه در تحصیل وجوه اخلاص در حرکات و سکنتات خود بر وفق رضای صاحبخانه کوشا گردد.

از طرف دیگر می‌توان گفت اگر محتوای الهی و دینی از شعر و ادب فارسی گرفته‌شود، دیگر اشعار فارسی حرف چندان مؤثر و دلنشینی برای گفتن نخواهند داشت، بطوریکه اگر روح قرآن و پیام این کتاب آسمانی از دیوان حافظ گرفته‌شود، شاید حتی یک بیت هم در آن باقی نخواهد ماند. به همین ترتیب، اگر در پرتو شعر و ادبیات نبود، چه بسا که دین زیبای خدا چه زشت و نا زیبا معرفی می‌گردید. زیرا حقیقتاً باید اذعان داشت که دین، هنرمندانه‌ترین، ظریفترین و علمی‌ترین مقولات روزگار است و لذا این هنرمندان عالم و زیبایی شناسند که می‌توانند حقایق دین خدا را آن‌گونه که هست ببینند و آن‌گونه که باید به دیگران منتقل سازند، و برآستی که شعرای ما غالباً متفکران حکیم و هنرمندان فرزانه‌ای بودند که به چنین مقامی دست یافتند. آنان عموماً محبان خدا بودند که چون سخنان مهر قبول درگاه حق یافت مطبوع طبع مردم صاحب نظر گردید و مهرشان در دل مردمان نشست، به گفته حافظ:

دلنشان شد سختم تا تو قبولش کردی آری آری، سخن عشق نشانی دارد
(غزل ۱۱۹، ص ۱۹۷)

آنان هرگز شعر آسمانی خود را وسیله‌ای جهت معرفی خود و معروف گشتن و مشهور شدن خویش قرار ندادند، آنان محبوب خدا شدند لذا خودشان و شعرشان محبوب دل‌های انسانها گردید، زیرا که به گفته سعدی:

کسی راه معروف کرخی بجست که بنهاد معروفی از سر نخست
(بوستان، باب چهارم، ص ۴۸۴)

رمز پایداری نام و شعر آنان نیز جز این نیست، زیرا که به اعتقاد مولانا:

یک مناره در ثنای منکران کو در این عالم که تا باشد نشان
(مثنوی معنوی، بخش مثنوی‌ها، جواب دهری که... بیت ۳۸)
زیرا آنان زنده به عشق بودند و نیستی و فنا برای زندگان عشق مفهومی ندارد:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
(حافظ، غزل ۱۲، ص ۹۰)

و بهمین دلیل است که باید گفت:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوّار بماند
(حافظ، غزل ۱۷۲، ص ۲۵۰)

آن شعرای حقیقی، به مصداق "غصه در آن دل رود کزهوس او تهی است"، درپرتو شعر خود لذت واقعی را برای خود و دیگران به ارمغان آوردند:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
(حافظ، غزل ۱۲۹، ص ۱۲)

و همچنین آنان به مصداق «هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی» حقیقتاً اعتقاد داشتند: کز جان شکیب هست و زجانان شکیب نیست.

بهترین ایام عمر خود را زمانی می‌دانستند که به میثاق و پیمان انس و دوستی که با خدای خود بسته بودند وفادار ماندند و آن محبوب و معشوق دیرین را فراموش نساختند:

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود
(حافظ، غزل ۲۱۰، ص ۲۸۸)

و شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم ایام خوب ماه مطهر رمضان از جمله روزهای خوشی بود که به مصداق حدیث شریف نبوی که‌ای مردم گاهی از اوقات نسیم‌های رحمت خدا برخزان سرد دل‌های تان وزیدن آغاز می‌کند اعراض نکنید، روی برمتابید، خود را در معرض آن بارقه‌های نورانی قرار دهید (به نقل از شرح عرفانی غزل‌های حافظ، ختمی لاهوری، ص ۲۶۶۷)، این فرصت را برای آنان فراهم می‌ساخت که خود را معرض نسیم‌های انس و رحمت خدا قرار دهند تا آن که سراسر غرق در نور عرفان و حکمت گردند.

تجسس در دیوان اشعار شعرای مختلف فارسی مبین آن است که می‌توان روزه و رمضان را از دیدگاه شعرای فارسی در ۶ مقوله و طبقه کلی و اساسی طبقه بندی نمود:

- ۱- اشتیاق شعرا نسبت به آغاز ماه مبارک رمضان،
- ۲- حزن و اندوه شعرا نسبت به هجران و وداع ماه رمضان،
- ۳- منزلت روزه و رمضان در نظر شعرا،
- ۴- آثار و نتایج روزه از دیدگاه شعرا،
- ۵- روزه عاشقانه و همیشگی در شعر فارسی،

۶- شرایط روزه‌داری و قبول روزه از دید شعرا،
مقاله حاضر در پی آن است که به تشریح و توضیح هر کدام از
موارد فوق‌پردازد.

در این مقاله، اشعار شعرای زیر در مورد ماه مبارک رمضان و روزه
در این ماه شریف مورد بررسی و تحلیل قرار داده شده است:
انوری ایبوردی، امیر معزی، اوحدی مراغه‌ای، اقبال لاهوری، ادیب
الممالک‌فراهانی، بابا افضل کاشانی، حافظ شیرازی، خاقانی شروانی، سوزنی
سمرقندی، سنایی غزنوی، سعدی شیرازی (بوستان، مواظ)، شهریار، شاه
نعمت ... ولی، صائب تبریزی، عطار نیشابوری، فخرالدین عراقی (عشاقنامه)،
فرخی سیستانی، مولوی (دیوان شمس)، واعظ قزوینی.

اشتیاق و شادی نسبت به آغاز ماه رمضان

واعظ قزوینی به مجموعه دوستان خود - و بلکه به مجموعه انسانها و
مسلمین عالم - «مژده» می‌دهد که ماه رمضان در شرف حلول و آمدن است:
دوستان مژده که ماه رمضان می‌آید وقت آمرزش هر پیر و جوان می‌آید
می‌توان کرد نثار قدمش جان عزیز که ز درگاه خداوند جهان می‌آید
سفره رحمتش افتاده و این ماه شریف به خبر کردن ما بی خبران می‌آید
(دیوان اشعار، ص ۲۲۹)

مولوی در دیوان شمس از آمدن ماه رمضان و شب‌های قدر آن که
سرنوشت هرانسانی در آن شب‌ها معین می‌گردد و همچنین از آمدن عید
رمضان سخن می‌گوید، نحوه بیان او به گونه‌ای است که حقیقتاً تمامی
روزهای ماه رمضان عید است و باید قدر همه را دانست:

نک رمضان آمد و قدرست و عید و ز تو رسیدست در آن شب برات
(دیوان شمس، ترجیع بند هشتم، بیت ۲۸)

انوری ایبوردی از سایه افکندن ماه روزه و ایام تحول و دگرگونی یاد
می‌کند و روزهای ماه مبارک رمضان را با اوصاف «مسعود» و «مبارک» وصف
کرده و ماه رمضان را ماه مبارک و بزرگی می‌خواند:

سایه افکند مه روزه و روز تحویل روز مسعود مبارک، مه میمون جلیل
(دیوان انوری، قصیده ۱۱۸، ص ۲۹۸)

سوزنی سمرقندی از هلال ماه رمضان - که در واقع یادآور فرارسیدن ایام روزه و روزه داری است - سخن به میان می‌آورد:
 هلال روزه میمون لقای فرخ فال نمود روی زگردون نیل فام چونال
 (دیوان اشعار، قصیده در مدح صفی الدین، بیت اول)

همچنین می‌گوید:

آمد هلال روزه و بنمود روی خویش مانند نعل زرین از چرخ نیلفام
 (همان، قصیده در مدح سید الاجل رضا، بیت ۱۲)
 عطار نیشابوری، یاران و دوستان را مخاطب این پیام قرار می‌دهد که
 ماه روزه فرارسید در حالیکه آنان در خواب غفلت و بی خبری بسر می‌برند و
 سپس از آنان می‌خواهد که از چنین خواب طولانی و سنگینی بیدار گردند:
 ای دوست، ماه روزه رسید و تو خفته‌ای آخر ز خواب غفلت دیرینه سربر آ
 (دیوان عطار، قصیده ۱۸، ص ۷۸۲)
 در دعای اولین روز ماه مبارک رمضان نیز از خدا می‌طلبیم که ما را
 از خواب‌غافلان بیدار سازد.

حزن و اندوه نسبت به وداع و هجران ماه رمضان

آنانکه لذت وصال روزه را فهمیده‌اند و رمضان را درک نموده‌اند می‌توانند از تلخی هجران آن سخن گویند، اگر چه لذت وصال حقیقی را نیز کسانی می‌فهمند که مبتلا به طعم تلخ فراق و هجران گردیده باشند. صائب تبریزی وداع ماه رمضان را با وداع یعقوب از یوسف مقایسه می‌کند و هجران و فراق ماه رمضان را دشوارتر می‌یابد:

از رفتن یوسف نرود بر دل یعقوب آنها که به صائب ز وداع رمضان رفت
 (دیوان صائب تبریزی، غزل، ۲۲۰۱، ص ۱۰۷۵)
 همچنین صائب، بشدت افسوس می‌خورد که ماه رمضان سپری شد و جهانیان سی عید حقیقی را یک باره از دست دادند، یعنی آنکه صائب هر روز ماه رمضان را عیدی حقیقی تشخیص می‌دهد و هرگز فقط عید فطر را عید نمی‌داند:

افسوس که ایام شریف رمضان رفت سی عید به یک مرتبه از دست جهان رفت
 (دیوان صائب تبریزی، غزل، ۲۲۰۱، ص ۱۰۷۵)

فرخی سیستانی از رفتن رمضان به گونه‌ای یاد می‌کند که گوئی محبوب او به سفری دور و دراز رفته است که در واقع هم چیزی غیر از این نیست زیرا تحمل یکسال فراق برای رسیدن به معشوق و ماه رمضان سال بعد براستی برای عاشقان دشوار است. فرخی غبطه کسانی را می‌خورد که آنگونه که شایسته ماه رمضان است با آن برخورد کرده‌اند:

رمضان رفت و رهی دور گرفت اندر بر خنک آن کو رمضان را بسزا برد بسر
(دیوان اشعار، فرخی سیستانی، قصیده در تهنیت عید فطر و مدح امیر محمد بن حمود، بیت اول)
امام سجاد(ع) نیز خاضعانه از درگاه خدا می‌طلبند که ما را در
تقصیر از (ادای) حق خود (یعنی حق مبارک ماه رمضان) ملامت و سرزنش
مکن (صحیفه سجادیه، دعای ۴۵).
انوری ایوردی نه فقط از اتمام - بلکه از نقصان این ماه مبارک - آه
می‌کشد و اظهار نگرانی می‌نماید:

اکنون که ماه روزه به نقصان در اوفتاد آه از حجاب حجره دل بر در اوفتاد
(دیوان انوری، قصیده ۵۳، ص ۸۰)
شاه نعمت ... ولی از گذشت سریع ماه رمضان سخن می‌گوید و در
این راستا آن‌را به جان و روح خود تشبیه می‌کند:

رمضان آمد و روان بگذشت جان ما بود در زمان بگذشت
شب قدری به ما عطا فرمود آن معانی از این بیان بگذشت
(دیوان اشعار، چهل و پنجمین دویتی، ص ۱۱۱۷)
تشبیه رمضان به جان و روح انسان مبین این حقیقت است که همان
نقشی که جان آدمی در ایجاد و تداوم حیات انسان دارد رمضان هم می‌تواند
برای انسان‌ها داشته باشد.
سعدی در مواعظ از روی پیچیدن ماه فرخنده رمضان یاد می‌کند و
سلام وداع خویش را نثار این ماه مبارک می‌سازد:

ماه فرخنده روی بر پیچید و علیک السلام یا رمضان
(کلیات سعدی، ص ۹۲۸)

فرخی سیستانی خود را ناتوان از این امر می‌یابد که از روزه و رمضان درخواست نماید که لختی بازایستند و از وی روی متابند:

چه توان کرد اگر روزه زما روی بتافت نتوان گفت مر او را که زما روی متاب
(دیوان اشعار، ص ۱۵)

امیر معزی می‌گوید که ماه رمضان چون غریبان دیگر باره راه سفر در پیش گرفت و رفت:

رمضان شد چو غریبان به سفر بار دگر اینت فرخ شدن و اینت به هنگام سفر
(دیوان اشعار، ص ۲۱۵)

وصف رمضان به غربت شاید تنهایی این ماه مبارک را از طرفی و عدم درک و انس بعضی انسانها را نسبت به این ماه مبارک از طرف دیگر برساند.

ادیب الممالک فراهانی عاجزانه و ملتمسانه از درگاه الهی می‌طلبد که کاری کند که دیگر بار، شب‌های مبارک رمضان و سحرهای فرخنده آن باز آیند و فرارسند.

سببی ساز خدایا که دگر باره ز در آن مبارک شب و فرخنده سحر باز آید
(دیوان اشعار، غزل ۳۵)

همچنین وی اظهار نگرانی می‌کند که ماه رمضان چهره نورانی خود را از انسانها پنهان نمود:

ماه رمضان بنهفت آن چهره نورانی عید رمضان آمد با فره یزدانی
(دیوان کامل ادیب الممالک فراهانی، ص ۴۳۵، قصیده ۱۴۶)

البته ادیب فراهانی به خود نوید می‌دهد که ماه رمضان سال آینده نیز برای مشتاقان فرا خواهد رسید:

عید باز آمد و ماه رمضان رفت و لیک آمده باز رود، رفته ز در باز آید
(دیوان اشعار، غزل ۳۵)

امام سجاد (ع) نیز از خداوند می‌طلبند که عمرهای ما را که در پیش است به ماه رمضان آینده برسان (صحیفه سجادیه، دعای ۴۵).

منزلت و مقام روزه و رمضان

منزلت و مقام روزه را روزه‌داران حقیقی درک می‌کنند و همانانند که می‌توانند از فضیلت روزه سخن گویند.

امیر معزی واژه «روزه» را در کنار واژه‌های «جمعه» و «کعبه» و «قرآن» ذکر می‌کند و ماه رمضان را بهترین ماههای خدا معرفی می‌نماید:

از ماههاست روزه، از روزهاست جمعه از خانه هاست کعبه، و زنامه‌هاست قرآن

(دیوان امیرمعزی، ص ۴۸۶)

امام سجاد(ع) ماه رمضان را بهترین ماهها در ایام و ساعات سال می‌دانند.

سوزنی سمرقندی نیز ماه رمضان را بهترین ماهها و شب‌های قدر را

بهترین شب‌ها معرفی می‌نماید .

همیشه تا مه روزه است بهترین شهور هماره تا شب قدر است بهترین لیال

(دیوان اشعار، قصیده در مدح صفی الدین، بیت ۲۸)

همچنین وی ماه رمضان را با صفات زیر معرفی می‌کند:

مه مشرف و میمون و محترم رمضان (همان، قصیده در مدح سلطان)

ادیب الممالک فراهانی، ماه رمضان را شاهد صاحب‌نظران می‌خواند،

لذا باید صاحب‌نظر بود تا آن که ماه رمضان محبوب و معشوق آدمی شود:

رمضان شاهد صاحب نظران است (دیوان اشعار، غزل ۳۵)

مولوی در دیوان شمس اینچنین بیان می‌دارد که ماه رمضان خاصیت

اکسیر و کیمیاگری دارد و در آن خاک آدمی به زرناب تبدیل می‌شود:

اندر رمضان خاک تو زر می‌گردد چون سنگ که سرمه بصر می‌گردد

و یا

اندر رمضان خاک تو زر می‌گردد چون سنگ که سرمه شد بصر می‌گردد

(دیوان کامل شمس تبریزی، رباعی ۴۷۷، ص ۱۴۵۹)

خاقانی شروانی، کام روزه‌داران را معطر می‌خواند :

چون کام روزه داران گشته صبا معطر

شاخ از جواهر اینک که اذین عید بسته

(دیوان اشعار خاقانی شروانی، قصیده مطلع دوم، سطر ۱۲)

صائب تبریزی هر شام از ماه رمضان را صبح امید می‌شمارد و هر روز این ماه مبارک را شب عید می‌داند:
 هر شام ز ماه رمضان صبح امیدی است هر روز از این ماه مبارک شب عیدی است
 (دیوان اشعار صائب تبریزی، غزل ۵۶۷، سطر اول)

آثار و نتایج روزه

صائب تبریزی معتقد است روزه قلب و سینه آدمی را از هر گونه هوی و هوس پاک و مهذب می‌سازد و با روزه‌داری هر گونه آرزوهای دور و دراز و بیجا از آدمی رخت بر می‌بندد:

روزه پاک سازد صائب سینه‌ها را از هوس ز آتش امساک می‌سوزد تمناهای خام
 (همان، غزل ۴۷۷)

از دیدگاه قرآن نیز حقیقت قرآن را کسانی می‌فهمند که خود را از هر گونه هوای نفس و کلا از غیر خدا پاک ساخته‌اند: «لا یمسه الا المطهرون» (قرآن کریم، سوره واقعه، آیه ۷۹). لذا روزه گرفتن، آدمی را برای درک حقیقت قرآن آماده و مهیامی‌سازد. در این راستا باید توجه داشت فراوانند دروسی که اگر چهل سال دردانشگاه و یا حوزه بمانیم آنها را فرا نخواهیم گرفت، اما اگر بتوانیم چهل روز قلب خود را از غیرخدا رها سازیم خداوند سرچشمه‌های حکمت را از قلبمان به زبانمان جاری خواهد ساخت. اینجاست که حضرت فاطمه زهرا(س) روزه را جهت تثبیت اخلاص معرفی می‌نمایند (به نقل از میزان الحکمه، ج ۵، ص ۶۶۶) و حضرت علی(ع) آن را وسیله آزمایش اخلاص خلق معرفی می‌فرمایند: (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲).

و همچنین آن حضرت در نهج البلاغه روزه را عامل نرمی و فروتنی دل‌های انسانها معرفی می‌نمایند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

لذا بیهوده نیست که امام سجاد(ع) آن را ماهی می‌دانند که در آن دلها نرم و لطیف گشته و گناهان کم و اندک می‌شود (صحیفه سجادیه، دعای ۴۵).
 همچنین آن حضرت ماه رمضان را ماه پاکسازی و تهذیب نفس می‌نامند (صحیفه سجادیه، دعای ۴۴).

لذا بهمین علت است که صائب تبریزی اعتقاد پیدا می‌کند که می‌توان در سی‌روز ماه مبارک رمضان، تمام اسرار الهی سی جزء قرآن را دریافت:

روزه و رمضان از دیدگاه شعرای فارسی

می‌توان یافت زسی پاره ماه رمضان آنچه زاسرار الهی همه در قرآن است

(دیوان اشعار، غزل ۶۸۵)

و این اسرار و رموز - از جمله حقیقت شب قدر - از دیدگاه صائب در سراپرده‌ماه رمضان پنهانند، و لذا باید آنها را یافت و کشف کرد:

ماه رویی که شب قدر بود یک خالش در سراپرده ماه رمضان پنهان است

(همان)

صائب، روزه تابستان را عامل سوزاندن و از بین بردن گناهای انسانها معرفی می‌کند:

برق خاشاک گنه، روزه تابستان است دود این آتش جانسوز به از ریحان است

(همان)

همچنین وی معتقد است آتش گرسنگی که برای روزه دار برافروخته می‌شود، و تحمل چنین گرسنگی سبب می‌گردد سیاهی گناهان از نامه اعمال وی چون دود که به هوا می‌خیزد محو شده و از بین برود:

تا آتش جوع رمضان چهره بر افروخت از نامه اعمال، سیاهی چو دخان رفت

(همان، غزل ۵۹۸)

لذا بیهوده نیست که در روایات اینچنین ذکر گردیده که خوشا به سعادت انسانی که برای خداگرسنه و تشنه می‌گردد (رسول اکرم (ص)؛ (به نقل از میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۷۳).

صائب، ماه رمضان را حافظ انسانها از هر گونه خطر می‌داند:

ماه رمضان، حافظ این گله بد از گرگ فریاد که زود از سر این گله شبان رفت

(همان)

و او اعتقاد دارد که روزه ماه رمضان عمر آدمی را بلند و طولانی می‌گرداند:

می‌کند روزه ماه رمضان عمر، دراز مد انعام در این دفتر و این دیوان است

(همان، غزل ۶۸۵)

صائب هنگام افطار روزه‌داران را از جمله لحظات شاد زندگی آنان

می‌داند:

گشاده روی‌تر از شام روزه‌دارانم

همچنین وی معتقد است که بعد از روزه، شادی و لذت افطار در پی

آن است:

لذت افطار در دنبال باشد روزه را صبح اگر بندد دری ایزد گشاید وقت شام

(همان، غزل ۴۷۷)

و سوزنی سمرقندی نیز بیان می‌دارد که روزه‌داران دارای دو شادی

می‌باشند:

همیشه تا ز خداوند، روزه‌داران را بود دو شادی چونانکه هست در اخبار

(دیوان اشعار، قصیده در مدح دهقان علی بن احمد، بیت ۳۵)

چند بیت فوق خصوصاً تک بیت اخیر ناظر به سخن امام جعفر

صادق (ع) است که روزه‌داران را دو شادی است، شادی هنگام افطار و

شادی هنگام دیدار و ملاقات پروردگارشان (به نقل از میزان الحکمه، ج ۵،

ص ۴۶۹). البته باید توجه داشت شادی هنگام افطار روزه‌دار نه بواسطه

خوردن افطاری بلکه بخاطر انجام وظیفه انسانی‌اش در قبال دستور الهی مبنی

بر روزه‌داری است، و از طرف دیگر، شادی هنگام دیدار خدا می‌تواند به

نوعی گویای این حقیقت باشد آنانکه پیوسته به دیدار رب و پروردگار

خویش مشغولند همیشه در شادی پایدار و اصیل و حقیقی خواهند بود:

مولوی در دیوان شمس ماه رمضان را بند حقیقی دهان انسان

می‌خواند که سبب «لذت لب» می‌شود:

ماه رمضان آمد آن بند دهان آمد زد بر دهن بسته تا لذت لب ببند

(دیوان شمس، غزل ۶۳۴، سطر هفتم)

سوزنی سمرقندی معتقد است در ماه رمضان در هر روز گنجی

موجود است و لذا می‌توان نتیجه گفت همانطور که گنج ارزشمند است روزه

ارزشمند است و همانگونه که گنج را باید کشف و استخراج نمود حقیقت

روزه رمضان را نیز باید کشف کرد و دریافت:

به ماه روزه در هر روز گنجی به بخشیدن بود مرسوم و معهود

(دیوان اشعار، قصیده در مدح سعدالملک مسعود، بیت ۱۸)

سوزنی سمرقندی اظهار می‌دارد که در ماه رمضان فرشتگان خدا شیطان را به بند می‌کشند، لذا به مصداق این حدیث نبوی که اگر نبودند شیطانها که به دل‌های آدمیان الهامات سوء می‌افکنند، انسانها قطعاً این شایستگی را داشتند که حقیقت آسمانها و زمین را دریابند، لذا با بند کشیده شدن شیطان، آدمی می‌تواند این توفیق آسمانی را بیابد که حقیقت کائنات و هستی را دریابد:

به ماه روزه ملک بر نهد به شیطان بند چو روزه تیر و کمان بر بزه زد و پیکان
(دیوان اشعار، قصیده در مدح سلطان، بیت ۲۰)
همچنین سوزنی سمرقندی اعتقاد دارد روزه، سپر انسانها از تمام بلیات است:

روزه سپر باد پیش او زبلیات زآنکه در اخبار روزه چون سپر آمد
(همان، قصیده در مدح صاحب ملک الدهاقین، بیت ۲۸)
سنایی غزنوی نیز به خدا سوگند یاد می‌کند به جز روزه هیچ چیز دیگر پس از شعله آتش دوزخ نیست:

آن دل که همی ترسد از شعله آتش والله که به جز روزه مر او را سپری نیست
(دیوان اشعار، قطعه شکایت از روزگار، بیت ۱۹)
و بیهوده نیست که پیامبر اکرم (ص) نیز روزه را حجاب از آتش دوزخ می‌خواند:
شهریار، ماه رمضان را ماه عبادت می‌داند:

ماه عبادتست و من با لب روزه دار ازین قول و غزل نوشتنم بیم گناه کردنت
(دیوان اشعار، ص ۱۰۵)
واعظ قزوینی، ماه رمضان را وقت آمرزش هر پیر و جوان می‌خواند:

دوستان، مژده که ماه رمضان می‌آید وقت آمرزش هر پیر و جوان می‌آید
(دیوان اشعار، غزل شماره ۳۶۲)

در روایات اسلامی نیز اینچنین آمده است که درهای آسمان در شب اول ماه رمضان باز می‌شوند و تا آخرین شب آن بسته نمی‌گردند (به نقل از میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۷۶).

و پیامبر اکرم (ص) بیان می‌دارند که بدبخت کسی است که در این ماه بزرگ از آموزش خدا محروم ماند. در دعای پنجم روز ماه مبارک نیز از خدا آموزش می‌طلبیم، و طلب آموزش یکی از بزرگترین دغدغه‌های تمامی ائمه معصومین (ع) بوده است.

انوری ابیوردی طرب و شادی حقیقی را در روزه می‌داند:

طرب در روزه، عشرت در نمازست (دیوان اشعار، غزل ۲۹)

اما باید افسوس خورد که برخی مردم راه شاد بودن را نمی‌دانند، لذات حقیقی لذاتی هستند که با روح الهی انسان تناسب دارد لذا امیرالمومنین (ع) از خصوصیات مومنین آن می‌داند که نشاط و شادی آنان در هدایت است: «نشاطاً فی هدی» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳).

مولوی در دیوان شمس نیز عید را که موسم نشاط و شادمانی است در ماه رمضان احساس می‌کند و همچنین مفتاح و کلید بازکردن همه قفل‌ها را در این ماه مبارک می‌بیند:

آمد رمضان وعید با ماست قفل آمد و آن کلید با ماست

(غزل ۳۷۰، ص ۲۱۷)

از طرف دیگر قوام رازی بیان می‌دارد آنانکه آتش روزه در جگر زده‌اند و تشنگی و گرسنگی آن را در نهایت استقامت تحمل کرده‌اند می‌توانند روح خود را آب عید بر لب زنند:

روح را آب عید بر لب زن که آتش روزه در جگر زده‌ای

(دیوان اشعار، بیت ۳)

مولوی اظهار می‌دارد که رمضان عامل خدمت دل و قلب و روح آدمی است:

آمد رمضان به خدمت دل و انکش که دل آفرید با ماست

(دیوان شمس تبریزی، غزل ۳۷۰، ص ۲۱۷)

و اقبال لاهوری روزه را عامل مبارزه با تن پروری می‌داند، زیرا روزه عامل پرورش روح و جان آدمی و تعادل بخشیدن به جسم و تن آدمیان است و با هر گونه تن پروری منافات دارد:

روزه بر جوع و عطش شبخون زند خیبر تن پروری را بشکند
(اسرار و رموز اقبال لاهوری، مثنوی تربیت خودی، مرحله دوم ضبط نفس، بیت ۱۶)
حضرت علی (ع) نیز روزه را عامل به ذلت کشاندن هوای نفس
می‌داند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲). و در سایر روایات گفته شده که روزه،
زکات بدن‌های انسانهاست (به نقل از میزان الحکمه، ج ۵ ص ۶۷).
با توجه به همین نکات است که شاه نعمت‌الله ولی بیان می‌دارد که
در روزه و زکات و حج، اسرار بسیاری نهفته است، که باید شایستگی
دریافت آنها را پیدا کرد:
در روزه و در زکات و در حج اسرار بسی بود نهفته
(دیوان اشعار، قطعه شماره ۱۰)

روزه عاشقانه و همیشگی

حافظ اعتقاد دارد که ثواب روزه را حقیقتاً کسی می‌برد که خاک
میکده عشق رازیارت کرده باشد :
ثواب روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد
(غزل ۱۲۶، ص ۲۰۴)
همچنین وی می‌گوید که طالبان و عاشقان محبوب و معشوق، روزه
خود را با می‌عشق باز می‌کنند:
گر فوت شد سحور چه نقصان صبح است از می‌کنند روزه گشا طالبان یار
(غزل ۲۳۹، ص ۳۱۷)
و صائب تبریزی از خدمت سی روزه عشق بواسطه ماه مبارک
رمضان سخن می‌گوید :
جان به تاراج دهد خدمت سی روزه عشق قوت طالع ما بود که بیمار شدیم
(دیوان اشعار، غزل ۷۳)

سنایی غزنوی از همیشه روزه بودن یاد می‌کند :

روز کی چند بود نوبت گل روزه و توبه همه روز بجاست
(دیوان اشعار، غزل ۷۳)
و در همین راستا، بابا افضل کاشانی می‌گوید برای آن که چون
مردان خدا گردی باید هر ماه را ماه روزه و هر شب را شب قدر بدانی:
خواهی که شوی چنان که مردان بودند هر مه، مه روزه دان و هر شب، شب قدر
(دیوان اشعار، رباعی ۴، قسمت سوم، رباعی ۷۶)

همچنین فخرالدین عراقی در عشاقنامه، دائم در نماز و روزه عشق بودن سخن می‌راند:

دایم اندر نماز و روزه عشق درس عشاق را از بر کرده
(عشاقنامه، غزل، بیت سوم)

یعنی به راستی باید در تمام زندگی خود از غیر خدا اجتناب کرد و دل از غیر او گسست و عاشقانه هر لحظه او را دریافت و پرستید، و لذا اینجا است که مولوی در دیوان شمس قبله و روزه و صبر و نماز خویش را عید رمضان و شب‌های قدر خود را خدا می‌خواند:

هم قبله و هم روزه و صبر ما اوست عید و رمضان و شب قدر ما اوست
(رباعی ۳۱۷، ص ۱۴۴۵)

و هر کدام از موارد فوق در واقع ابزارها و وسایلی برای پیدا کردن و یافتن او - یعنی خدای واحد هستند - لذا بیهوده نیست که عطار هم حتی فرشتگان خدا را از شوق خدا در عرش خدا، روزه دار می‌داند که از خور و خواب و هر آنچه غیر خدایی است در روزه‌اند :

فرشتگان که از شوق خدای می‌دارند میان عرش معظم ز خواب و خور روزه
(دیوان اشعار، قصیده ۲۷)

شرایط روزه داری و قبولی روزه

عطار نیشابوری هزاران شرط را برای روزه داری قائل است :

این است شرط روزه گر مرد روزه‌ای گر چه ز روی عقل یکی گفتم از هزار
(دیوان عطار، ۱۳۸۰، قصیده ۱۸، ص ۷۸۲)

در این راستا وی اعتقاد دارد که فقط نخوردن شرط روزه داشتن نیست و رعایت بسیاری از امور دیگر در این مورد واجب و ضروری است :

پنداشتی که چون نخوری، روزه تو آنست بسیار چیز هست جز این شرط روزه‌دار
(دیوان عطار، قصیده ۱۸۵، ص ۷۸۲)

امام جعفر صادق (ع) می‌فرمایند آسانترین چیزی که خداوند بر روزه دار نهاده، ترک خوردن و آشامیدن است.

به همین ترتیب عطار معتقد است هر عضوی از اعضای بدن روزه خاص خود را دارند و در این صورت می‌توان به قبول روزه خود نزد پروردگار امید داشت :

هر عضو را بدان که به تحقیق روزه‌ای است

تاروژه تو روزه بود نزد کردگار

(همان، قصیده ۱۸، ص ۷۸۲)

امام جعفر صادق (ع) نیز بیان می‌دارند که باید جمیع اعضای روزه دار از کارهای زشت و خطا محفوظ باشد (به نقل از میزان‌الحکمه ج ۵، ص ۴۷۲).

اوحدی مراغه‌ای می‌گوید که سر روزه آن است که گوش و چشم را از شنیدن و دیدن هربدی که شخص قبلا عادت داشت ببندد و محفوظ دارد. آنست سرروزه، کز هر بدی ببندی
گوشی که بر گشودی، چشمی که باز داری
(دیوان اشعار، قصیده وله ستر... عیوبه، بیت چهارم)
لذا از دیدگاه سوزنی سمرقندی باید با سپر روزه به مبارزه با هوای نفس شتافت :

به سایه سپر روزه در مهی بخرام
به حرب نفس، که بهتر ز روزه نیست سپر
و لذا از دیدگاه صائب تن پرورانی که به فکر پرورش جان و روح خویش و مبارزه با هوای نفس نمی‌باشند از روزه هیچ بهره‌ای جز کاهش جسم خود دریافت نخواهند داشت :

روزی تن پروران از روزه جز کاهش نشد (دیوان اشعار، غزل ۵۹۹)
و به گفته سعدی در بوستان، کسانی روزه حقیقی دارند که به فکر غذای درمندان باشند :

مسلم کسی را بود روزه داشت
که درمانده‌ای را دهد نان چاشت
(کلیات، باب دوم بوستان، ص ۲۹۰)

پیامبر (ص) نیز می‌فرمایند که در این ماه به فقرا و مسکینان صدقه دهید و با ایتم مهربانی کنید.

امام جعفر صادق (ع) نیز از جمله علل روزه را آن می‌دانند که غنی و فقیر یکسان شوند زیرا فرد غنی و ثروتمند در غیر اینصورت گرسنگی را لمس نخواهد کرد تا آن‌که به فقرا رحم ورزد.

از طرف دیگر عطار این گونه می‌گوید اگر فردی یک سر موی از اطاعت خدا سرکشد نماز و روزه وی به هدر خواهد رفت:

کسی که سرکشد از اطاعت تو
یک سر موی هباشم تو نماز وی و روزه
(دیوان عطار، ۱۳۸۰، قصیده ۲۷، ص ۸۲۳)

و شاه نعمت الله ولی معتقد است اگر خالق متعال از آدمی راضی نباشد، درواقع نماز و روزه وی جز بازی نخواهد بود :

اگر خالق ز تو راضی نباشد
نماز و روزه جز بازی نباشد

(دیوان اشعار، مثنوی گنج العارفین، بیت ۹)

نتیجه گیری

شعرای وارسته فارسی اعتقاد داشتند که روزه قلب و روح آدمی را از هر گونه زشتی و هوای نفس پاک می‌سازد و آدمی را برای درک حقیقت قرآن آماده می‌سازد، و هر گونه گناه را از آدمی محو می‌سازد و بهترین فرصت برای آمرزش گناهان است و حافظ انسانها از تمام بدیها و شیطان است، آدمی را از تن پروری محفوظ می‌دارد و عمر او را طولانی می‌سازد و لذا هر روز ماه رمضان عید است و موسم شادی و درهر روز آن گنج‌ها نهفته است که باید آنها را کشف کرد و دریافت و با عبادت حقیقی و عبودیت خدادر این ماه می‌توان به عالیتین مرزهای تعالی و کمال نائل آمد. ازدیدگاه شعرای فارسی، به تعبیری عارفانه و عاشقانه همیشه باید از غیر خدا روزه بود یعنی آنکه همیشه باید عاشقانه خدا را پرستید و دل از غیر او برکند و لذا همیشه را ماه رمضان و شب قدر دانست، همچنین از دید آنان کسانی روزه شان مورد قبول درگاه احدیت قرار خواهد گرفت که شرائط روزه داری را رعایت کنند و این شرائط فقط در نخوردن و نیاشامیدن خلاصه نمی‌شود بلکه جمیع اعضاء و جوارح انسان باید از ارتکاب هر خطا و گناهی بازداشته شود و آدمی حقیقتاً با هوای نفس خود به پیکار برخیزد و به فکر فقرا و مستمندان باشد و لذا اگر کسی در جهت رضایت خالق گام بر ندارد و در مسیر اطاعت الهی رفتار ننماید روزه وی هرگز مقبول درگاه حق قرار نخواهد گرفت.

منابع

- ۱- انوری ابیوردی، دیوان اشعار، ویراسته سعید نفیسی، تهران، مؤسسه انتشاراتی سکه، چاپ سوم، ۱۳۶۴
- ۲- امیر معزی، دیوان اشعار، به اهتمام ناصر هیری، تهران، نشر مرزبان، ۱۳۶۲.
- ۳- اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار، تصحیح، تهیه و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۰
- ۴- اقبال لاهوری، دیوان اشعار، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۴۳

- ۵- ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار، تصحیح وحید دستگردی، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۵۵.
- ۶- ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس .
- ۷- بابا افضل کاشانی، دیوان اشعار
- ۸- بابائی، احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۱، زیر نظر آیه ا... ناصر مکارم شیرازی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.
- ۹- حافظ، به سعی سایه، چاپ چهارم، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۵.
- ۱۰- حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، ج ۵، ناشر: مؤلف، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۱۱- خاقانی شروانی، دیوان اشعار، تصحیح و مقدمه و تعلیقات به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران، انتشارات زاویه، ۱۳۳۸
- ۱۲- سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲ و ۳، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۲.
- ۱۳- سوزنی سمرقندی، دیوان اشعار
- ۱۴- سنایی غزنوی، دیوان اشعار، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۵۴
- ۱۵- سعدی شیرازی، بوستان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علیشاه، چاپ چهارم، بی تا
- ۱۶- سعدی شیرازی، تصحیح محمد علی فروغی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۴
- ۱۷- جعفر، شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، ج ۲، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴.
- ۱۸- شهریار، کلیات دیوان شهریار، تهران، انتشارات زرین و انتشارات نگاه، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۳.
- ۱۹- شاه نعمت ا... ولی، دیوان اشعار، تصحیح عباس خیاط زاده، کرمان، خدمات فرهنگی
- ۲۰- صائب تبریزی، دیوان اشعار، به همت محمد قهرمان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۲۱- طباطبائی، محمد حسین، تفسیرالمیزان، ج ۲، ترجمه محمد تقی مصباح‌زیدی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

- ۲۲- عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴
- ۲۳- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم، ۱۳۸۰ .
- ۲۴- عبد الرحمن ختمی لاهوری، ابوالحسن، شرح عرفانی غزل‌های حافظ، ج ۴، تصحیح و تعلیقات بهاء‌الدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی معین، تهران، نشر قطره، چاپ سوم، ۱۳۷۸
- ۲۵- فخرالدین عراقی، عشاقنامه / دیوان اشعار، تصحیح م. درویش، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲
- ۲۶- فیض‌الاسلام سید علینقی، ترجمه صحیفه کامله سجادیه، بدون ذکر مشخصات، ۱۳۷۵ هجری قمری
- ۲۷- فرخی سیستانی دیوان اشعار، به همت دکتر دبیر سیاقی، تهران، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ۲۸- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
- ۲۹- مولوی، دیوان شمس، مطابق نسخه بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۹
- ۳۰- محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۴ و ۵، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الرابعة، ۱۳۷۲
- ۳۱- ملکی تبریزی، میرزا جواد، المراقبات، ترجمه علیرضا خسروی، تهران، انتشارات مؤمنین، بی تا.
- ۳۲- محمدی، سید کاظم و دشتی، محمدی، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، قم، نشر امام علی، چاپ دوم، ۱۳۶۹
- ۳۳- واعظ قزوینی، دیوان اشعار، به اهتمام دکتر سادات ناصری، تهران، مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۵۹.

فردوسی ، خداوندگار حماسه و خرد

چکیده:

فردوسی در ۳۲۹ هجری قمری در باژ واقع در منطقه طوس خراسان چشم به جهان گشود. در چهارمین دههٔ زندگانی با کشته شدن دقیقی طوسی که به نظم روایات ملی ایران اشتغال داشت ، تصمیم به ادامه و تکمیل این کار مهم اتخاذ کرد. فردوسی بدون تردید بزرگترین حماسه سرای ایرانی است و تسلط او بر آرایش صحنه ها ، گزینش کلمات و ارائه تصاویر متناسب به موضوع با دیگر استادان قابل قیاس نیست. فردوسی در حدود ۸۰ سال عمر کرد. و در ۴۰۹ هـ. ق در موطن خویش بدرود حیات گفت . آرامگاهش در ۱۳۱۳ هـ. ش همزمان با هزاره تولد وی (به تقویم شمسی) ساختمان و مجدداً در ۱۳۴۷ هـ. ش توسط انجمن آثار ملی تجدید بنا گردید.

حکیم ابوالقاسم فردوسی از ستارگان قدر اول آسمان ادب ایران است که از دوره های گذشته تاکنون ، با کتاب گرانقدر خود، شاهنامه ، در میان مردم شهرت و محبوبیت یافته است، سرگذشت فردوسی با تمام اهمیتی که در ادب و فرهنگ ایران دارد ، چندان روشن نیست . آنچه دربارهٔ وی می دانیم ، این که در یکی از سالهای ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری قمری ، یعنی درست در همان سالهایی که شمع زندگانی رودکی ، شاعر پُر آوازهٔ دورهٔ قبل ، خاموشی می گرفت، در روستای باژ (پازکنونی) واقع در منطقهٔ طوس به دنیا آمد.

فردوسی از نجیب زادگان و دهقانان طوس بود دهقانان ، صاحبان مقام و دارای املاک و اموالی بودند که می توانستند از راه در آمد ملک خود زندگی نسبتاً راحتی داشته باشند. این گروه به سنت و فرهنگ ایرانی دل بستگی بسیار داشتند و روایات تاریخی و سرگذشت پشیمان خود را بهتر از هر گروهی می دانستند و آن را سینه به سینه به نسلهای بعد از خود انتقال می دادند.

فردوسی بین ۳۵ تا ۴۰ سال بیشتر نداشت که دقیقی شاعر حماسه پرداز و هم ولایتی او ، که نظم روایات ملی ایران را چند سال پیش آغاز

کرده بود، در سن جوانی به دست غلامش کشته شد، و فردوسی بر آن شد، تا کار ناتمام او را دنبال کند. در این کار جوانمردی از دوستان وی به تشویق او همت گماشت و شاهنامهٔ منثور را که دربرگیرنده تاریخ شاهان قدیم ایران بود و چند سال بیشتر از آن به ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی فراهم آمده بود، در اختیارش گذاشت و فردوسی از روی آن، سرودن شاهنامه را آغاز کرد.

هنگامیکه فردوسی تقریباً ۵۸ ساله بود و متجاوز از دوثلث کتاب خود را به نظم درآورده بود، محمود غزنوی به سال ۳۸۷ هجری قمری به جای پدر نشست و با افزودن قلمرو سامانیان و صفاریان به محدودهٔ فرمانروای پدر، امپراتوری وسیعی در مشرق و شمال شرق و مرکز ایران پدید آورد و به تشویق شاعران همت گماشت. فردوسی که بر اثر مرور زمان وعدم رسیدگی لازم و نیز خشک سالی های پیایی، املاک خود را از دست داده و در راه نظم شاهنامه صرف کرده بود، در اواخر عمر خود به این اندیشه افتاد که کتاب خود را به نام محمود کند و برای این کار، لازم می آمد که او را بستاید. فردوسی از این کار دو هدف عمده داشت: یکی آنکه با استفاده از نام محمود و امکانی که او برای نسخه برداری از روی کتاب در اختیار می گذاشت، کتاب او از گزند حوادث حفظ شود و دیگر آن که او هم بمانند بسیاری از شاعران دیگر، از ثمرهٔ عمر خود بهره مند شود و حال که بر اثر مرور زمان درمانده شده است، از این راه وجه مختصری برای دوران پیری و درماندگی خود بدست آورد. اما شاهنامه به دلایل زیر مورد قبول و پسند محمود واقع نشد و فردوسی بر خلاف تصویری که داشت، از ثمرهٔ کار خود بهره ای به دست نیاورد.

۱ - شاهنامه اثری ایرانی بود و در آن به ترکان - که اجداد محمود بودند. روی خوشی نشان داده نشده بود.

۲ - فردوسی شیعه مذهب بود و چند جا در شاهنامه بدون هیچ پروایی، ارادت خود را به خاندان پیامبر (ص) نشان داده بود، در حالیکه محمود متمایل به تسنن متعصب بود.

۳ - فردوسی، وزیر ایران دوست عصر غزنوی یعنی ابوالعباس اسفرائینی را مدح گفته بود و شاید به تشویق او بود که کتاب خود را بر محمود عرضه کرد. اما در آن سالی که فردوسی در غزنی به حضور محمود رسید، اسفرائینی برکنار شده و مورد غضب سلطان بود.

۴ - در شاهنامه چنانکه محمود توقع می داشت ، از وی ستایشی به عمل نیامده بود و به جای آن ، کتاب فردوسی از ستایش پهلوانان و شاهان گذشته ایران سرشار بود.

فردوسی پس از عزیمت از مجلس محمود ، از غزنه به هرات آمد. وراقی ، فردوسی را مردانه مدت ۶ ماه پناه داد تا سربازان محمود که در تعقیب او بودند از غزنه به طوس آمدند و وی را نیافتند و با دست خالی به غزنه بازگشتند. در حالیکه فردوسی آسوده خاطر به زادگاه خود آمد و در طوس به پیرایش شاهنامه پرداخت . کمتر کسی مانند فردوسی معتقد به دانش و خرد بوده و مردم را تشویق به کسب علم و هنر کرده است . چنانکه در اشعاری که درباره توحید سروده پس از حمد خداوند باری تعالی به ستایش عقل می پردازد و گوید :

کسی کو خرد را ندارد ز پیش	دلش گردد از کرده خویش ریش
توانا بود هرکه دانا بود	به دانش دل پیر برنا بود
به رنج اندر آری تنت را رواست	که خود رنج بردن به دانش سزااست

لیکن آنچه که پیش از هر چیز مورد توجه است یکتاپرستی و اعتقادات مذهبی و عقیده به روز رستاخیز به عنوان پایان حرکت جهان و جهانیان و رسیدن روز معاد است که اصل غائی زندگی انسانی را به خوبی ترسیم کرده است و اسلام را به صورت اصل اعتقاد و ایمان و اندیشه خود قرار داده و پایه اصلی گرایش به ولایت و امامت وی را تشکیل می داده بود. مؤلف تاریخ سیستان درباره آرائه شاهنامه به محمود غزنوی که در سطور بالا مورد ذکر قرار گرفته ، اشاره نموده می گوید : « ابوالقاسم فردوسی شاهنامه به شعر کرده و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند ، محمود گفت : شاهنامه خودش هیچ نیست مگر حدیث رستم . و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم است. اما ابوالقاسم گفت : زندگی خداوند دراز باد ؛ ندانم اندر سپاه او مرد چون رستم باشد. البته می دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید . این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت . ملک محمود به وزیر گفت : این مردک مرا به تعریض و دروغ زن خواند وزیرش گفت : بیاید کشت.

هرچه طلب کردند نیافتند . چون بگفت و رنج خویش ضائع کرد و برفت هیچ عطا نیافته تا به غربت فرمان یافت...»
 فردوسی از هرات به طوس برگشت و مصمم گردید تا مجدداً به آزمایش دیگری که بدون شک عبرتی شگفت بود ، دست یازد به طوری که نظامی عروضی گوید:

« چون به نزدیک سپهبد شهریار بادشاه طبرستان که از خاندان باوند بود رسید ، در آنجا محمود را هجو کرد و گفت : من این کتاب را که به نام محمود فراهم کرده ام و حاوی همه اخبار و آثار نیاکان تو است به نام تو خواهم کرد» .
 شهریار وی را ملاطفت کرد و محبت نمود ، ولی به سبب هراس از قدرت و هیبت محمود از قبول آن سرباز زد . در این موقع حکیم نوמידانه به طوس بازگشت و هیچگاه مدح و تمجیدی از سپهبدان طبرستان نکرد و پایان عمر به تجدید نظر و اصلاح شاهنامه پرداخت . فردوسی هشتاد سال زندگی کرد لیکن اواخر عمر با سختی معیشت و اندوه همراه بود تا آنکه در سال ۴۰۹ یا ۴۱۰ هجری قمری برابر با ۱۰۱۸ یا ۱۰۱۹ میلادی چشم از جهان بریست .

چنین گویند که چون فردوسی درگذشت از وفات او همه اندوهگین و غمناک شدند. لیکن شیخ بزرگوار ابوالقاسم گرگانی برای نماز جنازه حاضر نشد و اظهار داشت فردوسی به مدح و ستایش آتش پرستان عمری را بی خود تلف نموده ، لذا من بر چنین کسی نماز ادا نمی کنم. چون شب در رسید و شیخ به خواب رفت بهشت را در خواب دید که در آن قصر باعظمتی برپا گردیده و فردوسی بر تختی از یاقوت نشسته تاجی بر سر و لباسی فاخر دربردارد. شیخ از خجلت خواست تا بازگردد که فردوسی برخاست به وی سلام کرد و گفت « ای شیخ اگر تو بر من نماز نکردی ایزد تعالی چندین هزار فرشته فرستاد و بر من نماز گذاردند و این مقام پاداش یک بیت که سروده ام به من عطا کردند.

ندانم چه ای هر چه هستی تویی

جهان را بلندی و پستی تویی

چون شیخ از خواب بیدار شد پای برهنه و گریان به مرقد فردوسی شتافت و برگور او نماز گذارد و چندین روز در آنجا معتکف گشت . و تا روزی که در قید حیات بود هر روز به زیارت او می رفت.

در بعضی روایات آمده است که محمود در پایان کار از رفتار خویش پشیمان شد و تصمیم گرفت از فردوسی استمالت کند از این روی صله ای را که می بایستی از آغاز به او می داد در آن هنگام شصت هزار دینار بود ، به طوس فرستاد. لیکن صله موقعی رسید که جنازه فردوسی را برای دفن به آرامگاهش در دروازه رزان در ملک خودش که باغی بود می بردند . مزار وی پس از مرگش مورد توجه مردم واقع شد و با همه حوادث تا قرن اخیر بر جای بماند و در ۱۳۱۳ هجری شمسی با برپا ساختن بزرگداشت هزاره فردوسی در آنجا عمارتی نیز بر آرامگاهش ساختند و در ۱۳۴۷ هجری شمسی بار دیگر انجمن آثار ملی ساختمان تازه ای در آنجا بنیاد کرد.

چنانکه در پیش گفته شد ، فردوسی بدون تردید بزرگترین حماسه سرای ایرانی است. و تسلط او در آرایش صحنه ها ، گزینش کلمات ، ترکیب استادانه اجزای جمله و ارائه تصاویر متناسب با موضوع با دیگر استادان قابل قیاس نیست و در زندگی بخشیدن به قهرمانان داستان و دقیق شدن در زوایای روحی هر یک از آنها چیره دست و تواناست که خواننده را بلا اراده به شگفتی و امید دارد گرچه فردوسی در سالهای آخر زندگی وضع مالی خوبی نداشت و با سختی زندگانی را می گذرانید لیکن نامش جاودانی ماند و خواهد ماند . زیرا او از جذبه حُب میهن برخوردار بود. وی در زمانیکه شاهنامه را ترتیب می داد، خاندان های دهقانان طوس سعی داشته اند تا سنت ها و فرهنگهای نژادی خود را در برابر سلطه اعراب حفظ کنند چنانکه فردوسی با خلق شاهنامه ، به قول خودش ، ایران و زبان فارسی را زنده کرده است می گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
شاهنامه فردوسی نه فقط از لحاظ کیفیت و کمیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است ، بلکه می توان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان به شمار می رود و به عقیده عدّه ای از محققین وادبا شاهنامه عظیم ترین یادگار ادبی نوع بشر محسوب می شود.

مهمترین خدمت بزرگی که فردوسی بر ادبیات و فرهنگ ایران انجام داده احیا و ابقای تاریخ ملی ملت شریف ایران است وحق آن است که فردوسی بعنوان زنده کننده آثار گذشته ایرانیان شناخته شود. چنانکه خود او متوجه این نکته مهم بوده و می گوید :

«چو عیسی، من این مردگان را تمام سراسر همه زنده کردم به نام»
 اگر فردوسی به تنظیم شاهنامه نه پرداخته بود احتمال می رفت که این روایات را هم سیل حوادث عظیم که پی در پی بر ایران روی آورده بود، آنها را از بین برده و دفتر آن را شسته بود. چنانکه می دانیم بسیاری از آثار و کتب فارسی و عربی از میان رفته و بسیاری از یادگارهای ادیبان گذشته محو و نابود گردیده است. می توان گفت: که اگر سخن دلنشین فردوسی و اشعار روح پرور او نبود یگانه وسیلهٔ ابقای تاریخ ملی ایران، منحصر به کتب مورخین و دانشمندان بود، که تمامی به زبان عربی نوشته شده بود و فهم آنها برای یک ملت فارسی زبان کاری سخت و بسیار دشوار بلکه غیر ممکن می بود، و در صورتیکه می دانیم و هنوز هم شاهد آن هستیم نفوذی که روایات شاهنامه که به قالب اشعار دلچسب و دلنشین درآمده بطوری در اذهان عموم نفوذ کرده که همگی فریفته آن گردیده اند و هرکس که حتی جزئی سواد فارسی داشته شاهنامه را می خواند و باسواد و بی سواد ها در مجالس شاهنامه خوانی حاضر شده و از شنیدن اشعار حماسی رزمی آن متمتع شده و بالاخص برای ایرانیان یک حس غرور و افتخار ملی در وجودشان به ظهور می رسد. در بین ایرانی ها امروز نیز این رسم پسندیده و مقبول باقی است و از آن لذت می برند سی سال پیش در سال ۱۳۵۳ و ۵۴ که بنده در تهران درس ادبیات فارسی می خواندم، در جنوب تهران بشمول میدان راه آهن، میدان خراسان و حوالی شاه عبدالعظیم در قهوه خانه از این نوع مجالس شاهنامه خوانی لذت می بردم. یک چیزی بسیار جالب درین قهوه خانه که ملاحظه می گردید و همگی لذت می بردند این بود که یک نفر در قهوه خانه شاهنامه را می خواند و دیگران با احساس افتخار ملی جهت عظمت رفته، گریه می کردند و کشیدن قلیان لذت آن مجلس را دو برابر می کرد. برای نخستین بار ما در همان سال ۱۳۵۳ از آرامگاه فردوسی در طوس و نیز از دیوار طوس که مانند دیوار چین از قدامت بیشتر برخوردار می باشد، بازدید نمودیم:

خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را.

منابع و ماخذ:

- ۱ - تاریخ سیستان، با تصحیح محمد تقی بهار ملک الشعرا،
- ۲ - چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی، تهران
- ۳ - شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی.

تاریخچه مینیاتور در ایران

اشاره:

واژه مترادف مینیاتور در فارسی «نقش کوچک»، «ریزه نگاری» و تا یک قرن پیش شبیه سازی گفته می شد. پژوهشگران پیدایش این هنر را تا دوره ساسانی ردیابی نموده اند. در کتب پیروان مانی این هنر وسیله تبلیغ مذهبی بوده از قرون گذشته کتابهای خطی مصور در زمینه حماسه های ملی و یا داستانها باقی مانده است، بنابر این می توان گفت که مصور ساختن حماسه های میهنی از شعایر ملی ایرانیان بوده است. از قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی آثار هنری طراز اول هنرمندان ایرانی به ظهور رسید. با ظهور کمال الدین بهزاد در سده نهم هجری نقاشی کلاسیک ایرانی به حد کمال رسید. پس از بهزاد دهها نقاشان بنام پدید آمدند که از رضا عباسی میرک، مظفر علی، قاسمعلی و سلطان محمد می توان اسم برد. در قرن اخیر استاد حسین بهزاد برجسته ترین مینیاتوریست بود که این هنر ملی را در جهان بلند آوازه ساخت.

آنچه که امروزه در ایران به آن مینیاتور گفته می شود تا یک قرن پیش «شبیه سازی» یا نقاشی گفته می شد. در اوایل قرن اخیر خارجیانی که به ایران می آمدند، علاقه زیادی به جمع آوری و خریدن نقاشیهای ایرانی نشان می دادند و آثار استادان ایرانی را که دارای ظرافت و نفاست فوق العاده بود خریداری می کردند و با خود به خارج می بردند. بر اثر تماس آنان با صاحبان این حرفه که متاع خود را برای فروش عرضه می داشتند، اندک اندک لغت «مینیاتور» شایع گشت و

وارد زبان فارسی شد و چون ساختار آن با لغات فارسی قرابت داشت به زودی جای خود را باز کرد.

واژه مینیاتور *Miniature* از لغت *Minium* لاتین اشتقاق یافته که به معنای رنگ سرخ شنگرفی است که برای رنگ کردن حاشیه صفحات نامه ها و دستخط هائی که در کنار آنها مناظری نقاشی کرده بودند به کار می رفت. این خطوط بعداً به عنوان «تذهیب حاشیه صفحات» شناخته شد و لغت «مینیاتور» بیش از حواشی شامل تزئینات شد.

در زمانهای بعد این واژه به تدریج به نقاشیهای کوچک اطلاق شد، که در حال حاضر به هر چیز که از حد عادی کوچکتر باشد نیز گفته می شود، واژه مترادف «مینیاتور» در فارسی «نقش کوچک» است که برخی آن را به «ریزه نگاری» نیز ترجمه کرده اند.

بازیل گری *Bazil Gray* محقق انگلیسی دربارهٔ پیدایش و پیشرفت این هنر در ایران می نویسد: «ظهور و پیشرفت مکتب نقاشی ایرانی تا حد قابل ذکری سریع و در عین حال تاریک و مبهم است. با مطالعه هنرهای مستظرفهٔ زمان ساسانیان در مییابیم که این هنر در آن زمان هنر ملی ایران شمرده می شده.» با دلایلی که در دست است می توان یقین حاصل کرد که در زمان ساسانیان مکتب صحیحی برای نقاشی در ایران وجود داشته ولی این هنر بیشتر از آنچه که طبیعت و حقایق عینی را منعکس سازد به مجسم ساختن افکار و خیالات پرداخته است. همچنین روشن است که در زمان ساسانیان روش درستی برای نقاشی به روی دیوارها موجود بوده و از قطعات شکسته ئی که در حفاریهای آسیای مرکزی به دست آمده، این مطلب تأیید می شود.

در کتب پیروان مانی این هنر وسیله تبلیغ مذهبی بوده و کتابهای آنان با رنگهای بسیار روشن و زیبا رنگ آمیزی می شده است.

به بیان دیگر می توان گفت همان گونه که فن کتابت و خطاطی فارسی هنری به مراتب بالاتر از خوشنویسی و زیبانویسی است، بهمان میزان نقاشی ایرانی نیز کاری به مراتب بیشتر از مصور ساختن حماسه ها و داستانهای ملی انجام داده است.

از آنجا که بیشتر کتابهای خطی مصور که دارای مینیاتور های عالی است و از قرون گذشته باقی مانده در زمینه حماسه های ملی و یا داستانهاست ، از این رو می توان قبول کرد که قدیمی ترین شعائر ملی ایرانیان ، مصور ساختن حماسه های میهنی بوده است. این تصاویر در ابتدا به طریق بسیار ساده ای بر روی صفحه ئی سفید نقش می شده و قهرمانان ملی به اعلاء ترین درجه در این تصاویر نشان داده می شدند.

بازیل گری در این مورد که اول بار نقاشی در ایران چه گونه به وجود آمد می نویسد: « از آنجا هیچگونه دلیل علمی بارز و مثبتی در دست نیست می توان تصور کرد که خواندن حماسه های ملی در هنر مندان اولیه احساساتی عمیق ایجاد می کرده و این قدرت تصور به نسلهای بعد منتقل شده و کم کم هنرمندان اولیه تحت تاثیر حماسه های میهنی قرار گرفته اند و با شکل دادن به افکار و احساسات خود و نقش آنها بر روی سنگها و دیواره ها، هنر نقاشی را در این کشور به وجود آوردند.»

ولی این تصور ما را به کنه مطلب نمی رساند، زیرا اگر این امر کاملاً درست و مطابق با واقع بود در این صورت تمام نقاشی های ایرانی می بایستی منحصرأ از پهلوانان و کارهای بارزش آنان تشکیل می یافت ، حال آنکه نقاشی ایرانی در زمانهای پیش از استیلای عرب نیز وسعت زیاد داشته و از مناظر خیالی نیز در آنها آثاری فراوان دیده می شده است.

در این جا ممکن است این سوال پیش آید که نقاشان ایرانی چه گونه روش نقاشی آمیخته به وهم و تصور دورهء مانی و هنرمندان عهد ساسانی را کنار نهاده و در بسیاری از موارد ساختن مناظر طبیعی را به ترسیم افسانه های خیالی ترجیح دادند؟

این پرسش را می توان به چند طریق پاسخ داد ولی قابل قبول ترین آنها این است که وقتی سبک نقاشی چینی به وسیله و همراه مغول به ایران آمد، نقاشان ایرانی این سبک را گرفتند و به نقاشی طبیعت پرداختند.

گروهی دیگر معتقدند که علاقه مندی هنرمندان دوره نقاشی کلاسیک ایران ، به ساختن مناظر طبیعی ، تا آن درجه از لطافت و ظرافت که

در حقیقت طبیعت را به مراتب بالاتر از آنچه که چشم می تواند دریابد، نشان دهد. بیشتر از آن جهت بوده که هوای خشک و بیابانهای بی آب و علف قسمتی از فلات ایران یکنوع تشنگی و عطش فراوان و یک نوع حرص و تمایل بی حد و اندازه برای یافتن نزهتگاههای سرسبز و خرم که در واقع نمونه ئی از بهشت برین باشد در قلوب هنرمندان به وجود آورده است و همین انگیزه سبب شده که چنین آثار زیبا و دلنشینی که طراوت آنها به نظر بیش از زیبایی طبیعی است به وجود آورند.

جمعی از محققین نیز عقیده دارند که پیدایش مناظر خیالی آمیخته به صنعت طبیعت در آثار هنرمندان ایرانی، در اثر نفوذ سحر و جادو و سایر عقاید خرافی است که از اواخر قرن سوم هجری (دهم میلادی) به بعد علوم متداول آن زمان را تحت تأثیر قرار داده بود.

از مبحث پیدایش نقاشی که بگذریم به مطلب مهم دیگری می رسیم و آن این است که چه گونه یک مکتب نقاشی ثابت و پایدار که در مدت سیصد سال در ایران به اعلاء ترین درجه ظرافت و هنر رسید و اصالت خود را به جهانیان اعلام نمود و با سبکی که تاکنون یگانه و منحصر به فرد و ممتاز است در این کشور به ظهور رسید؟

پاسخ این سوال را که قابل تحقیق و تعمق فراوان است مسلماً در تاریخ سیاسی ایران نمی توان یافت زیرا این تحقیق از نظر روانشناسی نه تنها شامل خود هنرمندان، بلکه هنر دوستان نیز می شود که این هنرمندان را در پرتو عنایت خود داشتند و این آثار به واسطه حمایتشان به وجود آمده.

زمانی که مورد تحقیق ماست دوره ئی است که ایران در میان ملوک الطوایف تقسیم شده و تحت سلطه فرمانروایانی مختلف اداره می شد. در همین زمان است که ضربه مهلک حمله تیمور بر این کشور وارد شد و حملات وحشیانه ازبک ها ادامه یافت و آخر الامر به سلطنت خانواده «صفویه» خاتمه پذیرفت. در تمام این کشمکشها و کشتارهای تاریخی بزرگ که کشور ایران در آن طعم مهلکترین ضربه ها را چشید، این مکتب هنری

از تمام این مهلکه ها به سلامت بیرون جست و همچنان سرفراز و پایدار باقی ماند و یکی از مظاهر تمدن درخشان ایران حفظ و نگاهداری شد.

بازیل گری در این مورد می نویسد: « در تاریخ ادبی ایران ، ادبیات کلاسیک این کشور با ظهور فردوسی (در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی) آغاز شد و سیر درخشان ترقی خود را با آمدن نظامی (در قرن ۱۲ میلادی) و سعدی (در قرن ۱۳ م) و حافظ (در قرن ۱۴ م) و جامی (در قرن ۱۵ م) به حد کمال رساند. اگرچه تقریباً همه آثار مشعشع خطی متعلق به این چند قرن در طی جنگهای بزرگ از میان رفته و از آنها اثری باقی نمانده ، با این همه شواهدی در دست است که تا قبل از قرن چهاردهم میلادی مکتب مخصوص هنری در ایران تشکیل یافته است. هنر نقاشی ایران که بر اثر حمله عرب درهم شکسته بود در حدود دویست الی سیصد سال بعد از تجدید حیات ادبی ایران آغاز یافت و این موضوع از تاریخ آثار هنری که هم اکنون در اروپا موجود است و از دستبرد حوادث مصون مانده به ثبوت می رسد. وجود همین آثار بسیار نادر و معدود به ما اجازه می دهد که یقین حاصل کنیم که با وجود محیط نامساعد و زمان ناموافق برای مردم آزاده و هنرمندان نادر آن عصر جنبش هنری بسیار عمیقی در ایران وجود داشته است.

از نمونه های آثار اولیه نقاشان ایرانی اثری در دست نیست . تنها کتابی که نماینده قدیمی ترین آثار هنری قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) در ایران است کتاب مقامات حریری است که به سال ۶۱۶ هجری (۱۲۳۷ میلادی) نگارش یافته و اینک در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می شود. مجالسی که در این کتاب وجود دارد ما را به سبک نقاشی آن زمان که در بغداد مرسوم بوده و هنرمندان ایرانی در تقویت بنیان هنری این مکتب نفوذ و تاثیر فراوان داشته اند رهنمون می شود . شیوه رنگ آمیزی در میان هنرمندان این مکتب بسیار ساده و در عین حال موثر است و با اینکه رنگهای آنان محدود و ناقص بوده با اینهمه می توان یقین حاصل کرد که این مکتب صرفاً برای تزئین به کار می رفته است ، زیرا سبک نقاشی هنرمندان از نقاشی طبیعت دور بوده و به نقش های تزئینی روی شیشه های کلیساهای

نسطوری آن زمان و همچنین سبک نقاشی چینی ها نزدیکتر است . از آثاری که در نقاشیهای کلیسا ها در سوریه به دست آمده کاملاً آشکار است که شباهت بسیار زیاد میان آثار هنرمندان این دو مکتب وجود دارد.

این آثار ، به رغم تمایل هنرمندانی که آنها را به وجود آورده و خواسته اند با نقوش خود مناظر تائر انگیز و غم افزا ترسیم نمایند. نه تنها در بیننده حزنی به وجود نمی آوردند بلکه از آن رو که نشانی از قدرت و مهارت ندارند، و به واسطه آنکه سادگی و ابتدائی بود نشان غالباً خنده آورنده است به نظر می رسد که بیشتر پرداخته قلب و دل اند تا فکر و عقل.

در حدود یکصد سال پس از تاریخ کتاب مزبور یعنی در سال ۶۷۴ هجری (۱۲۹۵م) غازان خان در تبریز به تخت سلطنت نشست و اسلام آورد. او اهل علم و هنر را تشویق بسیار نمود. درست مقارن همین زمان بود که آثار هنری طراز اول از هنرمندان ایرانی به ظهور رسید و از آن زمان تا مرگ سلطان ابوسعید ۷۱۴ هجری (۱۳۳۵م) آنان سعی فراوان کردند تا از هنرمندان حمایت کنند.

از سال ۶۷۴ تا ۷۱۴ هجری (۱۲۹۵ تا ۱۳۳۵م) یعنی در طی چهل سال مذکور مقداری آثار هنری و کتب خطی نفیس باقی مانده که به طور قطع در تبریز و یا ولایات اطراف آن به رشته تحریر در آمده است. سبک این آثار با سبک نقاشیهای کتب حماسی تفاوت فراوان دارد و همچنین از سبکهای موجود در مکتبهای بغداد و سوریه، به علت قدرت هنرمندان ایرانی، و امتیازات دیگری که این آثار دربردارد ، به مراتب ارزنده تر است و به همین جهت می توان این مکتب را مکتب مخصوص و جداگانه دانست.

در کتابخانه Pier pont morgan نیویورک کتابی وجود دارد که قدیمی ترین نسخه « جامع التواریخ » اثر معروف خواجه رشید الدین فضل الله همدانی است که در زمان حیاتش حدود سالهای ۷۱۶ تا ۷۳۶ هـ ق . در تبریز نگارش یافته و بر رویهم حدود هشتاد نقاشی مینیاتور داشته که اکنون در موزه های لندن و نیویورک نگهداری می شود. در این نقاشی هاست که برای اولین بار نوعی هماهنگی و وابستگی مشخص در میان اشخاص و مناظر

به چشم می خورد و این هماهنگی از آن زمان تاکنون در طول تمام مدت در نقاشی ایرانی پایدار و برقرار مانده است. در بعضی از این مناظر نفوذ نقاشی چینی کاملاً آشکار بوده و بیننده می توان به وضوح تمام این مطلب را در آن آثار مشاهده نماید.

در مهارت هنرمندان این مینیاتور ها همین بس که زمینه کار خود را طوری فراهم ساخته اند که نظر بیننده از روی آن مناظر لغزیده و در مرکز کار، یعنی در آنجا که هنرمند نقش اصلی را بر روی کاغذ آورده قرار گیرد. از روزی که نقاشان ایرانی به ساختن مناظری از طبیعت دست زدند قدرت آنان در ترسیم تخیلات و مجسم ساختن احساسات و خواسته هایشان افزایش فراوان یافت و در این زمان، در عوض آنکه برای بیان احوال مورد نظر، از یک وسیله استفاده کنند از تمام وسایل موجود بهره می بردند.

از سال ۷۲۴ هـ (۱۳۳۵ م) به بعد حکومت ایران در میان دو سلسله تقسیم شد؛ دسته اول ایلخانان که از طوایف مغول بودند و مرکز آنان در بغداد و تبریز بود. دسته دیگر شاهان مظفری که ایرانی بودند و شیراز را پایتخت خود قرار دادند. نقاشان ایرانی در دربار هر دو سلسله از سلاطین به کار مشغول شدند و این نکته بسیار جالب است که هیچ دلیل بارز و مشخص در دست نیست تا بدان وسیله بتوانیم کارهای هنرمندان آن روز را که در تبریز و شیراز و بغداد کار می کردند از یکدیگر تشخیص بدهیم. موثر ترین و بزرگترین هدیه ئی که هنرمندان این دوره به عالم هنر تقدیم داشتند روش رنگ آمیزی خاصی است که دارای اهمیت بسیار است.

بازیل گری می نویسد که این رنگها اغلب از ترکیبات فلز ساخته شده و در روی صفحه کاغذ دارای قطر و ضخامت خاص می باشد. در طرز به کار بردن این رنگ ها شیوه مخصوص و کاملاً منحصر به فردی به کار رفته، به این معنی که این رنگ ها در عین حالی که آنها را باهم نمی آمیختند و کاملاً از هم بر روی صفحه کاغذ به کار می بردند، ولی مجموعه آنها هماهنگی خاصی پیدا می کرد که بیننده را مسحور می ساخت. به گفته «گری» این روش رنگ آمیزی عمیق تر، قوی تر و حتی خوش آیندتر از

همه روش‌های است که هر نقاش اروپائی اعم از معروف و غیر معروف به کار برده است. نقاش ایرانی برای نشان دادن ریزه کاریهای طبیعت در لابلای یک گلبرگ و یا یک برگ ساده کوشش فراوان به کار می‌برد، در حالیکه ذهن او به همه این جزئیات و ریزه کاریها وقوف کامل دارد و آنها را با کمال مهارت می‌نمایاند و همین رمز است که به این هنر مزیت خاص بخشیده و به آن اهمیت فراوان می‌دهد.

در نقاشی کلاسیک ایرانی، سایه وجود ندارد، طبیعت با ریزه کاریهای معجز آسا تعبیر شده و هر گل و بته و شاخه یک گیاه با حد اکثر زیبایی خود جلوه گر می‌شود. در نظر نقاش ایرانی زمان واجد اهمیت نیست بلکه حوصله و شکیبائی اوست که کار خود را بدان وسیله به عالیترین وجهی به مُنصَّهٔ ظهور می‌رساند. در این سبک زیبایی عینی مورد توجه نیست بلکه زیبایی ذهنی مورد نظر است و از همین روست که مدلهای نقاشان دوره کلاسیک چشمهای بادامی، بینی قلمی، بالای چون سرو و دهان غنچه مانند است. به این جهت هنرمند ایرانی همیشه یک طبیعت ثانوی که مخلوق خود اوست و یک عالم مجرد مخصوص خویش به وجود می‌آورد.

در نقاشی این دوره اصول علمی مناظر و مرایا (پرسپکتیو) رعایت نمی‌شود. و این عدم ملاحظه دوری و نزدیکی اشیاء نقص آن نیست بلکه شیوه خاص این هنر است. نمایش نفسانیات و حالات روحی مدل در آثار این دوره کمتر رعایت شده است و این سبک نقاشی رویهمرفته با مشخصاتی که گفته شد شیوه ئی مخصوص و منحصر به فرد است که به قول گری در جهان نظیر ندارد.

با ظهور کمال الدین بهزاد در سده نهم هجری نقاشی کلاسیک ایرانی به حد کمال خود رسید. مولف عالم آرای عباسی درباره این هنرمند که در اواخر عمر در خدمت شاه اسماعیل موسس سلسله صفوی (۹۸۱ هجری = ۱۵۰۲ میلادی) بود درباره توجه موسس سلسله صفوی به نقاشی می‌نویسد «در زمان جوانی ذوق و شغف فراوان و بسیار به این کار داشتند و استادان نادرکار این فن مثل بهزاد و سلطان محمد که در این فن شریف

طاق و در نزاکت قلم شهره آفاق بودند و در کتابخانه معموره کار می کردند و آقا میرک نقاش اصفهانی انیس خاص و مونس بزم اختصاص بود. آن حضرت به این طبقه الفت خاص داشتند. هرگاه از مشاغل جهانداری فراغت حاصل می شد به مشق نقاشی تربیت دماغ می کردند...»

از این چند سطر پیداست که موسس سلسله صفوی تا چه اندازه به این هنرمندان علاقه و توجه داشتند ، آثار اصلی نقاشان دوره صفوی در ادبیات منظوم ایران باقی ماند و آن عبارت است از کتابهایی که نقاشان مذکور به مصور ساختنشان مأموریت یافته بودند .

پس از بهزاد ، استادان بزرگ دیگری مانند : میرک ، مظفر علی ، قاسمعلی و سلطان محمد روش مشعشع مکتب آن هنرمند بزرگ را ادامه دادند. از کارهای معروف کمال الدین بهزاد که اینک از نفایس عالم هنر است ، یکی تصویر سلطان حسین بایقرا و دیگری بوستانی است از سعدی که در آن چهار مجلس از استاد بهزاد وجود دارد.

پس از بهزاد و میرک نابغه دیگری ظهور کرد که رضا عباسی نام داشت و سبک و شیوه خاصی ابداع نمود ، وی معاصر شاه عباس بود . این پادشاه در مدت سلطنت خود (۹۶۶ - ۹۸۸) به روش پدران خود عده ئی از نقاشان را در دربار استخدام کرد که همگی در کارگاه سلطنتی کار می کردند . در این دوره آثار ارزنده ئی در نقاشی ایران پدید آمد که متأسفانه به جز معدودی بقیه فاقد امضاء می باشند. در این میان باید رضا عباسی و کارهای او را مستثنی دانست زیرا این هنرمند نابغه و بی نظیر علاوه بر امضاء کردن آثار خود در بعضی موارد نوشته های مطولی نیز برای تشریح علت ترسیم آن تصاویر با ذکر تاریخ صحیح از خود به یادگار گذاشته است . او در ساختن پرتره استاد واقعی بود و مینیاتور های وی تصاویر متعددی از شاه عباس و تعداد قابل ملاحظه ئی از بزرگان و معاصرانش را محفوظ نگاه داشته یک پرتره از شاه عباس که در ۱۰۱۴ درگذشت در دست است که چهل سال بعد به وسیله یکی از مجذوبین آثار وی به نام میر مصور کپی شده است. با فوت رضا عباسی دوره کلاسیک نقاشی ایران پایان می گیرد و تا عصر حاضر

هنرمند بزرگی که بدان پایه باشد ، ظهور نمی کند. گرچه در اواخر سده سیزده هجری هنر مینیاتور بار دیگر رونق گرفت و هنرمندانی مانند میرزا حسن خان افشار ، معروف به « لال» در تهران ، لطفعلیخان نقاش و پسران وصال شیرازی در شیراز و آقا نجف در اصفهان آثاری به وجود آوردند ولی سطح نقاشی ایرانی هرگز از آنچه که هنرمندان بزرگ پیشین پدید آورده بودند بالاتر نرفت تا آنکه با ظهور استاد حسین بهزاد یکباره تحولی در هنرمینیاتور ایران پدید می آید. او که بی تردید بزرگترین و پُر آوازه ترین مینیاتوریست قرن حاضر است به قول ژان کوکتو « پیامبر افسونگری است از مشرق زمین داستانسرا » ابداعات حسین بهزاد در مینیاتور عبارتند از : طرد چهره های متحد الشکل و قالبی مغولی از مینیاتور و جایگزینی آن با قیافه ها و آناتومی ایرانی نه به صورت متحد الشکل بلکه متفاوت ؛ رعایت آناتومی معقول در حدی که به مینیاتور لطمه نزند؛ رعایت دوری و نزدیکی به صورتی قیاسی و نه به صورت قوانین مبتنی بر مناظر و مریا؛ و همچنین ابداع تصاویری با رنگ سفید بر زمینه سیاه ، خارج کردن اندازه مینیاتور از حد کتاب و مطرح کردن آن به صورت تابلوی منفرد و از جمله قدرت بخشیدن به خط به صورت تند و کند و استفاده آزاد از رنگ ، حتی استفاده از یک رنگ به صورتی سیر و روشن و نهایتاً منعکس ساختن حالات و درونی چهره ها .

استاد حسین بهزاد تا به حدی مینیاتور ، این هنر اصیل و ارزشمند ایرانی را تعالی بخشید که نه تنها نام خود بلکه نام این هنر ملی را در دنیا بلند آوازه ساخت. در اینجا لازم است که از دو هنرمند پر آوازه مینیاتور ایران استاد تجویدی و استاد فرشچیان هم ذکری به میان آید که هر یک در اعتلای هرچه بیشتر این هنر گامهای موثر برداشتند.

مراجع

- ۱- یادنامه بهزاد ، ابوالفضل میربهاء
- ۲- شاهکارهای هنر ایران ، پوپ / خانلری

ترجمه های « رباعیات عمر خیام » به زبان چینی

چکیده:

اولین ترجمهٔ رباعیات عمر خیام به زبان چینی در سال ۱۹۱۹ با استقبال فراوانی روبرو گردید. طبق آمار غیر رسمی تا کنون بیش از ۲۲ ترجمه کامل یا بخشی از رباعیات عمر خیام به زبان چینی ترجمه شده. اما شایستهٔ یاد آوری است که فقط چهار ترجمه بصورت مستقیم از زبان فارسی برگردان شده و در ۱۸ مورد از زبان واسط همچون روسی، فرانسوی، انگلیسی و ازبکی به چینی ترجمه شده اند. از میان ترجمه های رباعیات عمر خیام به چینی ترجمهٔ پرفسور جان هونین را می توان بهترین دانست. نارسائی موجود در ترجمهٔ فیتزجرالد اولین مترجم انگلیسی، رباعیات را در ترجمه های چینی که از زبان سوم انجام شده به بیراهه کشانده است. این گفتار ترجمه های چند مترجم چینی را به محک مقایسه گرفته است.

در آسمان بلند مرتبهٔ ادبیات ایران، ستارگان درخشان فراوانی پا به عرصه وجود گذاشته اند که صیت شهرت و آوازه ی معروفیت آنان، مرزهای جغرافیایی و فرهنگی و ادبی جهان را پشت سر گذاشته و ترجمهٔ اشعار و آثار آنها به اغلب زبانهای مهم و زندهٔ دنیا، به ادبیات جهان غنا، و به فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان و ادبیات فارسی در میان سایر ادبیات ملتهای جهان، جایگاه ویژه و ممتاز و ماندگاری بخشیده اند.

در بین حکما و اندیشمندان صاحب نام ایرانی، نام و اندیشه های حکیم عمر خیام (۱۱۲۲-۱۰۴۸ میلادی) عالم و شاعر بلند مرتبهٔ ایرانی، بیش از سایر شخصیتها، در تذکره ها و کتابها و در میان آراء و عقاید دانشمندان برجستهٔ داخلی و خارجی، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. اگرچه حکیم عمر خیام در اصل یک ریاضی دان و فیلسوف است، ولی شهرت عالمگیر وی بیشتر به خاطر رباعیات شیرین او است که حاوی اندیشه های بلند فلسفی و ارزشهای متعالی انسانی است. از چندین هزار مقاله و کتابی که تاکنون دربارهٔ شخصیت و آثار او به زبانهای مختلف، در سراسر جهان تألیف و منتشر شده

است، بیش از ۹۵ درصد با رباعیات وی پیوند دارد. اندیشه های ژرف و حکمتهای ارزشمند متعالی انسانی مطرح در اشعار و رباعیات خیام، از وی و فرهنگ ایران زمین در جهان چهره ای نامدار و ماندگار ساخته که استقبال بیش از حد جامعه جهانی از او نیز ناشی از همین ژرف نگری ها و باریک اندیشی ها است.

خیام در چین

درس‌رزمین شعروادبیات شرق دور، یعنی کشور چین هم رباعیات عمر خیام پس از چاپ اولین ترجمه^۱ آن به زبان چینی در سال ۱۹۱۹ با استقبال فراوانی روبرو و شخصیت‌های بزرگ فرهنگی و ادبی متعددی در این کشور اقدام به ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان چینی نموده اند که از جمله می توان به افرادی همچون دکتر «هوشی» رئیس سابق دانشگاه پکن، دکتر «گوه مورو»^۲ شاعر، مورخ، باستان شناس و رئیس سابق فرهنگستان هنر چین، «وانگ منگ»^۳ نویسندهٔ معروف و وزیر اسبق فرهنگ چین اشاره کرد. طبق یک آمار غیررسمی تاکنون بیش از ۲۲ ترجمهٔ کامل و یا بخشی از رباعیات عمر خیام به زبان چینی در این کشور چاپ و منتشر شده است^۴ که ۱۸ مورد از آنان از زبان واسط همچون روسی، فرانسوی، انگلیسی و ازبکی به چینی ترجمه شده اند، و چهارمورد نیز بصورت مستقیم از زبان فارسی به چینی برگردان شده که مترجمین آنان عبارتند از آقایان پرفسور «جان هونین»^۵، «شین بین شون»^۶، «جان هویی»^۷ و «خانم موهونگ یان»^۸.

۱ - رئیس اسبق دانشگاه پکن / ترجمهٔ چند رباعی از خیام توسط دکتر هوشی (Hushi)

۲ - Guo Mo Ro

۳ - Wang Meng

۴ - مصاحبهٔ آقای جان هویی با بخش فارسی رادیو بین المللی چین در نهم ماه اوت ۲۰۰۴.

۵ - Zhang Hongnian

۶ - Xing Bin Shuan رایزن اسبق فرهنگی سفارت چین در ایران / مترجم دیوان حافظ به زبان چینی.

۷ - Zhang Hui مترجم ادارهٔ ترجمهٔ چین / مترجم تعدادی از آثار ادبی ایران از جمله اشعار

رودکی به زبان چینی

۸ - Mu Hong Yan پژوهشگر موسسهٔ ادبیات خارجی فرهنگستان علوم اجتماعی چین / مترجم

دودفتر از مثنوی معنوی به زبان چینی / مولف دوجلد کتاب پیرامون شعرنومعاصر ایران تحت

عنوان (تولدی دیگر قنقنوس، بررسی شعرنومعاصر ایران) که به عنوان پژوهش برگزیده سال

۲۰۰۴ آکادمی علوم اجتماعی چین انتخاب گردید.

از جمله دلایل علاقمندی مترجمین چینی به برگرداندن رباعیات عمر خیام به زبان چینی علاوه بر جاذبه های عمومی موجود در رباعیات، می توان به دو دلیل خاص نیز اشاره نمود.

۱- تشابه موجود بین رباعیات و یک نوع شعر قدیمی چین به نام «جوئه جو»^۱ که بسیار شبیه به رباعی فارسی است. این سبک از شعر چینی هم، همچون رباعیات زبان فارسی، دارای چهار مصرع بوده و مصراعهای اول، دوم و چهارم آن از وزن و قافیه مشخصی برخوردار و در ادبیات کهن چین جایگاه ویژه ای دارد.

۲- انعکاس برخی از کلمات و آثار فرهنگ چینی همچون «لعبتکان»، «فانوس خیال» و... در رباعیات عمر خیام، که به زعم چینی ها نشان از تأثیر فرهنگ چینی در زبان و ادبیات فارسی است.^۲

از این ترجمه های متعددی که تاکنون از رباعیات عمر خیام به زبان چینی صورت گرفته است، ترجمه پروفیسور «جان هونین»^۳ استاد بازنشسته

Jue Ju - ۱

۲ - مصاحبه آقای جان هوئی با بخش فارسی رادیو بین المللی چین در نهم ماه اوت سال ۲۰۰۴

۳ - پروفیسور جان هونین در سال ۱۹۳۱ در شهر لنین چن از استان شندونگ چین متولد و در سال ۱۹۶۰ به عنوان اولین گروه از دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پکن فارغ التحصیل گردید، وی بلافاصله در بخش فارسی این دانشگاه به عنوان استاذ زبان فارسی مشغول و از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۸۷ به عنوان رئیس دپارتمان فارسی این دانشگاه به تدریس و تربیت نسل جدیدی از دانشجویان این رشته مشغول گردید که اغلب اساتید و مترجمین کنونی زبان فارسی، از شاگردان وی به حساب می آیند. وی از برجسته ترین اساتید زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پکن است که به حق می توان او را از پُرکارترین مترجمین آثار ادبی ایران در چین نامید. وی علاوه بر ترجمه بسیاری از متون فارسی به چینی و چینی به فارسی، مسئولیت گروه مترجمین مجموعه شاهکارهای ادبی ایران شامل شاهنامه فردوسی، مثنوی معنوی، دیوان حافظ، گلستان و بوستان سعدی، رباعیات عمر خیام و اشعار رودکی را برعهده داشت که این مجموعه در دهمین دوره جایزه جهانی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران به عنوان اثر برگزیده انتخاب و در سال ۲۰۰۳ در چین نیز به عنوان کتاب برگزیده ادبیات خارجی این کشور انتخاب گردید. اضافه می نماید که در سفر آقای جیانگ زمین رئیس جمهوری سابق چین به ایران در سال ۱۳۸۲ دو دوره از این مجموعه ۱۸ جلدی که به همت رایزنی فرهنگی ایران در چین و انتشارات ادبی و هنری استان هونن چین به شکل زیبا و نفیس

زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پکن را می توان بهترین ترجمه دانست، زیرا ایشان علاوه بر استفاده از تجارب سایر مترجمین، به خاطر تسلط به زبان فارسی، درک بهتری از مفاهیم و واژه ها و عبارات به کار برده شده در رباعیات خیام داشته و لذا بهتر توانسته این مفاهیم را به زبان چینی برگرداند. وی معتقد است منشأ اشتباهات و نارسائیهای موجود در ترجمه مترجمین چینی رباعیات خیام که از زبان غیر فارسی آنرا ترجمه کرده اند، نارسایی موجود در ترجمه « فیتزجرالد »، اولین مترجم انگلیسی رباعیات است که مترجمین چینی را به بی راهه کشانده و باعث شده که آنها نتوانند مفهوم دقیق رباعیات را درک، و بصورت صحیحی به زبان چینی برگردانند. آنچه در پی می آید، مقاله نقد گونه ای است که پرفسور «جان هونین»، از ترجمه

چاپ شده بود، توسط رؤسای جمهوری دوکشورامضاء و به عنوان سمبل روابط دوستانه دوکشور در کتابخانه های ملی دوکشور نگهداری می شود. برخی از آثار ادبیات فارسی ترجمه شده پرفسور جان هونین به زبان چینی عبارتند از چهارمقاله نظامی عروضی / رباعیات عمر خیام / گلستان سعدی / بوستان سعدی / لیلی و مجنون نظامی / گزیده ای از شاهنامه فردوسی / داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی / رستم نامه / داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی / تاریخ ادبیات زبان فارسی که به عنوان کتاب درسی رشته ادبیات خارجی در دانشگاههای چین تدریس می شود / فرهنگ فارسی به چینی / مسئول گروه تدوین فرهنگ چینی به فارسی / شرح و حال بزرگان شعر و نثر ایران برای دایره المعارف ادبیات چین / متن کامل شاهنامه فردوسی / و... وی همچنین تعدادی از متون چینی را به زبان فارسی ترجمه و منتشر ساخته است که می توان به تاریخ مختصر چین / داستانهای قدیمی چین / اسناد و اطلاعات تاریخی مربوط به روابط ایران و چین / و... اشاره کرد. آقای جان هونین به خاطر تلاشهای بی وقفه اش در معرفی فرهنگ ایران به چین و آثار فرهنگی چین به ایران، موفق شده که در این دوکشور موفق به دریافت نشانها و جوایز مختلفی گردد که برخی از آنان عبارتند از ششمین جایزه ادبی بنیاد مرحوم افشار، دهمین جایزه جهانی جشنواره بین المللی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، برگزیده چهره های ماندگار سال ۱۳۸۵، دریافت لوح تقدیر از جناب آقای خاتمی رئیس محترم جمهوری ایران در سفر به چین، بهترین مترجم برگزیده توسط انجمن سراسری مترجمین چینی و مترجم برگزیده سال ۲۰۰۳ رشته ادبیات خارجی چین.

۱ - جان هونین / کلمه آه عشق به هیچوجه وجود ندارد / مجله نیلوفر آبی / سال ۲۰۰۳

انگلیسی «فیتزجرالد» و ترجمه های چینی که براساس آن از رباعیات صورت گرفته، نگاشته است. این مقاله تحت عنوان « کلمه - آه عشق - به هیچوجه وجود ندارد» در سال ۲۰۰۳ در یکی از نشریات معتبر ادبی چین به نام «نیلوفر آبی» منتشر گردیده است.

« کلمهٔ آه عشق » به هیچوجه وجود ندارد»

دربارهٔ ترجمه رباعیات عمر خیام

پرفسور «جان هون نین»

در تاریخ ۲۱ ماه آوریل سال جاری^۱ و در سفر رئیس جمهوری خلق چین به ایران، دو نسخه از «مجموعهٔ شاهکارهای ادبی ایران» (ادارهٔ نشریات ادبی و هنری استان هونن، چاپ در ماه مه ۲۰۰۲) به امضای رؤسای جمهوری دو کشور چین و ایران جناب آقای «جیانگ زمین» و جناب آقای خاتمی رسید تا بعنوان سمبل دوستی در کتابخانه های ملی دو کشور جاودان شود.

« رباعیات » عمر خیام (۱۰۴۸-۱۱۲۲ م) شاعر بزرگ ایران شاهکار ادبی مشهور جهان است. در یکی از مقدمه های « رباعیات » خیام آمده است: ممکن است شما با ایران آشنایی زیادی نداشته باشید، ولی ممکن نیست که خیام را نشناسید. همچنین گفته می شود که « رباعیات » خیام پس از کتاب مقدس مسیحیان کتابی است که به زبانهای مختلف جهان با بیشترین تیراژ ترجمه و چاپ شده است.

خیام دراصل ریاضی دان، منجم، فیلسوف و پزشک بود، و اشعار او در دوران حیاتش خیلی مشهور نبود. وی رباعیات را بعد از انجام کارهای علمی و تنها برای سرگرمی سروده است. رباعیات خیام، بیانگر شناخت هوشیارانه و عمیق وی از زندگی جامعهٔ خود، و پیوند اندیشه فیلسوفانه با احساسات شاعرانه و نالهٔ روح از رنج و فشار سیاسی و مذهبی زمان شاعر است. جهانیان، هرگز این شاعر بزرگ ایرانی را فراموش نمی کنند. طبق آمار غیر رسمی، پس از انتشار اولین ترجمه «رباعیات» به زبان چینی توسط آقای «گوه مو رو» در سال ۱۹۲۴، تاکنون حدود ۲۰ ترجمه دیگر از آن به

۱ - مجموعهٔ هیجده جلدی شاهکارهای ادبی ایران توسط انتشارات ادبی و هنری استان هونن

چین. سال نشر ۲۰۰۲ م.

زبان چینی ترجمه و منتشر شده است . علاقه و شور و شوق به «خیام» در جهان ، از انتشار «رباعیات» با ترجمه انگلیسی «فیتز جرالده»^۱ شروع شد . «فیتز جرالده» (۱۸۰۹-۱۸۸۳ م) ظرف ۲۰ سال آخرزندگی خود (از ۵۰ سالگی تا زمان مرگ) رباعیات خیام را به زبان انگلیسی ترجمه کرد . وی با روح و قلم خود، اشعار ، روحیات و جاذبه های خیام را جاودانه کرد . تعداد زیادی از مردم جهان ترجمه وی را نمونه کامل ترجمه تلقی می کنند، و بسیاری از اشعار ترجمه شده وی وارد آثار ادبی انگلستان شده است . «روسه بی»^۲ و «تنیسون»^۳ شعرای انگلیسی، از ترجمه وی با شور و شوق زایدالوصفی ستایش کرده اند . اگرچه «تنیسون»، در شعر خود رباعیات ترجمه «فیتز جرالده» را کمال و جمال تام می خواند . ولی از لحاظ دقت ، ترجمه «فیتز جرالده» با متن اصلی فاصله زیادی دارد. طبق آمار ، از ۱۰۱ رباعی ترجمه شده توسط وی ، ۴۹ شعر به مفاهیم متن اصلی نزدیک و ۴۴ شعر از مخلوط کردن یک شعر با دیگر اشعار نوسازی شده و چند شعر اثر شاعر دیگری غیر از خیام بوده و ۳ شعر نیز از خودش می باشد .

موفقیته «فیتز جرالده»، در ترجمه آزاد او است . ولی متأسفانه وی خیلی آزاد ترجمه کرده و چیزهایی را که نباید حذف شود، حذف کرده است . در اینجا برخی از متن های ترجمه شده از زبان انگلیسی به زبان چینی را با متن اصلی رباعیات خیام مقایسه می کنیم .

متن شعر شماره ۹۹ ترجمه «فیتز جرالده» به شرح زیر است

Ah ! love , could thou and I with Fate conspire
to grasp this sorry Scheme of things entire,
would not we shatter it to bits - and then
Re-mould it nearer to the Heart's Desire!

در سال ۱۹۱۹ ، آقای دکتر «هوشی» این شعر را از زبان انگلیسی به زبان چینی ترجمه کرد. وی معتقد بود که این ترجمه بهترین شعر ترجمه شده توسط او است . متن ترجمه وی به شرح زیر است:

Edward Fitz Gerald - ۱
Rosse Eei - ۲
Tenny Son - ۳

اگر شما و من جا نشین خدای آسمان شویم ،
باید تمام جهان آشفته را خراب کنیم ،
آن را دوباره در بوتهٔ آزمایش قرار داده ،
و آن را از نو به میل خود بسازیم .
در حالیکه آقای « گوه مو رو » این « رباعی » را این گونه ترجمه کرده است .
آه ، عشق ، اگر من و شما با " او " همدست شویم ،
و مجموعه عوامل بد بختی را بدست آوریم ،
می ترسیم و آن را تخریب نمی کنیم ،
تا به میل خود آن را مجدداً بازسازی کنیم .
آقای « وین ای دوو »^۱ دیگر مترجم خیام به چینی ، معتقد است که
ترجمهٔ آقای « گوه مو رو » خوب نیست و ایشان همین رباعی را مجدداً این
گونه ترجمه کرده است :
عشق ، اگر من و شما با « او » همدستی کنیم ،
تا جهان بد بختی را بدست آوریم ،
می ترسیم و آن را پاره پاره نمی کنیم ،
و به میل خود آن را نوسازی می کنیم ،
آقای « شیو جی مو »^۲ نیز از ترجمهٔ آقای « گوه مورو » انتقاد کرده و خود
آن را این گونه ترجمه کرده است .
عشق ، اگر من و شما با خدای خوشبختی همدست شویم ،
وسرنوشت این جهان زشت را در دست گیریم ،
در فرصت مناسب آن را کاملاً در هم بشکنیم ،
و به میل خود آن را به خوشبختی تبدیل کنیم .
متن ترجمهٔ این رباعی توسط دیگر مترجم رباعیات آقای « بو لی »^۳ به شرح
زیر ترجمه شده است :
آه ، عشق ، امیدواریم که با سرنوشت مشورت کنیم ،
سرنوشت خیلی بد چیزها را در دست بگیریم !
چرا این جهان را پاره پاره نمی کنیم ؟
تا به میل خودمان آن را از نو بسازیم .

Wen Yi Duo - ۱

Xiu Zhi Mo - ۲

Bo Li - ۳

متن ترجمه آقای «هوانگ گائو شین»^۱ از این رباعی به شرح زیر است:
 عاشقا! اگر من و شما با هم همکاری کنیم ،
 سرنوشت بد همه چیز را در دست بگیریم ،
 ابتدا نباید آن را پاره پاره کنیم ،
 و به میل خود از نو بسازیم .

من همچنین متن های ترجمه آقایان « یو ار چانگ»^۲ و «مونگ شیانگ سن»^۳ را خواندم ، ترجمه آقای « یو» اینگونه است :
 آه ، دوست ، اگر من بتوانم درخفا اورا به بینم ،
 و کاملاً آن سرنوشت شوم را در دست گیرم ،
 مگر نمی توانیم آن را پاره پاره کنیم ،
 و به میل خود رقم بزنیم .
 ترجمه آقای « مونگ» به این شرح است :
 آه ، عشق ، مگر ما نمی توانیم با او همدست شویم ،
 و سرنوشت این جهان شوم را در دست بگیریم ،
 مگر نمی توانیم آن را در هم شکسته و پاره پاره کنیم ،
 و به میل خود مجدداً از نو بسازیم .

این همه اختلاف در ترجمه در حالی است که مفهوم اصلی شعر خیام روشن است، و هیچ جای ابهامی ندارد . ولی « فیتز جرالدهنگام ترجمه یا دو شعر را با هم مخلوط کرده و یا برخی از جملات را حذف کرده است . به هر حال متن ترجمه وی با متن اصلی فارسی فاصله دارد . در اینجا من شعر را از فارسی مستقیماً به زبان چینی ترجمه می کنم :
 اگر مانند یزدان بر آسمان حکومت کنم ،
 این فلک را یک سره سرنگون می کنم ،
 گنبد ازرق جدیدی از نو می سازم ،
 تا آرزوی آزاد مرد تحقق یابد .

در این شعر، واژه مهمی به نام «یزدان» هست که دارای رنگ مذهب زرتشت فارس (ایران) بوده و معنی آن خالق جهان ، خدا و فرشته است ، این واژه با کلمه خدا در زبان فارسی و الله در زبان عربی فرق دارد . هدف

Huang Gao Xin - ۱

Yuar chang - ۲

Mung Xiang sen - ۳

خیام از استفاده از این واژه این است که، علی رغم گذشت سیصد سال از ورود اسلام به ایران، وی همچنان عقیده سنتی ایران قدیم را حفظ کرده و معتقد است که یزدان دین زرتشت، بر جهان مسلط است.

در جمله چهارم این شعر واژه مهم دیگر، کلمه «آزاده» است که معنی آن آدم شریف، شخص درستکار، شخص آزادیخواه (نه چاکر)، ایرانی اصیل (نه تازی) است. بدون شک و تردید، منظور از واژه (آزاده) در این شعر این است که آرزوی ایرانی آزادیخواه، تحقق یابد. معنی واقعی مطلب این است که اعراب در سال ۶۵۱ ایران را اشغال کردند، و از آن به بعد ایرانیان مثل برده زندگی می کردند. در لابه لای این شعر علاوه بر ابراز نارضایتی از جهان بشری، نفرت شاعر از اعراب متجاوز حکمران نیز نهفته است.

نفرت شاعر، نشانگر روحیه ستیز محافل ادبی فارس در آن دوران است. ولی در ترجمه «فیتز جرالده» این دو واژه مهم (یزدان و آزاده) حذف شده است. از این جهت، شعر پر معنی و عمیق خیام، به شعر نارضایتی از جهان عادی تبدیل شده است. در واقع ترجمه «فیتز جرالده» روح اصلی شعر را از آن سلب کرده است.

در چنین شرایطی همه مترجمینی که رباعیات خیام را از زبان انگلیسی و بر اساس ترجمه «فیتز جرالده» ترجمه کرده اند هرچند در این زمینه سعی و کوشش خود را به کار برده اند، ولی معنی واقعی و عمیق شعر خیام را بیان نکرده اند. در میان آنها تنها ترجمه آقای «هوشی» ساده تر و روشنتر و به مفهوم اصلی شعر خیام نزدیکتر است.

علاوه بر این، کلمه «مجموعه چیزها» که در متن ترجمه «گومورو» هست غیر قابل فهم است. البته «جهان آشفته» در ترجمه «هوشی» روشنتر است و معنی سایر ترجمه ها نیز واضح است. در واقع در متن اصلی، این واژه «فلک» است، که با آسمان، گردون و سپهر متفاوت است. معنی فلک غیر از آسمان به معنی سرنوشت هم هست. واضح است که خیام از هر دو معنی آن استفاده کرده. «فیتز جرالده» این واژه را *Sorry Some of things* ترجمه کرده و مترجمان چینی هم از روی ناچاری از او دنباله روی کرده اند. به همین دلیل است که در متن های ترجمه شده به زبان چینی «جهان بدبخت را تخریب کردن» ... پدید آمده است. با کمی تأمل متوجه

می شویم که «سرنگونی فلک» و «تخریب جهان» کدام یک می تواند روحیه ستیزه جویانه شاعر را بهتر منعکس کند؟

لازم بذکر است که «فیتز جرالده» در ترجمه خود جمله *oh love* را که در متن اصلی به هیچوجه وجود ندارد اضافه کرده است. به همین سبب است که در تمام متون ترجمه شده به زبان چینی، واژه های «آه، عشق»، «عشقا»، «عاشقا» بوجود آمده است، در حالیکه این واژه ها در متن اصلی به هیچوجه وجود ندارد. «فیتز جرالده» زبان روشن فارسی در متن اصلی را پیچیده تر ساخته است.

نمونه دیگر ترجمه شعر شماره ۶۸ از «فیتز جرالده» به شرح زیر است:

We are no other than a moving row of magic shadow
shores that come and go Round - by the master -
with this sun illuminated
lantern held of show in midnight

- ترجمه «گوه مو رو» از این رباعی به زبان چینی چنین است:
ما گروه منظره و خیال متحرک هستیم،
دور این فانوس گردان می گردیم،
در یک نیمه شب،

شعبده باز آن را روشن می کند.

- ترجمه «بولی» چنین است:

ما تنها گروه منظره و خیال هستیم،
در رفت و آمد و دور فانوس گردان می گردیم،
روشنایی از خورشید در میانه آمد،
در شب، شعبده باز چراغ را روشن کرد.

- ترجمه آقای «هوانگ هو سن» بدین گونه است:

ما تنها چون منظره و خیال حرکت می کنیم،
دور آن نور مرکزی با عجله می چرخیم،

این نور از فانوسی که خورشید آن را روشن کرده می تابد،
این فانوس شبها در دست شعبده باز است.

- متن ترجمه «مونگ شیانگ سن» به شرح زیر است:

ما تنها سایه بازی متحرک هستیم ،
در شب ، صاحب صحنه بازی می شویم ،
خورشید را فانوس تلقی می کنیم ،
دور آن رفت و آمد می کنیم .
- متن ترجمه «یو ار چانگ» این گونه است :
ما تنها سایه متحرک هستیم ،
دور یک فانوس رفت و آمد می کنیم ،
شعبده باز آن را در دست گرفته ،
در شب خورشید آن را روشن می کند .
شاید متن اصلی فارسی این شعر را باید این گونه ترجمه کرد :
در برابر این فلک که ما حیرانیم ،
بیهوده و عجیب همچون فانوس گردان ،
خورشید منبع نور ، گردون بدنه آن ،
ما همچون تصویر روی آن ، در رفت و آمد و حیران .

می توان دید که جمله اول این شعر ، بیانگر خیال و احساس باطنی شاعر در برابر زندگی انسان در دنیا است . ولی « فیتز جرالده » آن را اصلاح کرده و جمله چهارم را جلوتر انداخته . از این جهت در ترجمه این احساس شاعر که فلک را فانوسی گردان تصویر کرده وجود ندارد . از طرف دیگر وی در ترجمه در برابر فانوس واژه **Midnight** اضافه کرده است ، در حالیکه این کلمه در متن اصلی فارسی نیست . به همین دلیل در متن های ترجمه شده به زبان چینی بر اساس ترجمه « فیتز جرالده » واژه های « شب » ، « نیمه شب » ، « در شب » پدید آمده اند و جمله « در شب خورشید آن را روشن کرد » غیر قابل فهم است .

مایه تأسف است که « فیتز جرالده » در ترجمه خود اصل مهم معانی و بیان خیام در این شعر را نادیده گرفته است . در سطر اول و سطر چهارم واژه « حیران » (به معنی ۱- متحیر ۲- سرگردان) وجود دارد . در شعر فارسی ، اگر در یک یا دو بیت ، یک واژه تکرار شود ، معنی آن معمولاً یکی نیست . شاعر بزرگی همچون خیام اگر در یک شعر کوتاه در دو جای مختلف از یک واژه استفاده کرده ، غیر قابل تصور است که هر دو به یک معنی باشد . لذا « حیران » در سطر اول به معنای اول است یعنی شاعر در برابر فلک احساس تحیر می کند و در سطر چهارم به معنای دوم است . به نظر شاعر

جهانیان سرگردان مانند اشخاص روی فانوس گردان هستند . این دو جمله مهارت فوق العاده شاعر را بخوبی نشان می دهند . ولی متأسفانه ، « فیتز جرالده » قصد واقعی شاعر را درک نکرده و هر دو معنی این واژه در ترجمه وی حذف شده است . از این جهت مترجمان چینی نیز قصد واقعی شاعر بزرگ ایرانی را نفهمیده اند .

من ضمن مقایسه ترجمه « فیتز جرالده »، با ترجمه های صورت گرفته به زبان چینی ، تجربه شخصی خودم را می گویم : که اگر بخواهیم اشعار خارجی را بطور دقیق و صحیح ترجمه کنیم ، علاوه بر فراگیری کامل هر دو زبان ، باید با محیط اجتماعی و ویژگی زمانی نویسنده هم آشنایی عمیق داشته و سوابق شخصی و گرایشهای فکری وی را هم بدانیم ، و با مفاهیم واقعی و زبان و اصطلاحات آن آشنا باشیم . خیام رباعیات را به اوج قله خود رسانده است . زبان رباعیات او ساده ولی عالی و لطیف است . باید گفت وی برای به کارگیری هر واژه در رباعیات ، دقیقاً فکر کرده است . از این جهت ما نیز هنگام ترجمه آن در مورد هر واژه باید دقت و توجه زیادی داشته باشیم .

بعضی از انگلیسی ها معتقدند که ترجمه « فیتز جرالده »، حتی از متن اصلی خیام هم بهتر است . بنده این نظر را قبول ندارم . در خصوص جایگاه « فیتز جرالده » مترجم انگلیسی و خیام شاعر بزرگ ایرانی در محافل ادبی جهان ، من نظر « تنیسون » شاعر انگلیسی را قبول دارم . وی در همان شعر ستایش ترجمه فیتز جرالده می گوید :

من نمی دانم کدام متن ترجمه شده به زبان انگلیسی ،

از این بهتر و کامل تر و نفیس تر می تواند باشد .

او همانند یک ستاره است ،

خورشید به او نور می دهد ،

آن عمر خیا نتکار بزرگ است .

همه زیبا ئیهای ادبیات در آثار او جمع شده ،

با کف زدن به شما عمر آفرین می گوئیم .

به نظر « تنیسون »، « فیتز جرالده » ماه است و خیام خورشید . نور ماه هر

چقدر هم درخشان باشد ، نمی تواند از نور خورشید بیشتر باشد ، مضافاً

براین که ، نور ماه تنها جلوه ای از انعکاس نور خورشید است .



ادب امروز ایران

مدیر مدرسه^۱

از در که وارد شدم سیگارم دستم بود و زورم آمد سلام کنم. همینطوری دنگم گرفته بود قد باشم. رئیس فرهنگ که اجازه نشستن داد نگاهش لحظه ای روی دستم مکث کرد و بعد چیزی را که می نوشت تمام کرد و می خواست متوجه من بشود که رونویس حکم را روی میزش گذاشته بودم. حرفی نزدیم. رونویس را با کاغذهای ضمیمه اش زیر و رو کرد و غَبَغَب انداخت و آرام و مثلاً خالی از عصبانیت گفت:

- جا نداریم آقا. اینکه همیشه! هر روز یک حکم میدند دست یکی و میفرستش سراغ من ... دیروز به آقای مدیر کل...

حوصله این اباطیل را نداشتم. حرفش را بریدم که :

- ممکنه خواهش کنم زیر همین ورقه مرقوم بفرمایید؟

و سیگارم را توی زیر سیگاری برآق روی میزش تکاندم. روی میز پاک و مرتب بود. درست مثل اطاق مهمانخانه تازه عروسها. هر چیز به جای خود و نه یک ذره گرد. فقط خاکستر سیگار من زیادی بود. مثل تُفّی در صورت تازه تراشیده ای... قلم را برداشت و زیر حکم چیزی نوشت و امضا کرد و من از در آمده بودم بیرون. خلاص.

۱ - « مدیر مدرسه » نام داستان بلندی است که درست ۵۰ سال قبل جلال آل احمد سی و پنج ساله آن روزگار به چاپ سپرده است. در این داستان حکایت حال معلم آرمان گرائی به میان آمده است که با تلاش زیاد به مدیریت یک مدرسه روستائی گماشته می شود ولی در فراز و نشیب خدمت ، از ساختار فاسد و بی تعهد دستگاه فرهنگ دولتی حاکم بر جامعه خود بی زار شده و این پست را که بسیاری از مردمش در آرزوی آنند، ترک می گوید.

آنچه در پیش رو دارید بخش هائی از این داستان بلندست که با هنرمندی در کنار هم چیده و یک « داستان کوتاه » نمایانده شده است.

این داستان اقتباسی است از : « مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران » ، محمد

حقوقی ، (تهران : نشر قطره ، ۱۳۸۲) ، ج ۱ ، صص ۷ - ۱۲۱.

تحمل این یکی را نداشتم . با اداهایش . پیدا بود که تازه رییس شده . زورکی عَبَّغَب می انداخت و حرفش را آهسته توی چشم آدم می زد. انگار برای شنیدنش گوش لازم نیست . صد و پنجاه تومان در کارگزینی کل مایه گذاشته بودم تا این حکم را به امضاء رسانده بودم. توصیه هم برده بودم و تازه دو ماه هم دویده بودم مو لا درزش نمی رفت می دانستم که چه بپذیرد چه نپذیرد کار تمام است. خودش هم می دانست . حتماً هم دستگیرش شد که با این نک و نالی که کرد خودش را کُفت کرده . ولی کاری بود و شده بود.

در کارگزینی کل سفارش کرده بودند که برای خالی نبودن عریضه رونویس حکم را به رؤیت رییس فرهنگ هم برسانم که تازه اینطور شد. وگرنه بالای حکم کارگزینی کل چه کسی می توانست حرف بزند؟ یک وزارتخانه بود و یک کارگزینی ! شوخی که نبود ته دلم قرص تر از اینها بود که محتاج به این استدلالها باشم . اما به نظرم همه تقصیرها از این سیگار لعنتی بود که به خیال خودم خواسته بودم خرجش را از محل اضافه حقوق شغل جدید در بیاورم. البته از معلمی هم اقم نشسته بود. دهسال الف ب درس دادن و قیافه های بهت زده بچه های مردم برای مزخرف ترین چرندی که می گویی و استغناء با غین و استقراء با قاف و خراسانی و هندی و قدیمترین شعر ذری و صنعت ارسال مثل ورد العجز... و از این مزخرفات ! دیدم دارم خر می شوم. گفتم مدیر بشوم. مدیر دبستان ! دیگر نه درس خواهم داد و نه دمبدم وجدانم را میان دوازده و چهارده به نوسان خواهم آورد و نه مجبور خواهم بود برای فرار از اتلاف وقت در امتحان تجدیدی به هر احمق بیشعوری هفت بدهم تا ایام آخر تابستانم را که لذیذترین تکه تعطیلات است نجات داده باشم. این بود که راه افتادم رفتم و از اهلش پرسیدم . از یک کار چاق کن. دستم را توی دست کار گزینی گذاشت و قول و قرار و طرفین خوش و خرم و یک روز هم نشانی مدرسه را دستم دادند که بروم واریسی که باب میل هست یا نه . و رفتم.

مدرسه دو طبقه بود و نوساز بود و در دامنه کوه تنها افتاده بود و آفتابرو بود. یک فرهنگ دوست خرپول عمارتش را وسط زمینهای خودش ساخته بود و بیست و پنجساله در اختیار فرهنگ گذاشته بود که مدرسه اش

کنند و رفت و آمد بشود و جاده ها کوبیده بشود و اینقدر از این بشودها بشود تا دل ننه باباها بسوزد و برای اینکه راه بچه ها شان را کوتاه کنند بیایند همان اطراف مدرسه را بخرند و خانه بسازند و زمین یارو از متری یک عباسی بشود صد تومان. یارو اسمش را هم روی دیوار مدرسه کاشی کاری کرده بود. به خط خوش و زمینه آبی و با شاخ و برگ. البته که مدرسه هم به اسم خودش بود. هنوز در و همسایه پیدا نکرده بودند که حرفشان بشود و لنگ و پاچه سعدی و بابا طاهر را بکشند میان و یک ورق دیگر از تاریخ الشعرا را بکوبند روی نبش دیوار کوچه شان. تابلوی مدرسه هم حسابی و بزرگ و خوانا. از صد متری داد می زد که توانا بود هر که... هر چه دلتان بخواهد! با شیر و خورشیدش که آن بالا سر سه پا ایستاده بود و زورکی تعادل خودش را حفظ می کرد و خورشید خانم روی کولش با ابروهای پیوسته و قمچیلی که به دست داشت و تا سه تیر پرتاب، اطراف مدرسه بیابان بود. در ندشت و بی آب و آبادانی و آن ته رو به شمال، ردیف کاجهای درهم فرو رفته ای که از سر دیوار گلی یک باغ پیدا بود روی آسمان لکه دراز و تیره ای زده بود. حتماً تا بیست و پنج سال دیگر همه این اطراف پر می شد و بوق ماشین و ونگ ونگ بچه ها و فریاد لبویی و زنگ روزنامه فروش و عربده گل به سر دارم خیار. نان یارو توی روغن بود. - « راستی شاید متری ده دوازده شاهی بیشتر نخریده باشد؟ شاید هم زمینها را همین جوری به ثبت داده باشد؟ هان؟ - احمق به تو چه؟ ... »

بله این فکرها را همان روزی کردم که ناشناس به مدرسه سر زدم و آخر سرهم به این نتیجه رسیدم که مردم حق دارند جایی بخواهند که زیرشان آب نرود. - « تو اگر مردی عرضه داشته باش و مدیر همین مدرسه هم بشو. » و رفته بودم و دنبال کار را گرفته بودم تا رسیده بود به اینجا.

همان روز واری فهمیده بودم که مدیر قبلی مدرسه زندانی است. لابد کله اش بوی قرمه سبزی می داده و باز لابد حالا دارد کفاره گناهای را می دهد که یا خودش نکرده یا آهنگری در بلخ کرده. جزو پرقیچی های رئیس فرهنگ هم کسی نبود که با مدیر شدن اضافه حقوقی نصیبش بشود و ناچار سر و دستی برای این کار بشکند. خارج از مرکز هم نداشت. این معلومات را توی کارگزینی به دست آورده بودم. فکر نمی کردم کس

دیگری هم برای این وسط بیابان دلش لک زده باشد با زمستان سختش و با رفت و آمد دشوارش ، این بود که خیالم راحت بود. از همه اینها گذشته کارگزینی کل موافقت کرده بود ! درست است که پیش از بلند شدن بوی اسکناس ، آنجا هم دو سه تا عیب شرعی و عرفی گرفته بودند و مثلاً گفته بودند لابد کاسه ای زیر نیمکاسه است که فلانی یعنی من - با ده سال سابقه تدریس می خواهد مدیر دبستان بشود ! غرضشان این بود که لابد خل شده ام که از شغل بسیار مهم و محترم دبیری دست می شویم یا ... و خلاصه اینکه شاید ... و از این جور حرفها و کار به همین حرفها کشیده بود که واسطه قضیه فهماند که باید در کیسه را شل کنم و من هم کردم. ماهی صد و پنجاه تومان حق مقام در آن روزها پولی نبود که بتوانم ندیده بگیرم. و تازه اگر ندیده می گرفتم چه ؟ باز باید برمی گشتم به این کلاسها و انشاء ها و قرائت ها و چهار مقاله و قابوسنامه و سالنامه فرهنگ و این جور حماقت ها.

این بود که از پیش رییس فرهنگ صاف برگشتم به کارگزینی کل ، سراغ آنکه نفهمی نفهمی دلال کارم بود. و رونویس حکم را گذاشتم و گفتم که چطور شد و آدمم بیرون . و دو روز بعد رفتم سراغش . معلوم شد که حدسم درست بوده است و رییس فرهنگ گفته بوده : « من از این لیسانسیه های پر افاده نمی خواهم که سیگار بدست توی هر اطاقی سر می کنند.» و یارو برایش گفته بوده که اصلاً و ابداً ... فلانی همچین و همچون است و مثقالی هفت صنار با دیگران فرق دارد و از این هندوانه ها و خیال من راحت باشد و پنجشنبه هفته دیگر خودم بروم پهلوی او. و این کار را کردم . این بار رییس فرهنگ جلوی پایم بلند شد که « ای اقا... چرا اول نفرمودید؟! » و حرفها و خنده های از اینجور و چای سفارش داد و از کارمندهایش گله کرد و به قول خودش مرا « در جریان موقعیت محل » گذاشت و بعد با ماشین خودش مرا به مدرسه رساند و گفت زنگ را زودتر از موعد زدند و در حضور معلمها و ناظم نطق غرایی در خصایل مدیر جدید - که من باشم - کرد و بعد هم مرا گذاشت و رفت با یک مدرسه شش کلاسه « نوبنیاد » و یک ناظم و هفت تا معلم و دویست و سی و پنج تا شاگرد. دیگر حسابی مدیر مدرسه شده بودم.

اواخر تعطیلات نوروز رفتم به ملاقات معلم ترکه ای کلاس سوم که ناظم با او میانه خوشی نداشت و ناچار با معلم حساب کلاس پنج و شش قرار و مداری گذاشته بودم که مختصر علاقه ای هم به آن حرف و سخنها داشت. هم به وسیله او بود که می دانستم نشانی اش کجا است و توی کدام زندان است و در کدام بند و سوراخ . در راه قبل از همه چیز خبر داد که رییس فرهنگ عوض شده و اینطور که شایع است یکی از همدوره ایهای خود من جایش آمده . گفتم:

- عجب ! چرا ؟ مگه رییس قبلی چیش کم بود؟
 - چه عرض کنم. میگند پاتو کفش یکی از نماینده ها کرده . شما خبر ندارید ؟
 - چطور؟ از کجا خبر داشته باشم؟
 - هیچی ... میگند دو تا از کارچاق کن های انتخاباتی یارو از صندوق فرهنگ حقوق می گرفته اند ؛ شب عیدی رییس فرهنگ حقوقشون رو زده.
 - عجب ! پس اونم میخواست اصلاحات کنه ! بیچاره .
- و بعد ، از این حرف زدیم که الحمد لله مدرسه مرتب است و آرام و معلمها همکاری می کنند و او به تلویح حالیم کرد که ناظم بیش از اندازه همه کاره شده است و من فهمیدم که باز لابد مشتری خصوصی تازه ای پیدا شده است که سر و صدای همکارها بلند شده ، و بعد حرف را کشیدم به زندگی معلم کلاس سه که قرار بود حقوقش را از فروردین قطع کنند و درس دانشکده اش هم که از مدتها پیش قطع شده بود. معلوم شد نه پدر و مادرش چیزی از ولایت می فرستند چون با هم میانه ای ندارند و نه تشکیلاتی کمکی به او می کند. و فعلاً همان جیره زندان را دارد و خوشبخت است که سیگاری نیست و از این حرفها...

دم در زندان شلوغ بود . کلاه مخملی ها ، ژيگولوها، عمقزی گل بته ها ، خاله خانباجی ها با بر و بچه ها شان وحتى دو سه تا آخوند و سید. اسم نوشتیم و اسم پدر و مادر و شماره شناسنامه و صادره از کجا و نوبت گرفتیم و به جای پاها دستهامان زیر بار کوچکی که داشتیم خسته شد و خواب رفت تا نوبتمان رسید. از این اطاق به آن اطاق و از این راهرو به آن راهرو که در هر کدام یک چیز و یک جایمان را واری کردند و عاقبت نرده های آهنی و پشت آن معلم کلاس سه و ... عجب چاق شده بود ! درست مثل یک

آدم حسابی شده بود. بی اختیار یاد معلم کلاس چهار افتادم که هنوز لای گچ بود. خوشحال شدیم و احوالپرسی و مأمور آمد و بسته ها را گرفت و برد و تشکر ؛ و دیگر چه بگویم؟ بگویم چرا خودت را به درد سر انداخته ای ؟ پیدا بود از مدرسه و کلاس به او خوشتر می گذرد. رنگ یکی از دستهای برگشته بود و پیدا بود که زیر آستین کت از مچ به بالای آن را زخم بندی کرده اند . ولی چاق بود و سر دماغ . ایمانی بود و او آن را داشت و خوشبخت بود و دردسری نمی دید و زندان حد اقل برایش کلاس درس بود. عاقبت پرسیدم :

- پرونده ای هم برات درست کرده اند یا هنوز بلا تکلیفی؟

- امتحانمو دادم آقای مدیر ، بد از آب درنیومد.

- یعنی چه ؟

- یعنی بی تکلیف که نیستم. چون اسمم تو لیست جیره زندون رفته. خیالمم راحت . چون سختیهای گذشته.

دیگر چه بگویم ؟ دیدم چیزی ندارم . خداحافظی کردم و او را با معلم حساب تنها گذاشتم و آمدم بیرون و تا مدت ملاقات تمام بشود دم در زندان قدم زدم و به زندانی فکر کردم که برای خودم ساخته بودم. یعنی آن خرپول فرهنگ دوست ساخته بود . و من به میل و رغبت خودم را در آن زندانی کرده بودم. این یکی را به ضرب دگنگ اینجا آورده بودند. ناچار حق داشت که خیالش راحت باشد. اما من به میل و رغبت رفته بودم و چه بکنم ؟ ناظم چطور ؟ راستی اگر رییس فرهنگ از همدوره ایهای خودم باشد چطور است بروم و ازو بخواهم که ناظم را جای من بگذارد یا همین معلم حساب را ؟ که معلم حساب در آمد و راه افتادیم . با او هم دیگر حرفی نداشتم. سر پیچ خدا حافظ شما و تاکسی گرفتم و یکسر به اداره فرهنگ.

گرچه دهم عید بود اما هنوز رفت و آمد سال نو تمام نشده بود. برو و بیا و شیرینی و چای دو جانبه . سال جدید و رئیس جدید. قرآن سعیدین ! رفتم تو. سلام و تبریک و همین تعارف را پراندم . بله خودش بود. یکی از پَخمه های کلاس که آخر سال سوم کشتیارش شدم دو بیت از « لامیه العرب » را حفظ کند نتوانست که نتوانست . پیدا بود که قرآن سعیدین مرا هم

نفهمید که هر گدای الرحمن خوانی می فهمد . و حالا او رییس فرهنگ بود و من آقا مدیر. راستی حیف از من که حتی وزیر چنین رییس فرهنگهایی باشم !
میز همانطور پاک بود و روفته ، مثل اطاق پذیرایی تازه عروسها . اما زیر سیگاری انباشته از خاکستر و ته سیگار. خود او هم سیگار به دست داشت . بلند شد و چلپ و چولوب روبوسی کردیم و پهلوی دست خودش جا باز کرد و گوش تا گوش جیره خورهای فرهنگ و « تبریکات صمیمانه » و « ارادت های غایبانه » و « فیض حضوره » و بدگویی از ما سَبَق و هندوانه ها و پیژرها ! و دو نفر که قد و قواره شان به درد گود زور خانه می خورد یا پای صندوق انتخابات ، شیرینی به مردم می دادند. « نکند همان دو تایی باشند که رییس فرهنگ را عوض کرده اند؟...» نزدیک بود شیرینی را توی ظرفش بیندازم که دیدم بسیار احمقانه است. سیگارم که تمام شد قضیه رییس فرهنگ قبلی و آن دو نفر را در گوشی ازش پرسیدم ، حرف نزد. فقط نگاهی کرد که شبیه التماس بود و من فرصت جستم تا وضع معلم کلاس سوم را برایش روشن کنم و از او بخواهم تا آنجا که می تواند جلوی حقوقش را نگیرد.

و از در که آمدم بیرون تازه یادم آمد که برای کار دیگری پیش رییس فرهنگ رفته بودم.

تا دو روز بعد که موعد احضار بود اصلاً از خانه در نیامدم. نشستیم و ما حَصَلَ حرفهایم را روی کاغذ آوردم . حرفهایی که با همه چرندی هر وزیر فرهنگی می توانست با آن یک برنامه هفت ساله برای کارش بریزد. و سرساعت مُعین رفتم به دادگستری. اطاق مُعین و بازپرس مُعین . در را باز کردم و سلام ، و تا آمدم خودم را معرفی کنم و احضاریه را در بیاورم یارو پیشدستی کرد و صندلی آورد و چای سفارش داد « احتیاجی به این حرفها نیست و قضیه کوچک بود و حل شد و راضی به زحمت شما نبودیم ...» که عرق سرد بر بدن من نشست . چایی ام را که خوردم روی همان کاغذهای نشاندار دادگستری استعفا نامه ام را نوشتم و به نام همکلاسی پَخمه ام که تازه رییس فرهنگ شده بود دم در پست کردم.

شعر

سلمان هراتی^۱

پیش از تو

شب مانده بود و جرئت فردا شدن نداشت
اما دریغ زهره دریا شدن نداشت
حتی علف اجازة زیبا شدن نداشت
بی تو ولی زمینه پیدا شدن نداشت
آینه بود و میل تماشا شدن نداشت
این عقده تا همیشه سرِ وا شدن نداشت

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت
بسیار بود رود در آن برزخ کبود
در آن کویر سوخته، آن خاک بی بهار
گم بود در عمیق زمین شانه بهار
دلها اگر چه صاف ولی از هراس سنگ
چون عقده ای به بغض فرو بود حرف عشق

عبدالجبار کاکایی^۲

بهار زخم

به پای دار اگر رفت پایدار نشد
هزار حیف که این سینه لاله زار نشد
دلی نبود که با بوی تو بهار نشد
که در برابر چشم تو ، داغدار نشد
کسی که بر قدم صبح خاکسار نشد

کسی به شیوه حلاج ماندگار نشد
جوانه زد گل تیغ از هزار سوی خطر
تویی که شیوه سبز صنوبری با توست
کدام آینه آیین نقش بستن داشت
همیشه مشرق جانش قرین ظلمت باد

سعید یوسف نیا^۳

بهجت حیات

بدون هیچ تمنا همیشه دلخوش بود؟
به شوق دیدن فردا همیشه دلخوش بود

چگونه می شود اینجا همیشه دلخوش بود؟
ولی کسی که مرا آن طرفتر از من برد

۱ - سلمان هراتی ؛ گزیده ادبیات معاصر؛ مجموعه شعر ، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول

۱۳۷۸ هـ. ش ، صص ۱۷ - ۱۸.

۲ - عبدالجبار کاکایی ؛ گزیده ادبیات معاصر ؛ مجموعه شعر ، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول

۱۳۷۸ هـ. ش ، ص ۶۷ .

۳ - سعید یوسف نیا؛ گزیده ادبیات معاصر ؛ مجموعه شعر ، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول

۱۳۷۸ هـ. ش ، صص ۲۵

عجیب بود خدایا! همیشه دلخوش بود
اگرچه خسته و تنها همیشه دلخوش بود
همان کسی که سراپا همیشه دلخوش بود

کسی که از نفسش شعله شعله خون می ریخت
اگرچه بندی حیرت اگرچه بندی زخم
کسی که همسفر مرگ بود و می خندید

*

که جویبار به دریا همیشه دلخوش بود

چه جای شکوه از این سنگها؟ ملالی نیست

سهیل محمودی^۱

حدیث رویش

بهار را به سیر کوچه باغها صدا بزن
به شوق سبز زیستن ، جوانه را صدا بزن
عبور پاک آب را به هر کجا صدا بزن
ز خواب آبشار را کنون بیا صدا بزن
بیا و روح عشق را صدا، صدا ، صدا بزن

پای به هر طرف بنه بهار را صدا بزن
بخوان حدیث رویش دوباره را به گوش گل
زلال جویبار را به سوی دشتها بخوان
سکوت کوهسار را لبالب از ترانه کن
شکوفه ها در انتظار رویش دوباره اند

علیرضا قزوه^۲

ای مرگ

ترسان ز اشارت تو بودم ، ای مرگ
مشتاق زیارت تو بودم ، ای مرگ

عمری به اسارت تو بودم ، ای مرگ
امروز خوش آمدی، صفا آوردی

همسایه

مهتاب خجل ز نور رخسار شماست
همسایه دیوار به دیوار شماست

آغوش سحر تشنه دیدار شماست
خورشید که در اوج فلک خانه اوست

۱ - سهیل محمودی ؛ آوازهای نسل سرخ ؛ نگاهی به شعر معاصر ایران ، مجموعه شعر ، ناشر:

مؤسسه چاپ و نشر عروج ؛ چاپ اول ۱۳۷۶ هـ . ش ، ص ۸۷.

۲ - علیرضا قزوه ؛ آوازهای نسل سرخ ؛ نگاهی به شعر معاصر ایران ، مجموعه شعر ، ناشر:

مؤسسه چاپ و نشر عروج ؛ چاپ اول ۱۳۷۶ هـ . ش ، ص ۱۰۸.

حسن نیک بخت^۱

گمشده در بدر

پروانه رنگین پر خوش نقش و نگاری
جز آتش عشقت نبود هیچ شراری
دزدانه مرا چید ز گلزار بهاری
چون رود روانی به وجودم ، همه جاری
چون چهچه مرغ سحر همچو قناری
از بهر نجاتم نبود یاور و یاری

رؤیای من خسته بی صبر و قراری
جز نقش خیال تو کسی در نظرم نیست
پیچید چو پیچک به تنم ساقه عشقت
سرچشمه عشقت به تنم ریشه دوانده
آواز بهاری تو بر دل بنشیند
من گمشده در بدر ساحل عشقم

همایون علیدوستی^۲

حقیقت و دروغ

حقیقت بی ربا و صاف و ساده
به گفتار دروغ آن روز تن داد
به ساحل رفت و پیراهن در آورد
در آن دریای پر آشوب افتاد

حقیقت در ازل چون چهره بنمود
دروغ از حيله گفتش ای دل افروز
تو هم در ساحل دریای هستی
بیا از من شنا کردن بیاموز

حقیقت تازه شستش شد خبردار
زده او را دروغ از پشت خنجر
لباسش را به تن کرده است و رفته است
چو او بوده است در دریا شناور

پس از چندی کز آن دریا بر آمد
لباس خویش را پیدا نمی کرد
پشیمان بود و با خود گفت: ای کاش
که میل ساحل و دریا نمی کرد

از آن هنگام تا اکنون به هرجا
حقیقت هست عریان و سیه روز
دروغ اما به تن دارد همیشه
لباس حق و در دنیاست پیروز

۱ - شاعر معاصر ساکن تهران

۲ - شاعر معاصر ایران

فارسیِ شبه قاره

دستورات ، سازمانها و نوآوری های متصوفان

اشاره :

در ضمن تبیین جزئیات موضوع فوق نخست دربارهٔ خانقاه، طریقت و طایفه تذکریهایی به میان آمده. در توضیح طایفه هم به قادریه ، رفاعیه و سهروردیه اشاراتی گردیده است . ضمناً برخی از مختصات روشهای متصوفانه در شبه قاره و آسیای میانه هم مورد توجه و بحث قرار گرفته است . همچنین در ادامهٔ این گفتار سر فصلهای تصوف و مراسم عبادی نیز بنحوی بررسی و نتیجه گرفته شده که تصوف به خود تہذیبی و دینداری دست یافت و فرهنگ مسلمانان را غنی نمود.

الف - صوفی ها دستورات ، شرایط، اعتقادات، سازمان ، برنامه ، آشنا سازی و آیین و مراسم نیایش برای خودشان اختراع نمودند، ۱ - اکنون فعالیتهای آنان از مسجد به زاویه ها و تکایا انتقال یافته که مکانهایی جدا از مسجد می باشند.

محققان تصوف ، سه مرحلهٔ مختلف را که تصوف اسلامی از طریق آن جنبهٔ سازمانی اش را قبول می کند ، مشخص نموده اند.
۱ - خانقاه ، ۲ - طریقت ، ۳ - طایفه

در قرن چهارم هجری سازمان درویشان ، شاهد گروه هایی در تقلید و پیروی و نیز آهنگ های نظامی بوده است. آنان صوفی های مبارز بودند. آقای همیلقون جیب، در مقدمهٔ ترجمهٔ مسافرت‌های جهانگرد معروف ابن بطوطه با ارتباط میان غازی - (جنگجو مقدس) و صوفی در قرن چهارم مشاهدات مهمی را بیان نموده است، ۲ - برای صوفی ها « رباط» منازل است که هوأ خواهان برای هدایت و رهبری مذهبشان دور هم جمع می شوند.

۱ - رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه ممبئی ، سانتا کروز (ایست)، ممبئی - هند

۱ - **خانقاه:** مرحله خانقاه دوره ای از شکوه و جلال تصوف اسلامی، در زمان آفرینش تفکر سیاسی آنها و ایجاد ادبیات اصیل تصوف بوده و معنی می دهد.

این دوره پایه گذار بسیاری از سمینارهای فرهنگی بود که به موازات مؤسسات حرکت می کردند. زاویه هم مانند خانقاه عمل می نمود و به انتشار زندگی خصوصی در سراسر آسیای مرکزی، ایران و شمال آفریقا کمک می کرد. معمولاً نظم صوفی با نام ابو سعید ابوالخیر همراه است (۹۴۷ / ۳۵۷) که در این دوران زینت بخش محافل بود که با ایجاد چندین اثر و نثر و آثار دیگر به خود می بالید.

رهبانیت در اسلام توسعه یافت، در صورتی که صریحاً در اسلام مذمت شده است، لارهبانیه فی الاسلام، ۳ - در اسلام رهبانیت وجود ندارد، ولی اعتراض خفیفی در ولخرجی ثروت دنیا در دربار سلطنتی خلفای عباسی، متولیان خاندان عباسی و گروه های هم مسلک ایشان وجود داشت. صوفی های اولیه رهبان مسلمان واقعی و حقیقی بودند که در ادبیات صوفی از آنان بنام شعار دهندگان حزبی نام برده شده است، مانند: حسن البصری (متوفی ۷۷۷)، شفیق بلخی (متوفی ۸۱۰) و عبدالله بن مبارک که به محدث معروف است. این افراد آرامش و زندگی اعلای روحانی و رهبانی نام «معروف الکرخی» (متوفی ۸۱۵) معاصر فضیل بن عیاض و نیز شفیق بلخی بسیار معروف است. در حقیقت وی طرفدار فلسفه نیل به معرفت الله توسط جذبۀ روحانی بود. وی مخالف مکتب رهبانی صوفی های اولیه بود. در دوره بعدی پیروانشان در رهبانیت به علاوه تعدادی از صوفی ها مانند: محسبی (متوفی ۸۳۷)، ظنون (متوفی ۸۶۱)، بایزید بسطامی (متوفی ۸۷۵)، ابوالقاسم جنید (متوفی ۹۱۰) و منصور حلاج (متوفی ۹۲۲) برای وابستگی و نزدیکی روحانی با واقعیت اجل که خداوند می باشد، تلاش و کوشش فراوان نمودند.

خشیت (ترس از خدا) که هسته مرکزی رهبانیت بود به عشق الهی مبدل گردید. یک شیوه نزدیکی و تقرب از این نوع دورنمای جدید و تازه ای از سازمان روحانی با سبک و شیوه نظم ذهنی و باطنی ایجاد نمود. شاگردان بنام «مرید» خوانده می شدند. مریدان با ایجاد دایره ای از صوفی های

آموزش یافته (مرشد) پیروی می کردند که اکثراً از جامعه متعصب دوره عباسی بودند. در این مرحله وحدت نظم خانقاهی که در آن بیعت میان راهنمای مذهبی (مرشد) و شاگردان (مرید) وجود نداشت و رییس نمی توانست به عنوان یک وسیله، واسطه میان مرید و خداوند به خودش افتخار نماید و ببالد. وی (مرشد) در صومعه زندگی می کرد، جانی که در اویش آواره و سرگردان، می توانستند زندگی سر سپرده و هوا خواهانه خود را تحت نظر رهبران اسمی هدایت نمایند. (۴)

۲ - **طریقت**: با نزدیک شدن قرن سیزدهم تصوف اسلامی و قیام صوفی گری به درجه کمال خود رسید این دوره ای بود که تکامل اصولی و سازمان اجتماعی آن، شاهد تحولات بسیاری بود این زمان، دوره شکل گیری مکاتیب صوفی گری و دستورات و آیین (طریقت) صوفی ها بود. از نقطه نظر اصولی توسعه فاز دوم تصوف توسط شیوه های تدریجی روش های صوفیانه طراحی و مشخص گردید که صوفی ها را به ارتباط مستقیم با خدا مرتبط می نمود (۵)

این روشهای آموزشی و نظم صوفی گری، در شکل گیری مکاتیب تبلور یافت که هر کدام روش باطنی و ذهنی خودش را دنبال می نمود و تعدادی تمرینات روحانی برای افراد مبتدی داشت. در این مرحله از توسعه، فاز دوم منطق جدید، اصطلاحات صوفی در غنای لغات با لهجه های جدید بیان و قواعد کلی ایجاد گردید که مفید بود. صوفی عموماً نظم خوبی در علوم مذهبی و آموزشی صوفی گری داشت که نقطه مرکزی نظم آنان تمرکز بود. در این دوره بود که شکل مسیر روحانی یا (سلسله، ادبی، زنجیر) که با مکاتب دیگر نیز مکاتبه داشت، برقرار گردید. سلسله می توانست به بنیانگذار هر مکتب برگردد و به اصل مشترک که به حضرت علی (ع) مرتبط می شد که از نقطه نظر تشیع مشخص است.

مراحل و طبقات صوفی با آمار فراوان راجع به شکل سلسله هایی برای ما بیان گردیده است. ولی اکثر آنان مانند: ابوالقاسم قشیری (۱۰۷۴ / ۴۴۵) در رساله خودش طبقه بندی معمولی از طبقات صوفی را ارائه نموده است. این حقیقت است که در آن زمان شکل سلسله هنوز محتمل الوقوعات

بود، ولی در طایفه های مختلف ارزش ظاهری آن را پیش بینی کرده بودند (۶) قرن ششم و دوازدهم تبلور سلسله را شاهد بود که از آن پس بر قیام صوفی با نیروی بیشتری تسلط یافت. در نتیجه سلسله های گوناگونی پیاخاستند که ارتباط برادری و اخوت بصورت نمایان و برجسته میان شیخ یا پیر (مرشد) و پیرو (مرید) وجود داشت. پیروی و تقلید در مراسم عبادی با کار استادانه زیاد، مانند یک پیمان وفاداری به مرشد اجرا می شد که جز چیزهای دیگر برای سلسله محسوب می شد که اهمیت زیادی داشت. آشنا سازی و اندیشیدن در اقلام زیر دخالت داشت.

۱- خرّقه ۲- سلسله

۳- **طایفه**: از قرن پانزدهم به بعد تصوف وارد مرحله سوم و آخرین مرحله شکل گیری خودش شد، که طایفه یا دستورات میان پیروان سلسله بسیار مهم هستند.

(الف) **قادریه**: اکنون هم کهن سالان پیرو آن می باشند. قادریه از نام بنیانگذارش بنام عبدالقادر گیلانی (۱۱۴ - ۱۰۷۸ / ۵۴۱ - ۱۴۷۱) اخذ گردیده است.

(ب) **رفاعیه**: در میان دستورات عدیده توسعه یافت و از بطن قادریه بیرون آمد. بعداً رفاعیه مستقل گردید و دارای ارزش بسیار شد. بنیانگذار آن احمد رفاعی (۱۱۸۳ / ۵۷۸) بود.

(ج) **سهروردیه**: این سلسله بعنوان دوّمین سلسله مهم محسوب گردیده که توسط شهاب الدین ملتانی به هندوستان آورده شد و توسط دوره هایی بعنوان مهمان دستورات توسعه یافت که از بهم پیوستن تعدادی مکاتیب یا طریقت گسترش پیدا کرد. در میان آنان شاذلیه از همه برجسته تر است که توسط نور الدین شاذلی (۱۱۹۴ / ۵۳۹) بنیان گذاری گردید. انجمن اخوت چرخاننده درویشان «مولویه» نام داشت که بعد از جلال الدین مولوی رومی که در یک قیام آنی و اقدام استوار در ترکیه (آناتولی) به وجود آمد.

و مشخصه آن رقص دایره ای شکل است که سمبل و نشانه جستجو و طلب بی پایان خداوند محبوب است (۷) آسیای مرکزی دوران سلجوقیان یک تصویر مختلف از تصوّف و توسعه اصولی آنرا ارائه نموده است. در ابتدا تصوّف در میان صنعتگران در شهرهای خاور نزدیک به محکمی ریشه دوانید. در آغاز کار، تصوّف تشکل سازمانی نداشت. بعدها بصورت انجمن اخوت درآمد که مبلغین غیر مسلمان را مسلمان می کردند و نیز درویشان و معتقدان ادیان دیگر را به مسلک تصوّف رهنمون می شدند (۸) این تحت تأثیر مولویه، از شاعر بزرگ صوفی جلال الدین مولوی رومی گرفته است، قرار گرفت. دوستی صمیمانه میان شمس تبریزی و جلال الدین رومی، یک برگ طلایی در تاریخ به شمار می رود.

این آسیای مرکزی بود که تصوّف با رشد فراوان به اعضای این سلسله های احترامات زیاده الهام گردانید. به اعضای این سلسله ها احترامات زیاده مرعی گردیده بود و در میان همه طبقات مردم آسیای مرکزی محترم بودند. در ایش اسلام را، در پایین ترین حد نامگزاری قرار دادند (۹) در ایش از روش های صوفیانه که در مسیر زندگانی آنان ایجاد شده بود، پیروی می نمودند. از این پس سلسله ها و شعبات آن پُر حاصل و پُر بار بود و تحریک زیادی داشت. محققانی چون ماسیگنان توانستند که لیستی بیش از ۱۷۵ نام مختلف طریقت را جمع آوری نمایند که بسیاری از آن اسامی دارای شعباتی بودند (۱۰)

(ب) **سرفصلهای تصوّف**: به همین مدار کفایت می کنیم بگوئیم، طبقه مسلمان برای درک و مشاهده اسلام که اکنون در راه دیگری قرار داشت، از طریق تصوّف و صوفی گری و زوایای مختلف، دیگر تلاش فراوان نمود. در سراسر زمانی که آشنا سازی در مذهب ما بصورت ترسناک و مهیبی سالها توسعه یافته بود، زبان عربی و فارسی را باگامهای ایدیولوژی و فلسفی خودش غنی نمود. آن بشکل قطعی مذهبی تمدن اسلامی و نیز از جنبه تفکرانه توسعه فراوانی یافت.

تصوف خودش را در اثبات حقیقت باطنی اسلام به رسمیت شناخته بود و ادعا کرد که کاملترین معانی والا و عالی برای واقعیت تعهد اسلامی را

دارا می باشد. بدون شک، هر کجا و به هر راهی که مسلمان به آن نظر می افکند، یک حالت روحانی والا، دینداری و صوفی گری برجسته پیدا می کرد، ولی در همان وقت با ریاضت و پرهیزگاری خاموش می گشت.

در ابتدا تصوّف، خودش را همانند یک ریاضت کش رسمی و جدی بر ضدّ زیادت های دینوی و شرعی متعصبانه و خشک زمان خودش تصوّر می نمود. اما بعداً، چنانکه قبلاً هم متذکر شدیم، بسیاری از عناصر فلسفی فرهنگها و مفهوماتی که لابلای آن بود، جذب نمود. در قرن یازدهم، هنگامی که تصوّف وارد هندوستان شد، با تصوّف و ریاضتی که در هند بود، مأنوس گردید. همچنین در پرهیزگاری و فلسفه های ویدانی تصوّف ترقی نمود. تصوّف یا ریاضت در هند، جستجو در دینداری شخصی که روحانیت خالص بوده، نامیده شده است. بتدریج تصوّف، تحت تأثیر صوفیان هندی، بصورت اصول فلسفه نیل به معرفت الله از طریق جذب روحانی و روش های دیگر جذب برای تحصیل دانش عملی واقعیت آجل ظاهر گردید. تصوّف هندی یک یادداشت آهنگ و مختلف در چنگ روحانی اعتقادی هندی داشت و مانند تصوّف ایرانی نبود. این علامتی بود برای آغاز شدن باورهای وحدت الوجود که تحت تأثیر ودانتای هند قرار داشت (۱۱)

چه در تصوّف ایرانی و چه در تصوّف هندی، در طول سالیان دراز، راه صوفی گری به خود تذهیبی و دینداری دست یافت و فرهنگ مسلمانان را توسط یک گام کامل تفکری و بیانات و اظهارات هنرمندانه غنی نمود. این امر، رئوس مطالب و مطالعات بر پایه مطالب زیر را به وجود آورد.

الف - بصیرت استقلال داخلی یا تمرینات شخصی و فردی.

ب - نظم بر ظهور شخصیت انسانی، متحرک و با انرژی برای ایجاد یکی از بلندترین و مجلل ترین و متعالی ترین ادبیات در جهان قدم برداشت. خصوصاً اینکه زبان فارسی را غنی و پربار نمود و سرافرازانه زبان و ادبیات فارسی در تابستان هند شکوفا گردید.

در ایران تصوّف پیوسته برای کسانی که در جستجوی زندگی روحانی بوده اند، یک نقطه عطف بوده است. در حقیقت تصوّف از حقوق اسلامی جهش یافت و مانند یک قیام عمومی بر ضدّ تعصب به پاخواست و

قیامهای متعدد دیگر را که طبیعتاً نامتجانس و موروثی بودند، تحت انقیاد خود در آورد، به ویژه روح و روان فارسی جهت آرامش فکر روحانی و تصوّفی جای هیچگونه تعجیبی وجود ندارد (۱۲) این امر به خاطر شخصیت ذاتی و همه جانبه و قابلیت درک هنری افکار ایرانی برای بیان نظم و نشر مناسب به نظر رسید. پیوسته آن در تماس اشعار غزلی و ذوق بیانی روح ادبیات زیبای فارسی به شدت شکوفا گردید و ثمراتش در میان بهترین آفریده های فکر بشر قرار دارد.

(ج) **مراسم عبادی**: هر طریقت در انجمن خودش سازمان یافته بود و هنگامی که آنان مشغول عبادت و ذکر خدا بودند، قرار ملاقات داشتند. آنها در آن جا به تفکر و تحقیقات نظری می پرداختند و در همه قسمتهای روشهای نوین آرامش فکری و مراسم عبادی آزاد بودند و تمرین می نمودند. «سماع» روشی بود که شدیداً مورد علاقه صوفی ها بود. با در نظر گرفتن وجد بسیاری مولانای روم با تشریح به وجد و رقص از خواب بیدار می شدند. ابتدا جهت شنیدن آیات قرآن مجید گوش فرا می دادند و یا به شنیدن سرود عبادی صوفی ها در اوراد مخصوص مشغول می شدند. ولی بعداً سخت و محدود گردید و فقط برای شب بیداری و شب نشینی بود.

سراسر نظم فارسی، در بخش صوفیانه اش با سرود عبادی و گاهی هم با موسیقی و آواز و رقص همراه بوده است. بهترین سرودی که گهگاهی خوانده می شد از اشعار مثنوی معنوی بود. هنگامی که صوفی های مسلمان برای معرفی کنسرت های صوفیانه و رقص ها در حلقه هایشان شروع به معرفی کردند، بسیاری از روشهای نوین رقص و سرودهای عبادی را به معرض نمایش گذاشتند. این امر با یک ذخیره جدید القاب ناشناخته در اسلام به غنای زنان در آن دوران کمک کند.

در مجموع، تصوّف اولیه، مانند یک مذهب شخصی به عنوان یک موضوع عمومی آغاز شد (۱۳) آن تفکر و ایده مشروطه ارتباط دارد. مجسم نمودن و ابراز مفهوم نماز جماعت و حتی عبادت کنندگان در شریعت مدون اجازه داده شده است.

صوفی های بومی روش خودشان ، همراه با اصطلاحات ذهنی و باطنی و تمرینات آیین پرستش و حالات روحانی عبادی مانند ذکر و اوراد را توسعه دادند. آنها برای ذکر اهمیت فراوانی قائل شدند و در این راه مبالغه زیادی از خود نشان دادند.

پانوشته ها :

- ۱- تری مینگهام ، به فصل هشتم مراجعه کنید، ص ۲۱۸.
- ۲- ا.ج.ا.آر. مقدمه ای بر سفرهای ابن بطوطه ، جامعه هکلیوت ، ۱۹۵۸م ، ص ۳۳.
- ۳- آر. نیکلسون ، ایده شخصیت در تصوف ، دهلی ، ۱۹۷۴م ، ص ۳.
- ۴- ریچارد مکس ول ایتون، صوفی های بیجاپور ، نیوجرسی ، ۱۹۷۸م ، ص ۲۹ ، ۲۸.
- ۵- به منبع قبلی مراجعه نمایید، ص ۲۹.
- ۶- هالت ، لمبتون و برناردلویس ، تاریخ اسلام کمبریج ، جلد دوم ، کمبریج ، ۱۹۷۰م، ص ۴۱۴.
- ۷- سیری در دیوان شمس تبریزی ، مقدمه (فارسی)، تهران
- ۸- کلود کاهن ، ترکیه در دوران عثمانی، لندن
- ۹- گاوین همبلی آسیای مرکزی لاهه ، ۱۹۶۰م ، ص ۱۷۰ ، ۱۶۸ به لورنس کرادر مراجعه نمایید ، مردم آسیای مرکزی ، لاهه ۱۹۶۲م.
- ۱۰- هالت، لمبتون و برنارد لویس ، ص ۶۲۲.
- ۱۱- در مقایسه با آثار پرفسور خلیل احمد نظامی ، علیگره
- ۱۲- ریپکا، ص ۲۲۶ ، ۸۲
- ۱۳- تری مینگهام ، ص ۳.

شعر فارسی امروز شبه قاره

دکتر سید وحید اشرف^۱

قصیده در پند

و در نعت نبی علیه الصلوة والسلام

هشیار بزی تا نشوی مورد آفات
تا وجه توکل نشود کثرت آلات
ز آئین توکل نبود ترک لزومات
عاقل نشود غافل از قانون مکافات
هشدار که از دستمه سلک مساوات
یک کلمه توحید بود مصدر حسنات
گشتیم رها از ره کج و ز ره ظلمات
از وحی بداده ست بما مبرهن آیات
همدردی و امن و کرم و عدل و مدارات
قائل نشد او از سبب کبر و مباهات
حق را بشناسند و نگیرند ره راست
مکاری و انکارشان یک کار بکرات
بین فرق میان حق و باطل چه هویدا است
امروز جهانی و دگر هست که فرداست
پس ضد هر اک شی بوجود آمده پیدا است
پس زوج جهان هم شود از روی مکافات
داده ست خبر ختم رسل سید سادات(ص)
کاری نکند آنکه بود وجه فسادات
تاریخ خبر داده ازین کهنه روایات
رو هر چه شود در ره حق درخور حالات

پاداش ضعیفی چو بود مرگ مفاجات
اول سلحت در دل تو خوف خداهست
معنی توکل نبود غفلت از اسباب
غفلت بشود هم ز جرائم چو بدانی
از ملت بیضاست وجود تو نگهدار
پیغام مساوات برد کلمه توحید
دانیم ز تعلیم نبی(ص) معنی توحید
آن خاتم پیغامبران سرور کونین
یک شمه ز تعلیم نبی(ص) گویم و بشنو
هم دشمن جان معترف صدق نبی(ص) بود
تدلیس و فریب آله باطل صفتانست
پوشیدن حق شیوه ایشان شده هر آن
حق را که پیوشد، بشناسد که چه حق هست
پیغمبر(ص) ما گفت جهانیت دگر نیز
ز اعداد چو ماهیت شی را بشناسند
دارد بجهان زوج خودش هریک از اشیاء
آن زوج جهان آخرت است از ره تصدیق
مسلم که بود پیرو پیغامبر (ص) خویش
برخی نه پسندند نکونامی مسلم
پیغمبر (ص) ما گفت بگیرد ره حق

کردی تو رقم آنچه چکید از قلم «اشرف»

منویس ازین بیش که کافی ست اشارات

دکتر معین نظامی^۱**جمال مصطفی (ص)**

به دل دارم جمال مصطفی را
 نمی یابد مثال مصطفی را
 نهایت کمال مصطفی را
 ثنای اهل و آل مصطفی را
 فقط خواهم وصال مصطفی را

به سر دارم خیال مصطفی را
 کسی در کُلّ باغ آفرینش
 ز قرآن درک کردن باید آموخت
 به جان دارم عزیز از دین وایمان
 به محشر از خدا چیزی نخواهم

دکتر علی کمیل قزلباش^۲**بمناسبت شهادت زهرا مرضیه (س)**

عجب سنگی تو در دل داشتی ، آه
 که رزقِ خاک شد گوهر، مدینه

سرت از شرم خم پیش علی بود؟
 که آتش می زدند بر در مدینه

بهم خواهیم بگریم دردِ هم را
 اگر بختم بتو زد سر مدینه

«کمیلیم» عاشق مولا علی یم
 ز من تسلیت گو بر حیدر مدینه

ای شهر عشق پیغمبر مدینه
 چرا گل در تو شد پَر پَر مدینه

امانت داشتی گوشه جگر را
 کجا گم کردی؟ از سرور مدینه

مدینه، ای مدینه، ای مدینه
 مدینه، ای بقیع پرور مدینه

ترا من دوست می دارم و لیکن
 بدل دارم ز تو خنجر مدینه

۱ - رئیس گروه فارسی ، دانشکده خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب - لاهور

۲ - سراینده مقیم کویته

جاوید اقبال قزلباش^۱

ثامن الأئمه امام رضا (ع)*

شاه شاهان ، پیر پیران آمده اندر جهان
هر فرشته و ملک خرسند و خوشحال حوریان
زیست در گیتی بر قصد شد خدا چُن مهربان
نور او هر سمت و سو گیرد کمال و درخشان
سایه رحمت عموم خلق را از انس و جان
عیدم آمد عیدی گیرم از شه کون و مکان
زندگی «جاوید» را شد مست ، مست جاودان

هفت زمین آراسته شد هفت فلک هم آسمان
مهر خاور درخشنده، ماهتاب اندر جمال
خانه زهرا(س) تلالو می کند بالعل ناب
هشتمین ماه امامت در جهان می شد عیان
جذب و مستی عشق را، سرشار قلب مومنان
منقبت و هم قصیده من نویسم در جنان
مستم اندر عشق او ای دل حبیبم هان رضا(ع)

دکتر محمود احمد غازی^۲

نماز عاشقان

قتیل جلوه اش سرخ و کبود است
براهیمی بدست هر لدود است
کمال آذران نار و وقود است
ظهور کبریا بود و نبود است
تفنگ و تیر و تکبیر و سجود است
بهر سو در جهان او را نمود است

«شهید ناز او بزم وجود است»^۳
فغان از آذران عصر حاضر
تلامیذ خلیلان اندر آتش
بزی بیگانه از تخت و شکوهش
چه پرسى از نماز عاشقانش
جلال و کبریائی رب کعبه !

۱ - فارسی سرای ساکن راولپندی / اسلام آباد

* - به مناسبت ولادت فرخنده امام هشتم (ع)

۲ - استاد دانشکده شریعه و حقوق ، دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد

۳ - مصراع از علامه اقبال (پیام مشرق)

داکتر اخلاق احمد آهن^۱

سرزمین فخر گیتی

ای سکون قلب مولا ، ای نگاه انتها
 ای زمین نشر قرآن ، صدر اسلام مبین
 ای زمین زهد و تقوی، فهم و عرفان ، عاطفه
 زلف تو اشجار رشت است، ما اسیر آن کمند
 ساقی محفل تو هستی ، مستی و خوانی سَمَر
 آن گلان پُر ز خوشبو در ختن های شما
 کبک و طاووس و طوطی ، قو و گنجشک و هزار
 توت و انجیر و گیلاس و میوه های بی شمار
 آبی و بلوند و سبز و صورتی و ارغوان
 شوش و قزوین و صفاهان ، شوشتر ، کرمان مضاف
 فخر رازی ، شیخ طبری ، ملا صدرا بی نیام
 آن فقیر نیشابور واین بهار خوش خرام
 آن حکیم طوس و صائب ، شیخ گنجه زنده باد
 زنده باد ای سرزمین فخر گیتی زنده باد

ای زمین مزد یسنا، ای پناه دین ما
 از زمین انقلاب و اختراع ایران زمین
 ای دیار دین و دانش ، فکر و علم و فلسفه
 قلب تو آن جوی ریحان ، تاج سر کوه بلند
 در یمین مینای پارس و در دهن آب خزر
 آن بهار رشک جنت در چمن های شما
 سنبل و نرگس ، نیلوفر ، یاس و عباس و چنار
 پسته و انگور و سیب و خرما و موز و انار
 رنگهای زندگی والله هر جا خنده زن !
 یزد و شیراز و خراسان ، جام وری ، مشهد ، خوف
 ساقیان بزم می تو ، رازی و سینا ، خیام
 بلبلان گلشن تو سعدی و حافظ تمام
 آن غزالی و خاقانی ، فرّخی و کیقباد
 زنده باد ای ملت رعنا همیشه زنده باد

کاش ! ممکن می شود امروز احیای شما

ای جوانان عجم احیای تان احیای ما !

غلام رسول آصف^۲

در توصیف مجله دانش

غریق قلزمِ عشقت کند این حکمت و دانش
 که نثر و هم نظم یابد بقا از نسبت دانش

رفتار و اسیر دانش «دانش» بود دانش
 ب اندر زبان فارسی یابد آن تصعیدی

۱ - استادیار گروه فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو - دهلی نو

۲ - سراینده ساکن سمن آباد - فیصل آباد

حدیث دلبری دامن ، ندانم مرز شکرانه
دلم گرویده است و هم بلرزد جرز شکرانه
پریشان می کند تامن بکاشم فر ز شکرانه
ولی خواهیم قبول افتد به نگهت خرز شکرانه
که می پیچد ، کند رقصی، چنان این سرز شکرانه

شکرت ، چه کنم که می ندانم طرز شکرانه
« حرف حسن تو ناید بدستم چه کنم ساقی
ذهنم می گریزد آب فکرم ، قلت حرفم
لم گرچه نداند طرق شیرازی حضور تو
رانی می نداند حظ «آصف» از عطای تو

دکتر محمد حسین تسبیحی

صنعتی نامه

به مناسبت درگذشت مرحوم هنر مند و تندیس ساز بزرگ معاصر جناب
آقای علی اکبر صنعتی کرمانی رحمة الله علیه متولد ۱۲۹۲ هـ ش ، وفات
۱۳۸۵ هـ ش ، ۱۴۲۶ هـ ق / ۲۰۰۶ م ۹۳ سالگی

آن خردمند و هنرمند و سخندان درگذشت
آن بزرگ و پیر و همراه فقیران درگذشت
اوستاد و دانشمند و هنردان درگذشت
کار ساز و چاره فرمای جوانان درگذشت
مشعل راه هنرهای دلبران درگذشت
یاور و یار همه تندیس سازان درگذشت
شد مجسم تا که با روح گل افشان درگذشت
آن هنر اکنون ز دامان محبان درگذشت
آن گل اشکفته از گلزار کرمان درگذشت
گوهر تاج هنر شهباز خوبان درگذشت
بانی آثار نو ، خورشید تابان درگذشت
نام نیکش بر زبان ودل شتابان درگذشت
روح او شادان و خوش قرآن به دامان درگذشت
در جمل تاریخ فوتش سهل و آسان درگذشت
«صنعتی تندیس گر بودی» به جانان درگذشت

« ۱۳۸۵ هـ . ش »

صنعتی شیخ هنرمندان ایران درگذشت
مبتکر در کار تندیس بزرگان ادب
دیده بودم جمله آثارش به وقت زندگی
عمر او همواره در راه هنر بگذشت و رفت
جمله تندیس های او فرهنگ ایرانی تبار
گشته ام غمگین و نالان از برای صنعتی
روح او در پیکر و تندیس مردان کهن
در دلش عشق هنر سوزان و جوشان دم به دم
آن علی اکبر که سید بود و دانا صنعتی
شهر عشق دلش پروانه سوته دلان
مکتب تندیسیان از او بسی رونق گرفت
صنعتی رفت از جهان صنعت تندیسیان
رحمت و غفران حق بادا بر او روز و شبان
چون برفت از ملک دنیا آن هنرمند ادب
هجری شمسی بود تاریخ فوتش این چنین

«صنعتی تندیس گر لَیّیک» گویان درگذشت
«۱۴۲۶ هـ ق»

«صنعتی تندیس گر گوهر شناس» آن درگذشت
«۲۰۰۶ م»

از نمایشگاه ما آن مهد عرفان درگذشت
سیرت نیک و گل کرمان و ماهان درگذشت
شاهد رضوان عشق پاکبازان درگذشت
شیوهٔ احیایش گویای ایران درگذشت
این «رها» را چهرهٔ خوب عزیزان درگذشت

هم به هجری آمده تاریخ فوتش بر زبان

هم به تاریخ مسیحی آمده تاریخ فوت

موزه های صنعتی اکنون نمایشگاه روز
او بود از چهره های ماندگار عصر ما
فقر او الفقر فخری بود و یادش در قلوب
گوییا روحش مجسم در همه تندیس ها
گفت و گویش سر به سر از مردم ایران زمین

خواجه منظر حسن منظر^۱

اقبال

زهر ثمر که بیفشردۀ شجر پیداست
چه رفتنت که زهر گام ره گزر پیداست
زهر صدف که به بخشیده ای گهر پیداست
به هر زمین که به رخشید صد سحر پیداست
به یک اذان سحر خیز تو سحر پیداست
ز قالب خس و خاشاک ما شرر پیداست
ز نوک خار گلستان گل و ثمر پیداست
ز فیض بینش صاحب نظر نظر پیداست
ز بهر طائر افکار بال و پر پیداست
ز سرفرازی سودا فراز سر پیداست

زهر نهال که پرورده ای ثمر پیداست
چه دیدنت ز نگاه تو ره گزر روشن
ز فیض ضرب کلیم و ز ارمغان حجاز
ز آفتاب رسالت ضیای عرفات
به یک نوای تو لرزند صد هزار انجم
صد افتخار عطا کرده ای شرار خودی
میان صحن چمن آمده چه دیده وری
ز لطف خامۀ دانای راز آگاهی
ز فیض بانگ درای ، ز بال جبریلی
مرا ز سر نتوان آفرید سودای

دکتر اسلم انصاری^۱

طواف لاله

تو فکر کن که بعالم چها توانی کرد
طواف لاله چو موج صبا توانی کرد
چو عکس گیری ز نقش هوا توانی کرد
ازین خروش چو کار درا توانی کرد
دوای نیست چو حاضر ، دعا توانی کرد
علاج شورش دوران کجا توانی کرد
گله ز دانش انجم رسا توانی کرد
بیا بیا که بما هم وفا توانی کرد

به سوز سینه که صرف نوا توانی کرد
جنون متاع بهار است ، تا بهار ببر
چرا حکایت جان بر ورق نمی آری
چرا بقافله یک غلغله نیانداری
بدشت هجر که صد دام چیده اند ایدل
چو خویش را نتوانی ز خود برون بکشی
تو ای بشر که مقام بشر نمی دانی
نگار ما تو کریمی ، کرم دریغ مدار

دکتر رئیس احمد نعمانی^۲

شیشه

کاش می دید نگار شیشه
خفته بودم به مزار شیشه
زیست کردم به دیار شیشه
دست ما بود وقار شیشه
چه شناسند عیار شیشه
ورنه لعنت به عقار شیشه
داشتم دل به قرار شیشه
مخراشید کنار شیشه
ایمنی نیست ز خار شیشه
حرف من بود غبار شیشه

دیدنی بود بهار شیشه
سایه دنبال نگاران می رفت
بهر خوش وقتی سنگ اندازان
بوالهوس کاسه پندار شکست
سنگ جایی که پرستیده شود
نسبتی داشت به کیف نگهس
به امیدی که زنی روزی سنگ
هان و هان شیشه گران عالم
بهر دستی که به شیشه بزید
یک جهان آینه شوق «رئیس»

۱ - فارسی سرای بنام ساکن مولتان

۲ - فارسی سرای ساکن علیگره - هند

عظمی زرین نازیه^۱

زندگی

با خیال دوستم آباد باشم زندگی
در ره الفت منم آزاد باشم زندگی
در خیال دوستم چون یاد باشم زندگی
لیلی و مجنون را استاد باشم زندگی
یا پی شمس فقط فریاد باشم زندگی

رچه می خواهم بده تا شادباشم زندگی
رزوی کوچکی دارم ز تو فرزاندگی
نمی خواهم حقیقت چونکه من هستم سراب
نون چراغ راه باشد نور عشقم عاشقی
ی رسد پیغام زرین تا به اقلیم دمشق

صدیق تاثیر^۲

در زمانه ما

برق سوزد چه آشیانه ما
شد هنر عیب در زمانه ما
بنگر ای دوست آب ودانه ما
هست هر حرف تازیانه ما
فکر و اندیشه است شانه ما
درد و سوز و آلم ، خزانه ما
بشنو تأثیر این ترانه ما

شعله آتش است خانه ما
کس نیاید بطرف علم و ادب !
از ازل اشکها بیفشانیم
انقلاب جهان اگر خواهی !
بسکه آراستیم زلف سخن
حُزن و یاس عالمی طرب دارد
نغز حرفی ببین خوشا معنی !

۱ - مربی گروه فارسی ، دانشگاه بانوان لاهور کالج - لاهور

۲ - سراینده ساکن شیخوپوره (پنجاب)

دکتر خیال امروهوی^۱

برداشتم

پا به گل بودم ولیکن آسمان برداشتم
سالها چون بردگان جور شهان برداشتم
من برای خویشتن قید زمان برداشتم
من خودم ازدست این دنیا زیان برداشتم
صحبتش را درک کردم مغز آن برداشتم
فکرهای عهد بوقی از جهان برداشتم
بهر ترقیمش قلم پیش از اذان برداشتم

رچه از غیبت در آمد من همان برداشتم
هرها خوردم که در دنیا جز این یغمانه بود
نون به دور لامکان کالای بی ارزش رسید
حمت افتادگان در حیرتم کاری نکرد
ل به شبم گفت ، اینجا همیشه نیستیم
یر و کعبه را بهم دانسته ام در زندگی
رمیان شب عجب انگیزه ها وارد شدند

دکتر فائزه زهرا میرزا^۲

فراق

پیوسته در فراق تو فریاد می کنم
دارم امید وصل و دلم شاد می کنم
در شب خیال پیکر شمشاد می کنم
مرغ دلم ز دام تن آزاد می کنم
قصر امل ز سوز دل آباد می کنم

روزی هزار بار ترا یاد می کنم
مثل نی بریده جدا از تو می شوم
شوریده گشت نرگس ناز آفرین صبح
ناز و ادای وی زتنم جان ربوده است
چون «فائزه» به وادی عشقش قدم زده

دکتر رشیده حسن^۳

ستم تو

دامن عشقِ تار تارم بود
قلب رنجور و بیقرارم بود

آن که همراز حال زارم بود
وانکه افتاده بود زار و نحیف

۱ - فارسی سرای مقیم لیه (پنجاب)

۲ - استادیار گروه فارسی ، دانشگاه کراچی - کراچی

۳ - گروه فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

ورنه با شاعری چه کارم بود
 آن که هم یار کاروبارم بود
 همدمش قلب بیقرارم بود
 آرزو باز امیدوارم بود
 چشم ها گرچه اشکبارم بود
 شادمانی که در دیارم بود
 در برم از تو یادگارم بود

ستم تو سخن سرایم ساخت
 کاش ! او باز همدم باشد
 رفت از پیش من اگر تنها
 وعده ها داد او که آیم باز
 به امید تو دوختم بر در
 وای افسوس رخت بر بسته است
 همه شور و نشاط دیروزی

سید سلمان رضوی^۱

حُسن نظر

حُسن چیزبست دگر، چیز دگر می خواهم
 بهر آن چیز دگر، حُسن نظر می خواهم
 گل خوش رنگ خوش آید ولی ای حسن نگر
 بوی گل حاصل گل است دگر می خواهم
 آبله از کف پا خون چکاند لاکن
 بهر هر قطره خون، لاله ای تر می خواهم
 من که از حُسن فلک حُسن زمین خورسندم
 بهر این تاج محل روزن در می خواهم
 مرد و زن، مجمع ای اطفال چه خوب است چه خوب
 بعد از آن بهر دل و جان خبر می خواهم
 حافظ از دورِ قمر ناخوش و نالیده بود
 من بصد شیفتگی دور قمر می خواهم
 هر کسی گفت که از تخم خریطه پُر است
 گفت « سلمان » من اشجار و ثمر می خواهم

۱ - فارسی سرای ساکن اسلام آباد



گزارش و پژوهش

دکتر تحسین فراقی^۱
مترجم: علی بیات^۲

ده سال اقبال شناسی در ایران (۲۰۰۵ - ۱۹۹۵م)

اقبال خطاب به یک مبلغ دینی که برای تبلیغ اسلام به فرنگ رفته بود در یک بیت، که روی سخن آن بیت همانقدر که برای آن مبلغ بود همانقدر بر خود اقبال هم می باشد، گفته بود:

ره عراق و خراسان زن ای مقام شناس
به بزم اعجمیان تازه کن غزل خوانی
این شیدا و شیفتهٔ روم و تبریز باوجود فاصله ای بسیار از بزم
اعجمیان و در عین حال با قلب و ذهن خود که شب و روز خود را در آن
می گذراند، در مورد عجم و اندیشه های عجم با تسلسلی زیاد و نیز با
اطمینانی غیر عادی به سبک تازه، بدیع و والهانه به سرودن شعر پرداخت.
بعد از گذشت سالها از وفات این خدی خوان بی نظیر امت اسلامی، مردم
ایران عظمت او را پذیرفتند و امروزه عامهٔ مردم ایران و نیز اهل تفکر و
فرهنگ با نام اقبال چنان آشنا و مانوس شده اند که گویا اقبال فرزندی از
فرزندان این مرز و بوم است.

اما پنجاه سال پیش مردم عادی به کنار، بیشتر دانشوران ایرانی هم
با نام و کار اقبال آشنا نبودند. ببینید مشایخ فریدنی در کتاب خود «نوای
شاعر فردا» این وضعیت را چنین توصیف می کند:

«کار این بی خبری بدانجا کشیده بود که یکی از استادان دانشگاه
تهران که خود در هند درس خوانده بود، در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی به
یک روزنامه نویس مسلمان در کراچی گفت: اقبال یک شاعر محلی بوده
است. در ایران کسی او را نمی شناسد» (۱)

لازم به توضیح است که نام این استاد ایرانی ابراهیم پورداود،
دانشمند شیفتهٔ ایران باستان و استاد مشهور دانشگاه تهران بود. ۹ سال قبل از
این واقعه یعنی سال ۱۹۳۴ میلادی که مقدمات هزارهٔ فردوسی آماده می شد،

۱ - استاد سابق اعزامی به دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران از پاکستان.

۲ - عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات اردو، دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران.

هم اقبال نادیده گرفته شد ، البته شاعر رومانیک بنگالی « تاگور » دعوت شده بود.

بعد از برپایی کشور پاکستان ، ایران اولین کشور اسلامی بود که پاکستان را به رسمیت شناخت . بعد از آن ، روز به روز روابط فرهنگی بین این دو کشور برادر و مسلمان ، افزایش یافت. در این باره خدمات سفارت پاکستان هم فراموش ناشدنی است. خواجه عبدالحمید عرفانی (۲) که در آن زمان وابسته فرهنگی سفارت پاکستان بود ، تلاشهای شبانه روزی زیادی برای معرفی اقبال در سراسر ایران کرده است. این زحمات او را باید با آب طلا نوشت این تلاشها به تدریج به ثمر رسید و نام و کار اقبال همانند کوه الوند و رشته کوه زاگرس باصلابت تمام در گلستان ایران ریشه دواند. در این مدت ۵۸ ساله در مورد تفکر و فرهنگ اقبال ، کتابهای مستقل ، مقالات و تحقیقات متعددی به نگارش در آمده است. شاعران ابراز ارادت کرده اند ، از اشعار آنها استقبال کردند و ابیات او را در شعر خود به «تضمین» بیان کردند . برخی از شاهکارهای مثنوی او به فارسی برگردانده شدند . بر مجموعه های منظوم وی کتابهای زیادی نوشته شده در مورد اقبال (به زبان اردو) به فارسی ترجمه شدند. روزنامه و مجلات ویژه نامه هایی منتشر کردند. کتابهایی چون « اقبال لاهوری در کتابهای درسی جمهوری اسلامی ایران » و « برگزیده های شعرهای اقبال لاهوری » (کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان) چاپ و منتشر شدند. کنفرانس های متعددی در مورد تفکر و فرهنگ اقبال در سطوح عالی برگزار شد و مقاله های قرائت شده در این کنفرانس ها به صورت کتاب چاپ و منتشر شدند. این کار بحمد الله ادامه دارد و دکتر غلامعلی حداد عادل درست گفته است که :

«مرگ را در حضرت اقبال هرگز راه نیست

تا زبان فارسی زنده است ، او هم زنده است»

و به نثر چنین گفت و بسیار بجا گفت : « نه تنها فارسی زبانان ایران و هم میهنان پاکستانی ، اقبال را هرگز فراموش نخواهند کرد ، بلکه مسلمانان جهان یاد او را همواره در خاطر خویش حفظ خواهند کرد. زیرا اندیشه های معنوی او که از قرآن و حکمت اسلامی سرچشمه گرفته است ، هرگز کهنگی نمی پذیرد و فرسوده نمی شود .» (۳)

در دهه گذشته کتابهای متعددی در مورد اقبال نوشته شدند. ترجمه و شرح هایی از آثار منظوم و مثنوی او منتشر شده اند. کلیات اشعار وی به

طور مکرر تدوین شده و به چاپ رسیده است. کتاب هایی که در مورد ایشان نوشته شده ، به فارسی ترجمه شده و در دسترس مردم قرار گرفته اند. فرهنگ موضوعی کلیات اقبال تهیه شده و در تعریف و تمجید او اشعار بسیاری سروده شده و در کنفرانس های مختلف مقالاتی در مورد وی قرائت شده است . کتابهایی در رابطه با معرفی افکار علامه اقبال به جوانان ، به نگارش در آمدند. همانطور که در بیشتر مواقع در تمام این سرمایه های انتقادی و تحقیقی از شکوه شعر و تفکر اقبال ، با گشاده رویی استقبال شده است ، برخی از منتقدین ایرانی ، گاهی به برخی از جنبه های تفکر اقبال آشکارا انتقاد هم کرده اند.

در بعضی از این انتقادها اگرچه از برخی جنبه ها دارای اندکی صداقت هم می باشند، اما این عمل یک علت دیگری هم دارد و آن این است که تا کنون علامه اقبال در ایران به طور کلی مورد مطالعه قرار نگرفته است. اگر دو سوم از هفده ، هجده هزار بیت اشعار او به فارسی می باشد ، یک سوم آن به زبان اردوست ، سخنرانیهای ایراد شده به زبان انگلیسی ، مقالات و قسمتهای بیشتری از نامه های وی تاکنون از دید دانشوران ایرانی به دور مانده است.

در بین کتابهایی که توسط نویسندگان و دانشوران ایرانی در ده سال اخیر به طور مستقل نوشته شده اند ، کتابهای ذیل قابل ذکر می باشند:

شرق و غرب در کلام اقبال ، دکتر شهین دخت مقدم صفیاری ، لاهور ، ۱۹۹۹م.

قطره اشکی بر تربت اقبال ، دکتر حسین رزمجو، لاهور، ۱۹۹۹م.

صدای رویش خیال ، دکتر مهدی محبتی ، تهران ، ۲۰۰۰م.

چراغ لاله (برای نوجوانان و جوانان) ، فرهاد حسن زاده ، تهران ، ۲۰۰۰م.

اقبال ، حسین بکائی ، تهران ، ۲۰۰۰م.

دین و دنیا از دیدگاه اقبال لاهوری ، قادر فاضلی ، تهران ، ۲۰۰۱م.

در مدرسه اقبال لاهوری ، محمود حکیمی ، تهران ، ۲۰۰۱م.

دکتر شهین دخت مقدم صفیاری ، بیشتر به خاطر ترجمه فارسی کتاب « زنده رود » نوشته دکتر جاوید اقبال (۴) با نام « جاویدان اقبال » که در مورد زندگی و افکار علامه اقبال است ، شهرت دارد و در حال حاضر از موضوع ما خارج می باشد. وی یک کتاب مختصر از دکتر جاوید اقبال با نام

«افکار اقبال» را هم به فارسی ترجمه کرده که در بخش ترجمه به آن خواهیم پرداخت. تا آنجا که مربوط به کتاب «شرق و غرب در کلام اقبال» است، با وجود اهمیت بسیار از جنبه موضوع مجموعه مختصری از دو مقاله است که در آن به توضیح افکار اقبال پرداخته است. در این کتاب به جنبه بدیعی از افکار اقبال پرداخته نشده است.

در کتاب «علامه اقبال»، دکتر رزمجو روش توضیحی در پیش گرفته است. در این کتاب ارادت و دل‌بستگی بسیار رزمجو نسبت به اقبال به چشم می‌خورد. در این مقالات علاقه و وابستگی اقبال نسبت به فرهنگ و ادبیات ایرانی به تفصیل دیده می‌شود، اما در این موضوع کتاب‌های بهتری وجود دارند، مثلاً، کتاب: «ایران از دیدگاه علامه اقبال لاهوری» از عبدالرفیع حقیقت و غیره. به هر صورت در این مجموعه اسباب محبوبیت اقبال در ایران نیز برشمرده شده است. دکتر حسین رزمجو در مورد اشتراکات فکری اقبال و متفکر ممتاز ایرانی مرحوم دکتر علی شریعتی هم بحث خوبی ارائه کرده است. کتاب «صدای رویش خیال» از دکتر مهدی محبتی در بین کتابهای نوشته شده در مورد اقبال به طور قطع، کتاب ارزشمندی می‌تواند باشد. یکی از علل آن، سبک جاندار و روشنگرانه نویسنده است که با چاشنی پرسش‌های فلسفی همراه است. در فصل اول و دوم این کتاب تا حدودی به تفصیل، افکار اقبال مورد بررسی قرار گرفته است و در این باره از نوشته‌های منشور، بویژه «خطبات هفت گانه» وی استفاده شده است. دکتر مهدی محبتی می‌گوید که اگرچه علامه اقبال با نهایت دقت و تفکر در ساخت افکار فلسفی خود، از منابع شرق و غرب استفاده کرده است، اما آنها را عیناً اختیار نکرده است و آنها را بر اصول و مبادی تفکر خود استوار کرده است.

عنوان فصل سوم این کتاب آقای محبتی «شعر اقبال» نام دارد که در آن به خوبی ویژگی‌های سبکی علامه اقبال، بیان شده است. در این فصل، آنجا که به تعریف از برخی ترکیب‌های تازه اقبال پرداخته است، به برخی ترکیب‌های نارسا و کهنه او هم اشاراتی کرده است. مثلاً درجایی با ذکر مثال می‌گوید که اقبال بدون وجود قرینه‌ای در شعر زیر فعل را حذف کرده است:

«حدیث شوق ادا می‌توان به خلوت دوست به ناله ای که ز آرایش نفس پاک است»

آقای محبتی بزرگ جلوه دادن محمود غزنوی توسط اقبال را هم ، پسند نمی کند. تجلیل برخی از پادشاهان و سلاطین در شعر اقبال باعث نارضایتی چندین تن از نقادان ایرانی شده است که از جمله می توان در کتاب «دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز» ، محمد علی اسلامی ندوشن، مشاهده کرد. خلاصه اینکه سبک دکتر محمد مهدی محبتی ، دارای زندگی ، قدرت و حرکت است . بدیع بودن توضیحات وی ، این کتاب او را در مورد اقبال ، قابل مطالعه قرار داده است. آقای محبتی از اینکه تفکر اقبال در دانشگاه ها و مراکز علمی ایران ، هنوز جایی نیافته است ، گله می کند و به نظر او با کمک شعر و تفکر اقبال ، فارسی معاصر و فرهنگ بیمار آن را می توان بهبود و قدرت بخشید. به قول ایشان : « امیدواریم که ارزشهای فکری و شعری اقبال ، من های عینیت گرایی و ذهنیت زدگی آن ، طرح و نقد و تعدیل گردد ، تا زبان فقیر امروز فارسی و فرهنگ بیمار آن توان و توش تازه ای بیابد » . (۵)

چنین نظریاتی را حدود بیست یا بیست و پنج سال پیش محمد حسین مشایخ فریدنی نیز اظهار داشته بود . وی ضمن یاد آوری ، منت اقبال به فارسی دری نوشته بود :

« زبان فارسی دری را که زبان مشترک مسلمانان آسیا است و در ایران رفته رفته ، با استعمال اجباری کلمات مرده عصر ساسانی و هخامنشی و بیرون ریختن لغات زبان عربی ، مسخ می شد و در نتیجه رابطه مسلمانان منطقه از هم می گسیخت ، به صورت طبیعی و اصلی خود بازگرداند» (۶)

آقای فرهاد حسن زاده ، تحت عنوان « چراغ لاله » کتابی مشتمل بر ۱۱۹ صفحه به نگارش در آورده است که از بیت معروف : « چون چراغ لاله سوزم ... » اقبال گرفته شده است . این کتاب حاوی مطالبی اجمالی در مورد حوادث مختلف زندگی اقبال و تعالیم او می باشد و معرفی کننده خوبی از تفکر اقبال می باشد. آقای فرهاد حسن زاده ، لحن و بیانی بسیار ساده و پُر تأثیر در پیش گرفته است. برای گسترش تفکر فراگیر اقبال ، چنین کتاب هایی باید انتشار یابد تا پیام اقبال به نسل جدید به خوبی منتقل شود.

در رابطه با انتقال مؤثر پیام اقبال به نسل جدید ، خدمات وزارت آموزش و پرورش نیز جای تعریف و تمجید دارد. وزارت خانه مذکور در سال ۱۹۸۴م، تحت عنوان « اقبال لاهوری در کتابهای درسی جمهوری

اسلامی ایران» اشعار در دست مطالعه علامه اقبال را برای دانش آموزان دبستانی و دبیرستانی جمع آوری کرده و با خطی زیبایی منتشر کرده بود و در سال ۲۰۰۰ میلادی، کتابی از حسین بکائی شامل ۱۲۰ صفحه با نام «اقبال» منتشر کرده است. مطالب این کتاب را بکائی بسیار جالب بیان کرده است یعنی تاریخ را به عنوان یک شخصیت مجسم کرده است و از زبان آن اوضاع و افکار اقبال را به صورت نمایشنامه ای جذاب، بیان کرده است. در این کتاب وی به صورت اجمالی به نکات مهم تعالیم اقبال پرداخته است. تا آنجا که من می دانم در مورد اقبال به زبان اردو چنین کتابی نوشته نشده است.

در رابطه با مسأله ترویج مؤثر اشعار علامه اقبال، جناب آقای قادر فاضلی خدمات باارزشی ارائه کرده اند. وی نه تنها برای کلیات فارسی اشعار اقبال یک کتاب فهرست موضوعی مشتمل بر ۵۴۴ صفحه تدوین کرده است، بلکه، یک کتاب مختصر با عنوان «دین و دنیا از دیدگاه اقبال لاهوری» به رشته نگارش در آورده و برای توضیح و توثیق اشعار اقبال از آیات قرآنی به عنوان شاهد استفاده کرده است. این کتاب به چند جنبه از پیام فرا گیر اقبال پرداخته است. نویسنده با زبانی شسته و سلیس، با عناوینی چون: دین و دنیا، هویت دینی، دنیای ممدوح و دنیای مذموم، انقلاب دینی، انقلاب لایبی و انقلاب الائمی، ضرورت حکومت دینی و حکومت جمهوریت را، با استدلال و با روشی جذاب توضیح داده است.

در ضمن کتاب های نوشته شده در مورد اقبال، ذکر کتاب محمود حکیمی با عنوان «در مدرسه اقبال لاهوری» هم ضروری است. این کتاب کوچک حکیمی معرفی مبسوطی در تفکر و فلسفه اقبال می باشد. حکیمی نه تنها با استفاده از اقتباسات مختلف از اقبال شناسانی چون: دکتر علی شریعتی، سید غلام رضا سعیدی، علی اکبر دهخدا، سعید نفیسی، محمد تقی بهار و دکتر جلیل تجلیل، به توضیح در باب افکار اقبال پرداخته است، بلکه ضمن عنوان های ذیلی به زوایای مختلف زندگی اقبال نیز پرداخته است. محمود حکیمی در این کتاب به قول خودش تضادهای موجود در افکار اقبال را نیز با استفاده از اقتباساتی از نویسندگانی چون: استاد رجب شهرام زاده نشان داده است. وی در نوشته های اقبال به مباحث فلسفه و منطق آن نیز پرداخته است، که البته اشتباهاتی در آن یافت می شوند. به نظر او اقبال بدون آگاهی از کتاب «الرد علی منطق» ابن تیمیه، به دفاع از آن

پرداخته ، در حالی که صحت علم منطق بارها به اثبات رسیده است و امروزه نظریات ابن تیمیه دربارهٔ منطق کاملاً از درجهٔ اعتبار ساقط است. وی برخی از تعبیرات لفظی ابن تیمیه را هم مورد انتقاد قرار داده است.

یکی از اوصاف قابل تعریف سرزمین ایران این است که ترجمه از زبان های غربی به فارسی به یک سنت قوی تبدیل شده است. درباره اقبال هم به زبان اردو کتاب هایی در حال ترجمه شدن هستند. در این ضمن یادآوری خدمات آقای محمد بقایی ماکان ضروری می باشد. وی شاید تنها دانشور ایرانی باشد که بیش از همه در باب افکار اقبال کتاب هایی تألیف کرده است. بلکه گاهی احساس می شود که علاقه وی به کتاب سازی از حد اعتدال گذشته است. به هر حال ضمن عرض پوزش از این جمله معترضه ، گوشزد کردن این مسئله را لازم می دانم که او کتاب های بسیاری از اقبال شناسان و نویسندگان در مورد اقبال را به کسوت فارسی درآورده است و این خدمات او جای ستایش دارد. فقط طی سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ میلادی ، کتاب هایی که در مورد اقبال نوشته یا از دیگر نویسندگان به فارسی منتقل کرده است و در برخی مواقع حاشیه های توضیحی یا ذیل عنوان « توضیح تکمیلی » مطالب مفیدی بر آنها افزوده است ، به قرار زیر می باشند:

- ۱- بازسازی اندیشهٔ دینی در اسلام ، ۲۰۰۰م.
- ۲- چه باید کرد ، ۲۰۰۰م.
- ۳- گلشن راز جدید ، ۲۰۰۱م.
- ۴- خدا در تصور اقبال ، ۲۰۰۱
- ۵- تصوف در تصور اقبال ، شبستری و کسروی ، ۲۰۰۱م.
- ۶- زمان و مکان از دیدگاه اقبال ، ۲۰۰۱م.
- ۷- سونش دینار ، ۲۰۰۱م.
- ۸- اقبال و شش فیلسوف غربی ، ۲۰۰۵م.

کتاب « بازسازی اندیشهٔ دینی در اسلام »، ترجمهٔ فارسی سخنرانی های اقبال است. در مقدمهٔ کتاب ، مترجم هیچ جا به این مسئله اشاره نکرده است که این کتاب قبلاً توسط مرحوم احمد آرام تحت عنوان « احیای تفکر دینی در اسلام » ترجمه شده است . همچنین به ضرورت ترجمه خود نیز اشاره نکرده است. البته در مصاحبه های متعدد و در مجموعه یکی دو مقاله با نام «قلندر شهر عشق» بدون ذکر نام احمد آرام فرموده اند که ترجمه سخنرانی ها

توسط احمد آرام اینقدر ناقص است که هر سطر آن جای اعتراض دارد، می گوید: «هیچ سطر آن خالی از ایراد نیست (صفحه ۱۳۵)»

مزید بر آن به گفته آقای «بقائی ماکان»، عنوان ترجمه شده این کتاب، «احیای تفکر دینی» خود گویای این است که مترجم از آثار و افکار اقبال هیچ مناسبتی ندارد. من فقط به عنوان مشت نمونه خروار، ترجمه های هر دو مترجم را در سخنرانی اول مقایسه کردم و به غیر از چند تغییر در واژگان که آقای ماکان داده بود، بین آن دو فرق خاصی نیافتم.

به نظر من عنوان این مسئله که در ترجمه احمد آرام هیچ سطری «خالی از ایراد» نیست، ظلم بزرگی است. علاوه بر آن به ترجمه جدید آقای ماکان هم این اعتراض وارد می شود که، متن قدیمی سخنرانی های علامه اقبال را جهت ترجمه انتخاب کرده است و می دانیم که آن متن دارای اشتباهات چندی است. ای کاش او با یک اقبال شناس پاکستانی مشورت می کرد و در این صورت به او گفته می شد که اگر ترجمه دوباره به فارسی واقعاً ضرورت دارد، متن مستند تدوین شده پرفسور شیخ سعید را برای ترجمه استفاده بکند. در این صورت حاشیه های باارزش و برداشت های دریافتی شیخ محمد سعید می توانست بسیار مفید باشد.

در حاشیه این ترجمه آقای ماکان، نکات خنده آور وجود دارد. در یکی از پانویشت های صفحه ۲۲۹، تاریخ وفات و تولدی که برای «شیخ احمد سرهندی» نوشته شده است، در اصل مربوط به «سرسید احمد خان» می باشد، جالب تر آن که به زعم او «شیخ احمد سرهندی» (۷) و «سرسید احمد خان» (۸) دو نام یک شخصیت می باشند. به نظر او شیخ احمد سرهندی در علیگر فوت شد و در مسجد همان کالج، که خود ساخته بود، تدفین شد و نیز در بین کتابهای احمد سرهندی، آثار الصنادید و تفسیر قرآن! در زبان اردو معروف می باشند! بعد از آن در ادامه این حاشیه به ذکر نظریه طبیعت یعنی نظریه اتحاد در وحی الهی و مظاهر الهی دیدگاه معروف «سید احمد خان» در باب طبیعت بوده است، پرداخته است و اغلب با این تصور که سرسید احمد خان، گویای نظریات شیخ احمد سرهندی است، دچار اشتباه شده است و حتی کار به جایی کشیده است که می نویسد: دانشگاه علیگر که در حال حاضر در پاکستان است!، امروزه از رونق افتاده و رو به زوال است. وی شیخ احمد سرهندی و سرسید احمد خان را در برخی کتاب های دیگر خود هم به همین ترتیب اشتباه گرفته

است. مثلاً صفحات ۲۷ و ۳۰۲ ، « اقبال به چهارده روایت » را مشاهده فرمایید. جای تعجب بسیار اینجاست که این حاشیه از همان متنی که خود آقای ماکان آن را تدوین کرده است و در آن جا بطور واضح : « نابغه بزرگ دین در قرن یازدهم » نوشته است . کاش جناب ماکان همین را در نظر داشت که نابغه بزرگ دین در قرن یازدهم هجری ، چطور می تواند سرسید احمد خان ، قرن نوزدهم میلادی باشد ؟ آقای ماکان در « قلندر شهرعشق » در مورد جناب مجدد (الف ثانی) می گوید : « در قرن نوزدهم میلادی می زیست (صفحه ۱۲۹) ».

در صفحه ۲۳۱ همین کتاب در یکی از پانویست ها می نویسد که ، در متن اصلی ابن مسکویه آمده است در حالی که لقب این دانشمند ، مسکویه و نامش ابو علی بود . من به خود این جرأت را می دهم و می گویم که در تاریخ ابو علی با نام ابن مسکویه شهرت دارد و در چندین کتاب رجال ، با نام ابن مسکویه نوشته شده است . در سه جلد از کتاب های معاصر یعنی : فرهنگ زندگی نامه (تدوین : حسن انوشه) ، فرهنگ فارسی اعلام (تدوین : غلام حسین صدری افشار) و فرهنگ فارسی دری (تدوین زهرا خانلری) ، هم ابن مسکویه نوشته شده است و شاید بتوان گفت که اقبال از این که ابن مسکویه نوشته است ، مرتکب اشتباهی نشده است.

به نظر می رسد که حس عجله و شتاب ، به شدت آقای محمد بقایی ماکان را دربر گرفته است . به همین دلیل او دچار نوعی سهل انگاری شده و به دلیل همین سهل انگاری ، شخصیت معاصر علامه اقبال ، دکتر عشرت حسن انور را « اقبال شناس پاکستانی » شهید سرمد ، شاعر دوره اورنگ زیب (۹) را « شاعر فارسی گوی پاکستان » (ر.ک . اقبال و شش فیلسوف ، صفحه ۱۶۰) ، دکتر محمد علوی مقدم را « اقبال شناس پاکستانی » (ر.ک اقبال به چهارده روایت ، صفحه ۱۲۵) ، « گرامی » را « شاعر پارسی گوی پاکستان » و شیخ احمد سرهندی را بیشتر مواقع « سر احمد هندی » (اقبال به چهارده روایت ، صفحه ۲۷) می نویسد .

درباره « الطاف حسین حالی » می نویسد که وی اولین بار سفرنامه خسرو را منتشر کرد (ر.ک سونش دینار ، حاشیه متن ، ۸۱) در حالی که وی مقدمه سفرنامه ناصر خسرو را منتشر کرده بود . در مقدمه « زمان و مکان از دیدگاه اقبال » ، آقای ماکان می نویسد : « کتاب بازسازی اندیشه دینی در

اسلام ، که فراهم آمده از سخنرانی اقبال در دانشگاههای پاکستان است...» این اولین سطر کتاب است و سطر اول ، اشتباه نوشته شده است . همه می دانند که این سخنرانی ها در مدراس و دانشگاه اسلامی (مسلمانان) علیگر ایراد شده بودند و هر دو این شهرها با پاکستان هیچ ارتباطی ندارند. در صفحه ۶۷ همین کتاب ماکان توضیح می دهد که این سخنرانی ها در مدراس و علیگر ایراد شده اند . این بدان مفهوم است که وی مدراس و علیگر را بخشی از پاکستان به حساب می آورد (۱۰) . در برخی از کتابهای خود در مورد «بانگ درا» و « بال جبریل » از اقبال ، می نویسد که این دو مثنوی هستند. این بدان مفهوم است که آقای ماکان این آثار بسیار مشهور علامه اقبال را مطالعه نکرده است . در « شرار زندگی » در صفحه ۳۲۱ ، محل تولد خواجه معین الدین چشتی را سنجر می نویسد ، در حالی که نام صحیح « س . ج . ز . » (سجز) می باشد .

در جدید ترین کتاب ترجمه خود ، « اقبال و شش فیلسوف غربی » نویسنده فقید هندوستانی ، تاراچرن رستوگی (۱۱) را چندین بار « تارا چندر ستوگی » نوشته است . در صفحه ۲۳۱ ، میان محمد شریف یعنی ام.ام. شریف (۱۲) را میر محمد شریف نوشته است.

در صفحه ۳۰۲ ، یکی از مصرع های یک بیت از شعر بیدل را چنین می نویسد : « بیدل نشوی بی خبر از کشف کرامات » ، در حالیکه مصرع صحیح به این ترتیب است : « بیدل نشوی بی خبر از چاک گریبان » .
در حاشیه صفحه ۳۸ « چه باید کرد » ، بیت معروف:

مثنوی مولوی معنوی هست قرآن در زبان پهلوی

را به اقبال منسوب می کند ، در حالی که گمان غالب بر این است که این شعر از « جامی » باشد . همچنین در حاشیه صفحه ۱۷۴ « چه باید کرد » ، نام همسر « شاه جهان » را « نور محل » می نویسد ، در حالی که نام بلکه لقب او « ممتاز محل » بود.

اگر این فروگذاشت ها را در نظر داشته باشیم ، به راحتی می توانیم حدس بزنیم که مشکلات مترجم و حاشیه نویس چیست و برای موفقیت در این امور چقدر باید محتاط بود و دقت نظر داشت.

افزون برآن با برخی از تعبیرات آقای بقایی ماکان نیز می توان اختلاف کرد، مثلاً در شرح «اسرار خودی» با عنوان « شرار زندگی » ، آقای ماکان می گوید که اولین مرحله خودی بیان شده توسط اقبال ، یعنی تمثیل

شتر در اطاعت ، از « نیچه » اخذ شده است . این موضوع سال ها پیش توسط خلیفه عبدالحکیم هم بیان شده است ، اما من معتقدم که تمثیل های صابر ، شاکر ، مطیع و منقاد بودن شتر را ، اقبال از مولوی گرفته است . زیرا یکی از سمبل های مورد پسند مولوی شتر است و تفصیل آن در مثنوی یافت می شود .

در یکی از مصاحبه های خود با خسرو آذربایجانی و مسعود میری ، آقای بقایی می گوید : « جناح پس از چند ماه از فوت اقبال ... خودش در یک سخنرانی صریحاً اظهار می کند که ما همان راهی را رفتیم و می رویم که اقبال گفت ... » (مثل مردمک چشم خویش ، صفحه ۱۵۸) اول اینکه قانداعظم این مسأله را در هیچ یک از سخنرانی های خود عنوان نکرده بود ، بلکه بعد از تصویب قطعنامه لاهور به مطلوب الحسن سید گفته بود . دوم اینکه این حرف بعد از چند ماه از گذشت وفات اقبال ، گفته نشده است ، بلکه تقریباً بعد از گذشت دو سال در سال ۱۹۴۰ بیان شده است .

در گفتگو با آقایان ذکر شده در همین مصاحبه ، در جایی آقای ماکان ، ضمن تعریف از قدرت بیان اقبال می گوید که اقبال با مهارت و قدرت بسیاری فلسفه خود را در شعر گنجانده است . اما ضمن اختلاف با برخی از عناوین مطرح شده در برخی از نظم های فارسی اقبال ، به برخی از سستی های زبانی او هم اشاره کرده ، به عنوان مثال می گوید : به جای « خودی را سه مرحله » اقبال ، « خودی را سه مراحل » می نویسد و برای مصدر « خرامیدن » ، قید حالت « تیز » را می آورد و از یک دو بیتی در «ارمغان حجاز » از ترکیب « شش جهات » استفاده می کند. اول اینکه قبل از آقای ماکان ، آقای مجتبی مینوی در یک کتاب مختصر خود با ذکر نام یک شخصیت ، چنین اعتراضی از سوی او را نقل می کند که به قول آن شخصیت در « تیز خرامیدن » ، « تیزی » و « خرامیدن » متضاد هم هستند و این حرف غلط است . آقای مینوی ضمن رد این اعتراض به ادامه سخن خود می پردازد . دوم اینکه « قدم زدن » می توان حالت های مختلفی داشته باشد ، مثل : آهسته آهسته قدم زدن یا تند تند قدم زدن. در جلد اول « بهار عجم » ، ذیل « خرام » می نویسد که تشبیهات مربوط به آن ، « سیل » و « سیلاب » و غیره می باشد که در آن قرینه سرعت و شدت دیده می شود .

در جواب اعتراض دوم در این مورد باید بدانیم که جمع بستن معدود، همراه با عدد، قبلاً هم وجود داشته است. مثلاً نام یک شهرستان «دو گنبدان» است. برای سومین اعتراض نیز که گفته شده به جای «شش جهات» باید «شش جهت» باشد، مثالی یافت می شود. به دو بیت از «مجیر بیلقانی» توجه فرمایید که در آنها از ترکیب «شش جهات» استفاده شده است، با بررسی بیشتر ممکن است مثال هایی از دیگر شعرای فارسی زبان یافت شود.

کار کردش ز شش جهات جهان نام و ناموس هفت خوان برداشت

رویین تتی شو از پی محنت کشی که نیست این شش جهات عالم دون کم ز هفت خوان
 آقای ماکان، کتاب «Iqbal's Educational Philosophy» از
 خواجه غلام السیدین (۱۳) را تحت عنوان «مبانی تربیت فرد و جامعه»
 ترجمه نموده است. لازم به توضیح است که چندین سال پیش از او، در
 سال ۱۹۸۴م آقای «عزیزالدین عثمانی» این کتاب را با عنوان «فلسفه
 آموزشی اقبال لاهوری» ترجمه کرده و در تهران به چاپ رسانده بود. نه
 سال بعد، مشخص نیست آقای ماکان با چه مصلحت مناسب دید آن کتاب
 دوباره ترجمه کند؟ وی در هیچ جا به ترجمه عثمانی اشاره نکرده است. در
 صفحه ۶۴، پرنده شکاری معروف «شکره» را چنین توضیح می دهد: «شتر
 ماده ای که پستانش پُر از شیر باشد».

در اینجا لازم است، توجه خوانندگان محترم را به یک مسئله مهم
 جلب نمایم و آن مسئله تعیین منبع و مرجع، نسل و نژاد علامه اقبال است.
 در این ضمن آقای ماکان، پیچیدگی مسئله را بیشتر کرده است. ارتباط اقبال
 با: طبقه «سپرو» برای مخاطبان پاکستان و هندی اقبال، مسئله غریبی نیست،
 اما ممکن است این مسئله که اینک طبقه «سپروها» با ایرانیان خویشاوند
 شده اند، برایشان باعث تعجب باشد. منظور این است که آقای ماکان در
 دیباچه دیوان فارسی اقبال «میکده لاهور (۱۳۸۰ هجری شمسی)» با نگارش
 عنوان «اقبال و اصلیت ایرانی»، ضمن اشاره به شدت علاقه به علم و دانش
 توسط طبقه «سپروها»، ادعا می کند که: «سپروها در حقیقت ایرانی بودند»
 و از آنجا که اقبال به طبقه «سپروها» تعلق دارد، بنابراین او ایرانی الاصل
 است. چنین ادعایی را او در صفحه ۱۳ کتاب «قلندر شهر عشق» خود نیز،
 مطرح کرده است. عبدالرفیع حقیقت، نیز به نوعی دیگر چنین حرفی را بیان

کرده است. بنیاد این حرف او، آن اقتباس از کتاب خواجه عبدالحمید عرفانی با عنوان «ایران صغیر یا تذکره شعرای پارسی زبان کشمیر» است که در آن به مسئله هجرت عارف قرن هشتم «سید علی همدانی» و «سید تاج الدین سمنانی» و طبق برخی روایات، هفتصد تن از یاران آنها، که برای تبلیغ اسلام، به کشمیر مهاجرت کردند و آنجا سکنی گزیدند، اشاره شده است.

ضمناً عنوان شده است که بیشتر سادات کشمیر به سادات همدان و سمنان تعلق دارند. آقای عبدالرفیع حقیقت می نویسد که از آنجا که آباء و اجداد اقبال از کشمیر بودند و به این ترتیب با سادات همدان و سمنان، «ارتباط نژادی و فکری» داشتند، بنابر این، این مسئله جای تأمل دارد که اقبال ایرانی الاصل می باشد (ر.ک سیر اندیشه انسان سالاری در ایران، ۱۳۸۰) فرق بدیهی بین روش عمل آقای عبدالرفیع حقیقت و آقای محمد بقائی ماکان در این است که آقای عبدالرفیع حقیقت این مسئله را که آیا اقبال واقعاً ایرانی الاصل هست یا نه را «در خور تحقیق و تعمق» می داند و در این باره رأی حتمی صادر نمی کند. اما آقای ماکان با اطمینان کامل اقبال را ایرانی الاصل می نویسد و در این مسئله دقت نمی کند که علاقه طبقه «سپروها» به زبان فارسی، زمانی می تواند دلیلی بر ایرانی الاصل بودن آنها باشد که شواهد مستند تاریخی این امر را تصدیق بکند. این روش کار آقای ماکان، از او محققى ارائه می دهد که بدون درگیر شدن با مسئله ثبوت مسئله و شواهد، آرزوهای خود را، در قالب شواهد تاریخی بیان می کند. آیا برای نوشتن در مورد افکار و اشعار اقبال، اثبات ایرانی الاصل بودن و قومیت ایرانی داشتن، بسیار ضروری است؟ به نظر من این یک روش غیر علمی است و دوری گزیدن از آن بسیار ضرورت دارد. مفروضات را در جایگاه محکومات نشانیدن زینبده یک محقق خوب نیست.

از اشکال‌های وارد شده نباید این سوءتفاهم هم پیش بیاید که تحقیقات علمی آقای بقائی ماکان در مورد اقبال اهمیت ندارد بلکه منظور من فقط این است که در ضمن فعالیت های علمی، نظر خود اقبال: «این سینه مین اسد اور ذرا تھام ابھی» (هنوز هم اندکی آن را بر سینه خود بفشار) را باید در نظر داشت.

آقای ماکان در یکی از تألیف های خود با نام « میکده لاهور » مفاهیم کلیدی اشعار منتخب اقبال را شرح و تفسیر نیز کرده است . به همین ترتیب شرح و تفسیر « جاوید نامه » را با نام « در شبستان اندیشه » نوشته است. چنین شرح و توضیحات عملکردهای قابل قبول هستند. با به فارسی برگرداندن نوشته های اقبال شناسان و علمای برجسته ای چون : دکتر عشرت حسن انور (۱۴) ، دکتر فضل الرحمن (۱۵) بی . ای دار (۱۶) غلام السیدین و دیگر علمایی چون آنها ، توسط آقای ماکان، برای دانشمندان و اقبال دوستان ایرانی کتاب ها و نوشته های روشنگری مهیا شده است که با کمک آن ها در جهان زبان فارسی ، در رابطه با موضوع اقبال شناسی راههای جدیدی گشوده شده است.

آقای محمد بقایی ماکان ، در برخی از کتاب های خود ، افکار و نظریات برخی از دانشمندان ایرانی را به عنوان حاشیه یا پانویس درج کرده است که نمی توان نظریات آنان را قبول کرد. مثلاً طبق نظر آقای دکتر محمد اسلامی ندوشن و یا آقای دکتر جعفر شهیدی و غیره با توجه به اعتراضات این اساتید ، در تفکر و شعر اقبال تناقضاتی دیده می شود. البته این بدان معنا نیست که این اعتراضات و اعتراضاتی از این دست ، اولین بار توسط دانشمندان ایرانی مطرح می شوند. بلکه توسط برخی از منتقدین غربی چون « دکستن » و غیره در دوره زندگی اقبال هم چنین اعتراضاتی وارد شده بود. با توجه به ضیق وقت ، گفتگوی اجمالی بر این موارد نیز امکان پذیر به نظر نمی رسد. خوانندگان عزیز می توانند به جلد اول اقبالنامه ، به آخرین نامه آن ، که برای « نیکلسون » نوشته شده مراجعه کنند.

در ترجمه های افکار اقبال از زبان اردو به فارسی ، در این جا ذکر نام خانم دکتر شهین دخت مقدم صفیاری نیز ضروری به نظر می رسد. خانم دکتر مقدم صفیاری در این راستا، یک کتاب مختصر ولی بسیار مهم دکتر « جاوید اقبال » با نام « افکار اقبال - تشریحات جاوید » را به فارسی ترجمه کرده بود . این کتاب ، چهار سال پیش از این توسط آکادمی اقبال - لاهور چاپ و منتشر شده بود. برخی از قسمت های این ترجمه ، از جنبه صحت مطالب ، بسیار درست هستند ، اما بسیاری از مواقع وجود دارد که این ترجمه تا حد مضحکه خیزی اشتباه می باشد. اگر به تفصیلات پرداخته شود چندین صفحه باید توضیح داده شود. این ترجمه دارای اشتباهات زیادی

است ، اما به ویژه اشعار اردو غلط یا ناقص ترجمه شده اند. نخست به اشعار اردو و ترجمه آن ها دقت فرمائید :

خودی کا نشیمن تری دل مین هـ فلک جس طرح آنکھ ک تل مین هـ
ترجمه فارسی:

اگر خودی در دل تو جایگزین شود فلک در چشم تو مردمک چشم خواهد شد
(ص ۴ و ۲۳۰) (۱۷)

« اگر » ، « شود » و « خواهد شد » و غیره از کجا آورده شده است ؟

۲- کر اپنی فکر کہ جوهر هـ بـ نمود ترا

ترجمه فارسی :

کہ فکر ما جوهر بی نمود توست (ص ۳) (۱۸)

شعر غالب :

طاعت مین تا ره نہ می و انگین کی لاگ دوزخ مین دال دو کوئی لـ کر بہشت کو
ترجمه فارسی :

تابہ طاعت اثر می انگین نباشد ، بہ دوزخ بیندازید کسی را کہ بہ بہشت می برید (۱۹)
می برید ، یعنی چه ؟

خودی کی خلوتون مین گم رہا مین خدا ک سامن گویا نہ تھا مین
نہ دیکھا آنکھ اتهاکر جلوہ دوست قیامت مین تماشا بن گیا مین
ترجمه فارسی :

من خودی خود را در خلوت گم کردم ، گو آن کہ در محضر خدا نبودم
چشم ، جلوہ دوست را ندید ، من بہ تماشای قیامت مشغول بودم (ص ۲۰۷) (۲۰)
در متن کتاب ، ترجمه برخی مطالب بہ نثر ہم بسیار ضعیف است .
برای مثال فقط دو یا سه مورد گوشزد می شود . در برخی مواقع ترجمه
فارسی ، درست برعکس متن اصلی بہ اردو است:

۱- متن اردو :

« اسلامی فلسفہ سہ مراد فلسفہ ک مسلّم اصولون ک ذریعہ

قرآنی حقایق کی تعبیر و توجیہ هـ »

ترجمه فارسی:

« مراد از فلسفه اسلامی آن است کہ اصول آن برپایه تعلیمات قرآن ، تعبیر و
توجیہ شود » (ص ۱۸) (۲۱)

۲ - متن اردو :

« ذوالنون مصری فرمات هین که تصوف کا مطلب ه ساری کائنات مین ،
صرف الله کو پسند کرنا » ص (۵۲)
ترجمه فارسی:

« ذوالنون مصری می گوید : مراد از تصوف ، تمام کائنات خداوند را
پسندیدن است » (ص ۱۳۱) (۲۲)
۳ - متن اردو :

« اوسپنسکی زمان کو مکان کی ایک سمت سمجھتا ه ، یعنی تین ابعاد
رکھنہ والا جسم جب خلا مین کسی ایسی سمت مین حرکت کرتا ه جو
اُس ک اندر موجود نهین ، تو یہ حرکت زمانی ه - دوسر - لفظون مین
زمان ، مکان ہی کی ایک سمت یا جهت ه »

ترجمه فارسی : « اسپنسکی زمان را یک جهت می داند و می گوید جسم سه
بعد دارد . طوری که به جهتی که در خلا حرکت می کند که در داخل او
موجود نیست. این حرکت زمان نام دارد. به عبارت دیگر زمان و مکان یک
سمت یا جهت می باشد » (۲۳)

در جاهای مختلفی از کتاب چنین ترجمه های ناقص و در برخی
موارد کاملاً اشتباه به چشم می خورد . این جا باید به یک مسئله خوشایند
اشاره کرد که امروزه ایرانی ها هم ، به سمت ترجمه های آثار منشور اقبال
توجه می کنند و به کتاب های نوشته شده در مورد اقبال استناد می کنند . در
سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۵ میلادی برخی از نامه های اقبال با عنوان « نامه های
علامه اقبال لاهوری » به فارسی در دو جلد به چاپ رسیده است. انتخاب
نامه ها و ترجمه آنها توسط دو نفر به نام آقایان دکتر محمد یونس جعفری و
فرهاد پالیزدار انجام شده است. پیش از این ، نوشته ها و نامه های اقبال ،
توسط بی . ای دار کتابی تحت عنوان : « Letters & Writings of Iqbal » ،
جمع آوری و تدوین شده بود و با عنوان « نامه ها و نگاشته های اقبال
لاهوری » ، توسط ع. ظهیری ترجمه شده و به چاپ رسیده است. « نامه های
علامه اقبال لاهوری » ترجمه مفید و قابل ثبوتی از نامه های منتخب اقبال
است . از این مجموعه می توان به نظریه شعر ، عوامل سرودن شعر ، برخی
تفصیلات در مورد زندگی اقبال و کاوش های علمی او پی بُرد. جای تأسف
است که مترجمین هیچ دیباچه یا مقدمه ای بر کتاب ننوشته اند و عنوان
نکرده اند که این نامه ها از چه مجموعه ای اخذ شده است در مورد

مخاطبان نامه هیچ توضیحی داده نشده است. ولی با وجود همه این کاستی ها این نامه ها در عرصه فارسی، برای کسانی که در مورد اقبال مشغول به کار هستند، به عنوان یک ارمغان پُرارزش هستند.

در ادامه ترجمه هایی به فارسی، اشاره به ترجمه محقق جوان آقای علی بیات با عنوان: «مطالعه بیدل در پرتو اندیشه های برگسون» خالی از لطف نیست. این ترجمه بر کتابی صورت گرفته است که توسط نویسنده مقاله حاضر تحت عنوان: «مطالعه بیدل فکر برگسان کی روشنی مین» تدوین شده است و تا به امروز سه بار در پاکستان به چاپ رسیده است. کتاب ذکر شده در اصل مبتنی بر متن و توضیحات بر یکی از مقالات مهم و چاپ نشده به انگلیسی علامه اقبال با عنوان **Bedil in the light of Bergson** می باشد. علامه اقبال در این مقاله خود به نظریات مشابه بین فیلسوف فرانسوی قرن بیستم «برگسون» و شاعر بی نظیر سبک هندی «بیدل دهلوی» اشاره روشنی کرده است. این ترجمه به دلیل تسلط مترجم به زبان اردو، ترجمه بسیار خوبی از مقدمه تدوین کننده کتاب (دکتر تحسین فراقی) و متن مقاله اقبال می باشد و برای فلسفه شناسان، اقبال دوستان و ادیبان ایرانی یک متاع پُر بها محسوب می شود. این کتاب در سال ۲۰۰۰ میلادی توسط آکادمی اقبال پاکستان - لاهور به چاپ رسیده است.

در مورد گزیده های شعری، ذکر «گزیده شعرهای اقبال لاهوری» با انتخاب و تدوین آقای شهرام رجب زاده ضرورت دارد. این کتاب برای بار سوم در سال ۱۹۹۷م در تهران چاپ شده است. انتخاب خوب و مقدمه بحث انگیز کتاب جالب توجه است. تدوین گر کتاب عقیده دارد که اگر اجباری در ضخامت تعیین شده کتاب نبود، این کتاب مختصرتر می توانست باشد. زیرا: «اهمیت شاعری اقبال بسیار کمتر از اهمیت اندیشه اوست» (صفحه ۵۰) مقدمه شهرام رجب زاده دارای نکات متعددی است که جای بحث دارد. در شعر هر شاعر بلند مرتبه موارد پست و بلند یافت می شود. اما باید به خاطر داشت که تناسب موارد عالی در مقابل موارد پست و ضعیف بسیار زیاد می شود. به هر حال نویسنده مقدمه بر این باور است که در مقایسه با بیدل، اقبال دارای افکار و ابتکار کمتری است. اقبال شعر وادیات صوفیانه و عارفانه ایران را سرچشمه اعتیاد بر شمرده است. او به مداحی پادشاهان زنده و مرده می پردازد. حتی از موسولینی هم تعریف کرده

است و مخالف اجتهاد در دوره انحطاط است و شعار « اقتداء بر رفتگان محفوظ تر» سر می دهد. زبان اردوی مسلمانان پاکستان و هند اصیل نیست. شعر اقبال بین قوت و ضعف در نوسان است و در شعر او ضعف های زبانی وجود دارد. با وجود این اعتراضات که اکثریت آنها حاصل بحث های اشتباه و مطالعه خام و ناقص آقای شهرام رجب زاده درباره اقبال و فرهنگ اردو می باشد، بالاخره ناچار به اعتراف می شود که: « این مایه تسلط به فارسی برای شاعری که پارسی حتی زبان دوم او محسوب می شود، شگفت انگیز است» (صفحه ۵۲) آقای رجب زاده به این مسأله اعتراف کرده است که بر نسل اول ایران پس از انقلاب اسلامی، تأثیر شعر اقبال آن قدر زیاد است که موضوعی جداگانه برای یک مقاله است.

در رابطه با کتب چاپ شده در مورد اقبال در ایران، ذکر کتاب تدوین شده دکتر محمد سلیم اختر با نام « جستاری در اندیشه و هنر علامه دکتر محمد اقبال لاهوری » هم در اینجا ضروری است.

یادآوری این کتاب از این جنبه حائز اهمیت است که نه تنها سوء تفاهم موجود بین دانشمندان ایرانی، مبنی بر اینکه اقبال توانایی صحبت به فارسی را نداشت، رفع می شود، بلکه این سوء تفاهم که محدوده زبان اردو بسیار کم است نیز از بین می رود. آقای سلیم اختر در دیباچه توضیح می دهد که: « زبان ملی پاکستان از یک سو دومین و بزرگترین زبان در سطح جهان است و از سوی دیگر به سرمایه عظیم علمی اش، دوشادوش زبان های عربی، فارسی و ترکی، چهارمین زبان مهم دنیای اسلام شناخته می شود» (صفحه ۱۶) این کتاب نه تنها شامل افکار و اشعار خود اقبال و نیز ترجمه های فارسی نوشته های اوست، بلکه، اظهار محبت شعرای ایرانی نیز چون چراغی روشن نور افشانی می کند.

ترجمه منظوم « ساقی نامه » با همان بحر از سید اکرم شاه اکرام (۲۴) در این مجموعه، دارای جایگاهی خاص است.

در این مجموعه، ترجمه فارسی شعر « همالیا » ی اقبال را خانم شیوا امیر هدایی انجام داده است، ولی افسوس که در چند مورد دچار اشتباه شده است. اقبال می گوید:

هائ-کیا فرط طرب سد جهومتا جاتا ه-ابر فیل بی زنجیر کی صورت ارا جاتا ه-ابر

مصرع دوم را خانم امیر هدایی چنین ترجمه کرده است: « همچون اسب بی افساری به رقص می پرد»

ملاحظه می فرمایید که ترکیب « فیل بی زنجیر » در این ترجمه «اسب بی افسار» آمده است. در برخی مقامات، ترجمه خانم امیرهدایی خوب است، اما آیا انتقال لحن خلاقانه اقبال در ترجمه کار آسانی است؟ در سال ۲۰۰۱ میلادی که سال گفت و گوی بین تمدن ها بود، مجموعه ای با نام « مقالات همایش علامه اقبال » در اسفند ۱۳۷۹ به چاپ رسید. برخی از مقاله های موجود در آن قابل توجه هستند. مثلاً، « نقدی بر ترجمه های اشعار علامه اقبال به زبان فارسی » از دکتر محمد رضا ملک و مقاله دکتر جاوید اقبال با نام « اقبال و گفت و گوی تمدن ها » به ویژه قابل ذکر می باشند. به طور کلی، روش توصیفی در مقالات بیشتر است و مقاله دکتر رزمجو همان مقاله ای است که در سال ۱۹۹۵ در سمینار بین الملل اقبال در استانبول خوانده شده است.

بر اهل علم پوشیده نیست که از جمله کسانی که به تعریف و تمجید شکوه فکری اقبال پرداخته اند، شعرای بزرگ ایرانی چون ملک الشعرا بهار، صادق سرمد، عبدالکریم امیری فیروز کوهی، استاد جلال الدین همایی، حبیب یغمایی، احمدگلچین معانی و غیره را می توان نام برد. این سنت همچنان ادامه دارد. آقای عبدالرفیع حقیقت هم در این گروه جای دارد. وی ارادت غیر عادی نسبت به علامه اقبال دارد. گفته می شود که روزهای دوشنبه هر هفته حقیقت اهتمام به برگزاری نشست ادبی می کند و هر نشست را با اشعار اقبال آغاز می کند. در دومین مجموعه شعری آقای حقیقت با نام «ترانه های حقیقت» در چندین شعر، تضمین مصرع هایی از اقبال به چشم می خورد. تأثیر سبک فکری اقبال در شیوه شعرگویی او در موارد زیادی به چشم می خورد:

« ای زاده مغموم وطن،

این سخن از من

بشنو که ترا

راهنمای دل و جان است

این نکته بهر حال

مرا شوق بیان است

گر وصف نهان است

نتوان ز چشم شوق رمید ای هلال ماه

از صد نگه به راه تو دامن نهاده اند
بر خود نظر گشا ، ز تهی دامنی مرنج
در سینه تو ماه تمامی نهاده اند»

از بین کسانی که به زبان شعر نسبت به اقبال ابراز ارادت کرده اند، نام حسین لاهوتی ، صفا ، سعید نفیسی و عباس مشفق کاشانی را می توان ذکر کرد. اشعار آنها ، در مجموعه تدوین شده توسط آقای دکتر سلیم اختر گنجانده شده است.

امروزه در تهران ، نه تنها در مورد اقبال کتاب ها و مقالات به نگارش درمی آیند، بلکه پایان نامه های دوره های کارشناسی ارشد و دکتری متعددی هم در مورد اقبال نوشته می شوند. در چند سال اخیر سه پایان نامه یکی مربوط به دوره کارشناسی ارشد و دو پایان نامه مربوط به دکتری تدوین شده . پایان نامه کارشناسی ارشد را آقای سید هاشم تیموری نوشته است که عنوان آن ، « قرآن و حدیث در دیوان اقبال لاهوری » می باشد. یکی از پایان نامه های دکتری توسط سید محمد جواد همدانی با عنوان «اندیشه های عرفانی در شعر فارسی اقبال لاهوری و تجلی آن در جامعه» نوشته شده است. این پایان نامه دارای گستردگی زیاد و عمق معنایی کم است. سومین پایان نامه در سال جاری یعنی ۲۰۰۵ توسط غلامعلی کمیل قزلباش با عنوان « مطالعه تطبیقی دکتر اقبال لاهوری و خوشحال خان ختک» نوشته شده است. این پایان نامه معرفی خوبی از نکات مشترک بین اقبال و خوشحال خان ختک را ارائه داده است . وی نسبت به ترجمه اشعار اردو علامه اقبال و اشعار پشتو خوشحال خان نیز اقدام کرده است .

افزون بر آن در ایران چاپ های بهتر و جدیدتری از کلیات فارسی اقبال به چاپ می رسد. دو سال پیش از این انتشارات زوار کلیات اقبال لاهوری به همراه اشعار تازه یاب وی به چاپ رسانده است. آن را عبدالله بهداروند تدوین کرده و اشعار فارسی اقبال که در کتاب « باقیات اقبال » توسط عبدالله قریشی جمع آوری شده بود ، نیز آورده شده است . اما جالب آنجاست که در آن دو بیتی :

کبھی سوز و سرور انجمن عشق
کبھی مولا علی خیر شکن عشق

کبھی تنهایی کوه و دمن عشق
کبھی سرمایه محراب و منبر

را نیز با تغییر « کبھی به گھی » جزء کلیات فارسی اقبال ارائه کرده است که این عمل خلاف روش تدوین است.

در مورد اقبال به طور پیوسته در ایران اقدامات زیادی در حال انجام است. حضرت آیت الله خامنه ای در سخنرانی مشهور خود فرموده بودند: «به هر حال امیدواریم که بتوانیم حق اقبال را بشناسیم و بتوانیم تأخیری را که ملت ما در طول این چهل - پنجاه سال اخیر در شناخت اقبال داشته است، جبران کنیم» (اقبال ستاره بلند شرق، اقبال آکادمی پاکستان، صفحه ۶۲)

به نظر من برای جبران آن در شهر بزرگی چون تهران، باید یک مرکز اقبال شناسی با یک کتابخانه با تمام امکانات دایر شود. کرسی های اقبال شناسی در دانشگاه های مختلف کشور افتتاح شود. بین کشورهای ایران و پاکستان گذشته از اسلام، زنده ترین، روشن ترین، امیدوار کننده ترین ضامن بقای ارتباط بین دو کشور، با موضوع اقبال می تواند به وجود بیاید. سال ها پیش چه به جا و درست گفته بود:

مده از دست، دامانم که یابی کلید باغ را در آشیانم

توضیحات و حواشی

- ۱ - نوای شاعر فردا، ۱۹۷۹م، ص ۷
- ۲ - خواجه عبدالحمید عرفانی (۱۹۹۰ - ۱۹۰۷م) متخصص آموزش و پرورش بود که به عنوان وابسته فرهنگی در سفارت پاکستان در تهران حضور داشت. از مبلغین خستگی ناپذیر پاکستان و اقبال بود و در راستای معرفی اقبال به ایرانیان و پیشرفت اقبال شناسی اقدامات شایانی کرد. کتاب های او عبارتند از اقبال عرفانی، اقبال ایران، رومی عصر، حدیث عشق (ترجمه رباعیات)، ترجمه فارسی ضرب کلیم، سرود سرمد، شرح احوال و آثار ملک الشعرا بهار، داستانهای عشقی پاکستان، ایران صغیر یا تذکره شعرای فارسی زبان کشمیر.
- ۳ - دیباچه: اقبال لاهوری در کتابهای درسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۹۸۴م.
- ۴ - جاوید اقبال (متولد اکتبر ۱۹۲۴م) از دانشکده دولتی لاهور، فوق لیسانس فلسفه گرفته است و از دانشگاه کمبریج موفق به اخذ دکتری و وکالت درجه یک شده است. بعد از آن به عنوان قاضی دادگاه عالی و سناتور مجلس سنا به فعالیت پرداخت. امروزه به عنوان نایب رئیس آکادمی اقبال پاکستان منصوب شده است. کتاب های وی عبارتند از:

۱ - Islam & Pakistan's Identity

۲ - Ideology of Pakistan

۳ - زنده رود [جاودان اقبال] (در چهار جلد)

۴ - اپنا گریبان چاک

۵ - جهان جاوید (مضامین و غیره)

۶ - می لاله فام

۷ - افکار اقبال ، تشریحات جاوید (مترجم)

۵ - صدای رویش خیال ، ص ۱۷۳

۶ - همان ، ص ۹۰

۷ - شیخ احمد سرهندی ملقب به مجدّد الف ثانی ۱۴ شوال ۹۷۱ هـ . ق برابر با ۲۶ ژوئن ۱۵۶۴م به دنیا آمد و از علمای سرهند و سیالکوٹ کسب فیض کرد. از جمله از شیخ یعقوب صرفی کشمیری درس حدیث آموخت. علوم متداول دینی را فرا گرفت کتابهای شیخ اکبر محی الدین ابن عربی و شیخ شهاب الدین سهروردی را با دقت مطالعه کرد. تا مدتی به تدریس فصوص الحکم و عوارف المعارف پرداخت و سپس مرید عارف کامل مشهور سلسله نقشبندیه حضرت باقی بالله شد. بعد از مدتی در مقابل وحدت وجود به کیفیت وحدت شهود پی برد و شروع به اختلاف با برخی نظریات خلاف شرع شیخ ابن عربی کرد. خدمات دینی شیخ احمد سرهندی قابل توصیف است و تلاش های بسیاری در خصوص رفع خطراتی که در دوره اکبر شاه مغل دامن گیر مسلمانان و اسلام شده بود ، وی بر ادای شعائر اسلام اصرار می ورزید ، تا جایی که به اصلاح نظریات عامه مسلمانان و حتی جمهور علما پرداخت . سلسله نقشبندیه مجددیه او به تبعیت از شرع اسلام اصرار زیادی می ورزید. افزودن بر آن برای رد بدعت ها زحمت فراوان کشید. تعداد خلفای او که در جهت احیای دین اسلام در سراسر شبه قاره پراکنده شدند از صدها تن تجاوز می کند. سلسله او از شبه قاره پاک و هند به ماورا النهر ، شام ، و عربستان رسید. نامه های او شهرت جهانی دارند و به زبان فارسی به نگارش در آمده اند. این نامه ها به زبان عربی هم ترجمه شده و منتشر شده اند. از دیگر کتابهای مشهور او رساله تهلیلیه ، اثبات النبوه ، معارف لدنیّه و مبداء و معاد می باشند. گفته می شود پادشاه وقت ، جهانگیر شاه ، بنابر برخی دلایل سیاسی و به جای نیارودن سجده تعظیم توسط شیخ ، او را تا یک سال در قلعه گوالیار تحت نظر گرفت ، اما در خود باوری او خللی وارد نشد. علامه اقبال از مداحان عظمت شیخ احمد سرهندی بود و در یک بیت بدین شرح نسبت به او ابراز ارادت کرده است :

سرجهک نه سکا جس کا جهانگیر ک آگ - جس ک نفس گرم سہ گرمی احرار

کسی که سرش در مقابل جهانگیر نتوانست فرود بیاید . کسی که از دم گرمش ، احرار و آزادگان گرمی می گیرند . شیخ به سال ۱۰۳۴ هـ . ق برابر با ۱۶۲۴ م رحلت کرد .

۸ - سرسید احمد خان (۱۸۹۸ - ۱۸۱۷م) ، از خیر خواهان مسلمانان شبه قاره و بنیانگذار دانشکده علی گر (که بعد ها به دانشگاه ارتقا پیدا کرد) می باشد. او در آغاز به استخدام کمپانی هند شرقی درآمد و در مناطق مختلف با مشاغل مختلف قضاوت خدمت کرد . برای استفاده از علوم جدید غرب ، اداره علمی غازی پور را بنیاد نهاد.

بعدها مجله تهذیب الاخلاق را منتشر کرد که سردمدار اصلاحات اجتماعی ، فرهنگی و آموزشی مسلمانان شبه قاره شد. در سال ۱۸۷۵ مدرسه M.A.O علی گر را تأسیس کرد. که در طی زندگی خود او تبدیل به دانشکده شد و بعدها در سال ۱۹۲۰ به دانشگاه مسلمانان علی گر ارتقا یافت. سرسید از مخالفان کنگره ملی هند به شمار می رود. وی نه تنها در اصلاحات علمی و فرهنگی مسلمانان شبه قاره دارای نقش ویژه ای است ، بلکه جا دارد او را بانی نثر جدید اردو هم بدانیم . از آثار مشهور او می توان به آثار الصنادید، اسباب بغاوت هند ، خطبات احمدیه ، تبیین الکلام و تفسیر قرآن ، اشاره کرد. در برابر برخی عقاید روشنفکرانه او برخی گروههای راسخ العقیده اسلامی ، مخالف های شدیدی ابراز کردند. از بین دوستان هم عصر او ، الطاف حسین حالی ، شبلی نعمانی ، محمد حسین آزاد و مولوی نذیر احمد به شهرت رسیدند. این چهار نفر از تفکر و سبک عمل سر سید احمد خان ، کسب فیض کردند. وی در علی گر از دنیا رفت و همان جا دفن شد.

۹ - اورنگ زیب عالمگیر (متوفی ۱۷۰۷م) فرزند دیندار شاه جهان صاحب قران ، شاهنشاه هند است ، که در بیداری مجدد مسلمانان شبه قاره تأثیر زیادی داشت. نام اصلی او محی الدین بود و در زمان حکومتش ، محدوده حکومت او از غزنین گرفته تا چانگام و از کشمیر گرفته تا کرناتک گسترده بود. باوجود اینکه مسلمان متعهدی بود ، اما دیدگاه او آن قدر وسیع بود که برای مراقبت از هندو های شبه قاره ، هدایای بسیاری در نظر گرفته بود. در دوره او فقه اسلامی با نام « فتاوی عالمگیری » شکل گرفت. اورنگ زیب آخرین پادشاه مقتدر سلسله مغولان هندوستان بود. این خاندان بعد از او به سرعت رو به ضعف نهاد. اقبال او را پروانه شعله توحید می خواند:

شعله توحید را پروانه بود چون ابراهیم اندرین بتخانه بود

۱۰ - البته در دیوان اقبال لاهوری که توسط آقای ماکان در تابستان ۱۳۸۴ش به چاپ رسیده است ، بدون اشاره به این اشتباه ، به طور جزئی به اصلاح این اشتباه اقدام کرده است و نوشته است که این سخنرانی ها در دانشگاه های جنوب هندوستان ایراد شده اند اینجا هم باید به جای دانشگاه ها ، دانشگاه نوشته می شد .

۱۱ - تاراچرن رستوگی (۱۹۹۷ - ۱۹۱۰م) ساکن منطقه گوهاتی در آسام بود که به استادی زبان وادبیات انگلیسی اشتغال داشت. در مورد علامه اقبال کتابهای زیادی که اکثراً به انگلیسی بود ، نوشته است . یکی از کتابهایش به نام **Iqbal – The final Countdown** شهرت زیادی حاصل کرد. ریاست چندین کالج را بر عهده داشت و در سال ۱۹۷۷ بازنشسته شد. همچنین از منتقدین سخت گیر اقبال به شمار می رود. از جمله دیگر کتابهای وی می توان به موارد ذیل اشاره کرد :

1 – The Western Influence on Iqbal

2 – Islamic Mysticism : Sufism

3 – Muslim World Islam Breaks Fresh Ground (مترجم)

۱۲ - ام.ام شریف (متوفی ۱۹۶۵م) فوق لیسانس فلسفه را از دانشگاه کمبریج اخذ نموده است. در سال ۱۹۱۷م به عنوان استاد در دانشگاه علی گر منصوب شد و مدتی هم ریاست دانشکده اسلامی لاهور را نیز به عهده داشت. همچنین به مدیریت اداره فرهنگ اسلامی هم منصوب شد . کتابهای او عبارتند از :

۱ – History of Muslim Philosophy این کتاب به فارسی ترجمه شده و به

چاپ رسیده است .

۲ - « جمالیات ک تین نظریه » (سه نظریه زیبا شناختی) و غیره از کتابهای

مشهور به حساب می آیند. (مترجم)

۱۳ - خواجه غلام السیدین (۱۹۷۱ - ۱۹۰۴م) مدیر آموزش عمومی جامو و کشمیر بود. مسئولیت ریاست دانشکده آموزش دانشگاه علی گر و معاونت وزارت آموزشی (هند) در سال ۱۹۵۰ بود. از دانشگاه اسلامی علی گر به درجه دکترای افتخاری نائل شد. او با علامه اقبال چندین بار ملاقات کرده بود. کتابهای :

۱ - آندهی مین چراغ (چراغ در توفان باد) (مقاله هایی درباره شخصیات مختلف)

۲ - Iqbal's Educational Philosophy (مترجم)

۱۴ - عشرت حسن انور (۱۹۸۴ - ۱۹۱۸م) از دانشگاه علی گر فوق لیسانس فلسفه گرفت. همچنین فوق لیسانس فارسی را نیز اخذ کرد و با موضوع **Metaphysics of Iqbal** در فلسفه ، دکتری خود را به راهنمایی دکتر سید ظفر الحسن به پایان برد. در سال ۱۹۴۸ به عنوان استاد فلسفه در دانشگاه علی گر استخدام شد و سپس به ریاست گروه رسید. در سال ۱۹۷۸م بازنشسته شد . نوشته های او عبارتند از : دنیا کھین جس (چیزی که دنیا بنامیم) سرود بقا (ترجمه وردزورت) مبادیات الهیات (ترجمه برگسان) ، سرور بیخودی (مثنوی در جواب اقبال) کتاب اخیر در سال ۱۹۴۴م از علی گر به چاپ

رسید. به زبان های زیادی وارد بود و کتابهای زیادی به زبانهای فارسی، اردو، انگلیسی به نگارش در آورده است. (مترجم)

۱۵ - دکتر فضل الرحمان در ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۹ در هزاره پاکستان به دنیا آمد. پدرش فارغ التحصیل دارالعلوم دیوبند بود. در « دروس نظامی » به تحصیل پرداخت. لیسانس عربی را در سال ۱۹۴۰ از دانشگاه پنجاب و در سال ۱۹۴۲ فوق لیسانس انگلیسی را با درجه اول از همین دانشگاه اخذ کرد. در سال ۱۹۴۶ به انگلستان رفت و در طی سه سال دکتری خود را با موضوع: *Ibn-e Sina - Treatise of Psychology* به پایان رساند. زبان های آلمانی و فرانسه هم آموخته بود. وی در سال ۱۹۸۸ در شیکاگو از دنیا رفت. از جمله کتاب های مشهور او:

1 - Prophecy in Islam

2 - Islam, 1967

3 - Major Themes of the Quran, 1979

4 - Islam & Modernity, 1982

5 - Revival & Reform in Islam

که البته این کتاب در دست نگارش بود که وی از دنیا رفت.

۱۶ - بشیر احمد دار (۱۹۷۹ - ۱۹۰۸م) فوق لیسانس فلسفه را از دانشکده دولتی - لاهور گرفته است و از دانشگاه اسلامی علی گریلیسانس تربیت معلم اخذ کرده است. به عنوان دبیر در دبیرستان اسلامی بهاتی گیت (دروازه بهاتی) اشتغال داشت. بین سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۵م با اداره فرهنگ اسلامی همکاری نمود و نایب مدیر مجله اقبال نیز بود. در سال ۱۹۶۵م به عنوان مدیر اقبال آکادمی در کراچی منصوب شد. از تصانیف و تالیفات او:

1 - A Study in Iqbal's philosophy

2 - Letters & Writings of Iqbal

3 - Studies in Muslim Philosophy & Literature

4 - Iqbal's Gulshan -i-Raz-i-Jadeed & Bandagi Namah

5 - Articles on Iqbal (مترجم)

۱۷ - ترجمه صحیح فارسی آن به این ترتیب می باشد: منزلگاه خودی دل توست، آن چنان که فلک در مردمک چشم جای گرفته است (مترجم)

۱۸ - ترجمه صحیح فارسی آن به این ترتیب می باشد: به فکر خویشتن باش که جوهره تو هنوز نمایی نکرده است. (مترجم)

- ۱۹ - ترجمه صحیح فارسی آن به این ترتیب می باشد: اگر در کار طاعت، عشق به می وانگبین باشد ، یک نفر بهشت را به دوزخ بیندازد. (مترجم)
- ۲۰ - ترجمه صحیح فارسی آن به این ترتیب می باشد: من در خلوت های خود گم بودم و در مقابل خداوند زبان سخن گفتن نداشتم ، من به جلوه دوست توجهی نکردم ، به همین دلیل در قیامت تماشاگاه مردم شدم (مترجم)
- ۲۱ - ترجمه صحیح فارسی آن به این ترتیب می باشد : مراد از فلسفه اسلامی تعبیر و توجیه حقایق قرآنی ، بوسیله اصول مسلم فلسفه است (مترجم)
- ۲۲ - ترجمه صحیح فارسی آن به این ترتیب می باشد : ذوالنون می فرماید ، مفهوم تصوف ، در تمام کائنات ، دوست داشتن خداوند است. (مترجم)
- ۲۳ - ترجمه صحیح فارسی آن به این ترتیب می باشد: اسپنسکی زمان را یک سمت از مکان می داند. یعنی یک شئی سه بعدی در خلاء ، به سمتی حرکتی می کند که در درون آن وجود ندارد. در این صورت آن را حرکت زمان می گویند. به عبارت دیگر زمان ، یک سمت یا جهت از مکان است .
- ۲۴ - دکتر سید محمد اکرم شاه اکرام (متولد ۱۹۳۲م) ، فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی را از دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب و دکتری این رشته را از دانشگاه تهران اخذ کرده است ، ریاست گروه زبان فارسی ، ریاست دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب بر عهده داشته است و امروزه رئیس گروه اقبال شناسی در همین دانشکده می باشد.

از کتابهای او می توان به موارد ذیل اشاره کرد :

- ۱ - تنبیه الغافلین (سراج الدین علی خان آرزو)
- ۲ - اقبال در راه مولوی
- ۳ - اقبال یک نهضت
- ۴ - اقبال و جهان فارسی
- ۵ - آثار الاولیاء (مترجم)

کتابهای تازه

۱- انسائیکلوپیدی اسلام (ترکی)

Turkiye Diyanet Vakfi Islam: Ansiklopedisi, Baskan Prof.Dr. M.Akif Aydin

(جلد ۳۳، از نصیح تا عثمانلی آر) استانبول ۲۰۰۷ م، مقداری مصور، قطع بزرگ ۵۹۲ ص. یک مرجع پُر آگاهی حاوی اطلاعات دقیق درباره شخصیات، امکانه، آثار علمی و سایر آن می باشد.

۲- تاریخ جامعه پنجاب (اردو) جلد دوم

گرد آورده دکتر زاهد منیر عامر، چاپ اول ناشر و چاپخانه دانشگاه پنجاب، ۲۰۰۴ م شمارگان ۳۰۰۰ نسخه، ۶۴۲ ص.

دانشگاه پنجاب لاهور به عنوان کهن ترین دانشگاه پاکستان ۱۲۶ سال سابقه قدمت دارد. اولین تاریخ دانشگاه پنجاب در پنجاهمین سال تأسیس توسط استاد انگلیسی بخش تاریخ پرفسور ج ف بروس با عنوان **A History of the University of the Punjab** در ۱۹۳۳م چاپ گردیده بود. اما بزبان اردو جلد اول تاریخ دانشگاه در ۱۹۸۲م توسط استاد فقید دکتر غلام حسین ذوالفقار بمناسبت سده اش به سلک نگارش در آمده بود. اینک جلد دوم تاریخ دانشگاه مدت بیست سال را از ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۲ احتوا می کند و گرد آورنده آن دکتر زاهد منیر عامر استاد یار گروه زبان و ادب اردو در دانشگاه می باشد.

در بدو آغاز پیشگفتار هایی از استاندار وقت پنجاب که با حفظ سمت ریاست کل دانشگاه راعهده دار بود، همچنین قائم مقام رئیس وقت ژنرال (ر) ارشد محمود که در حدود هفت سال در این مأموریت باقی بود و همچنین از گردآورنده جلد کنونی تاریخ آمده است. غیر از شرح تاریخ بیست سال اخیر دانشگاه پنجاب، پیشرفتهای حاصله در نهمین و دهمین دهه قرن بیستم میلادی در سطح دانشگاه بویژه در زمینه پژوهش و تحقیق بررسی گردیده است. شایسته یادآوری است که دانشگاه پنجاب به کتابخانه های

معتبری که جلد دوم تاریخ دانشگاه را اهداء نموده، جلد اول که حاوی تاریخ صد ساله دانشگاه است، در صورت امکان ارسال نماید تا تصویر تمام نمای مدت صد و بیست سال اخیر جلو چشم خوانندگان مجسم گردد. مایه خرسندی است که در برخی از زمینه ها، کارآئی دانشگاه طی بیست سال اخیر نسبت به صد سال اول تأسیس چشمگیرتر بوده است.

۳- تذکره اندرونی (شرح احوال و شعر شاعران زن در عصر قاجار تا پهلوی اول) فارسی، بنفشه حجازی، انتشارات قصیده سرا چاپ اول ۱۳۸۲، شمارگان ۲۰۰۰ نسخه، بها ۲۳۵۰ تومان، ۳۳۵ ص.

در این تذکره غیر از شاعران زن ایرانی از سرزمینهای هند، افغانستان، تاجیکستان، عثمانی، ازبکستان، مصر، قفقاز، مختصری از احوال و آثار بانوانی شاعر تبیین گردیده است. از ۹۰ نفر شاعر زن ایرانی، نیمه شان از قرن سیزدهم، بیست و شش از قرون سیزدهم و چهاردهم، و فقط دو نفر هم زاده قرن دوازدهم می باشند.

پیشگفتار مقدمه و روش کار (صص ۱۱ - ۳۳)

فصل دوم شاعران پارسیگو شامل برخی از پارسگویان بانو از شبه قاره، افغانستان، تاجیکستان، عثمانی، ازبکستان، مصر و قفقاز می باشند. کتابهای معروف در این موضوع تا ۴۰ سال پیش زنان سخنور تألیف علی اکبر (مشیر) سلیمی، از رابعه تا پروین گردآورده کریم کشاورز بوده است. کوشش گردآورنده شایسته تمجید است که خود را به زنان شاعر ایرانی محدود نکرده بلکه احوال پارسی گویان زن چندین کشور از جهان فارسی را مورد بررسی قرار داده است.

۴- تذکره شرافت نوشاهی (اردو)

تألیف محمد اقبال مجددی، عارف نوشاهی ناشر پورب اکادمی اسلام آباد، ۲۰۰۸م باهمکاری اداره معارف نوشاهی اسلام آباد ۲۴۰ ص.

این تذکره که بمناسبت سده تولد سید شریف احمد شرافت نوشاهی زاده ۱۹۰۷ م و متوفای ۱۹۸۳ منتشر گردیده، در حین حیات خودش با تصنیف و تألیف و تحقیق در رشته های تاریخ و ادب بالغ بردویست اثر از خود باقی گذاشته که تنها یک کتاب «شریف التواریخ» در سه مجلد و دارای هفت هزار صفحه می باشد. مرتبین این تذکره در بزرگداشت از چنین

شخصیت کم نظیر زحمات فراوانی کشیده اند. علاوه بر پیشگفتار دو مرتب ؛ حکیم محمدموسی امرتسری (م ۱۹۹۹م) نیز در بازگو کردن فضایل علمی شرافت نوشاهی سهمی شایسته دارد. باوصف این که کلیه مقاله های منتشر شده شرافت نوشاهی در این تذکره تبیین نشده تعداد صفحات تألیفات وی به هفتاد هزار صفحه تخمین شده است. این تذکره حاوی سه بخش است که به موضوع احوال ، آثار و مجالس شرافت نوشاهی گرد آورده شده است. توفیق بیش از پیش مولفان گرامی تذکره را خواهانیم.

۵- جام کوثر شرح قصیده برده شریف (سندی)

نویسنده غلام حسین سچاروی ، ناشر سروان پبلیکیشن حیدر آباد شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، ۲۰۰۲م ، بها ۲۴۰ روپیه

این شرح قصیده برده شریف بزبان سندی در بدو آغاز دارای سه مقدمه است از نویسندگان بنام علامه غلام مصطفی قاسمی رئیس اسبق شاه ولی الله اکادمی ، دکتر نبی بخش خان بلوچ استاد ممتاز دانشگاه سند حیدرآباد ، مظهر الحق صدیقی ، رئیس وقت دانشگاه سند حیدرآباد، متن قصیده برده شریف به عربی ترجمه و شرح منظوم و مثنوی در خور استفاده سرشار می باشد. دلبستگی نویسندگان ، مترجمان و شارحان به زبان سندهی به موضوعات بارتباط به دین و دانش شایسته تمجید است.

۶- خوراک های ایرانی (به فارسی سره) نگارش : نادر میرزا قاجار

(۱۲۴۲ - ۱۳۰۳ هـ . ش) پژوهش دکتر احمد مجاهد ، ناشر موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ، شمارگان ۱۵۰۰ نسخه ، ۱۳۸۶ هـ . ش

در فهرست مطالب مقدمه مصحح (یک - بیست و چهار) شرح حال نادر میرزا (هفت) نقد کتاب (یازده - نوزده) نص کتاب (۱ - ۲۴۲) تعلیقات (۲۴۳ - ۲۷۰) آمده است .

چنانکه می دانیم خوارکهای ایرانی از قدیم سود بخش ، زود هضم و خوش ذائقه است . آش هایی که در این کتاب معرفی شده برخی آش آب لیمو ، آش آب نارنج ، آش آب غوره ، آش انار ، آش سرکه و دو شاپ ، آش آلوچه ، آش عدس ، آش کشک ، آش رشته و دهها آش گوناگون دیگر می باشند. جالب این است که انعکاس اغلب آنها به ادب فارسی مثالها درج شده برای آش رشته از بسحاق شیرازی :

گویی توکه رشته ای ز جان است گر نیک رسی به جان رشته
یک حلقه حلق نیست خالی در دهر ز ریسمان رشته
نویسنده در متن فارسی سره را به کار برده بطور نمونه :

« به خراسان همه روستایی و شهری این آش خورند چنان که به آذر آبادگان
آش بلغور را . گرچه این آش همه روزهای سال توان پخت و پزند. مگر آن که
به زمستان نیکوتر باشد . که هر چیز که در آن به کار برند نیکوتر بدست آید...»
در پایان کتاب بمناسبت موضوع غیر از فهرست سه گانه چند
فهرست مربوط دیگر از جمله نام خوراکیها نیز درج گردیده است.

۷- دیوان غزلهای امیر حسن سجزی دهلوی « سعدی هند » با تصحیح و
مقدمه دکتر مریم خلیلی جهانتیغ و دکتر محمد بارانی، دانشگاه سیستان و
بلوچستان ، مرکز مطالعات شبه قاره، دی ماه ۱۳۸۶ ، شمارگان ۲۰۰۰ نسخه.
پیشگفتار از مصححان گرامی (صص ۶ - ۱۹) فهرست مطلع غزلها
(۲۰ - ۵۲) متن ۵۳ - ۳۵۴ تصحیح و نشر دیوان غزلهای امیر حسن به
مناسبت برگزاری گردهمایی بین المللی بزرگداشت امیر حسن علا سجزی
دهلوی در مرکز مطالعات شبه قاره و آسیای جنوبی وابسته به دانشگاه
سیستان و بلوچستان - زاهدان (۳ - ۱ اسفند ۱۳۸۶ / ۲۲ - ۲۰ فوریه) انجام
گرفته است. در تصحیح کنونی غزلیات از دو تصحیح مسعود علی محوی و
دکتر نرگس جهان استفاده شده . درخور تذکر است که تصحیح محوی بر
اساس پنج نسخه در ۱۹۳۳م در حیدرآباد دکن منتشر گردیده بود و تصحیح
دکتر نرگس جهان بر اساس ۴ نسخه در ۲۰۰۳ م از سوی بخش فارسی
دانشگاه دهلی به چاپ رسیده بود . این اثر علمی را این زوج دانشمند به
«یاد آن نازنین گرامی شباویز بارانی که بسی با شتاب از برما گذشت » .
بخاطره جوان ناکام فرزند دلبندشان منسوب و معنون کرده اند. ما این مصیبت
وارده را صمیمانه تسلیت عرض می کنیم.

۸- فواید الفؤاد : امیر حسن علا سجزی دهلوی

تصحیح ،مقدمه و حواشی دکتر محمد بارانی ، دکتر مریم خلیلی جهانتیغ ،
ناشر دانشگاه سیستان و بلوچستان ، مرکز مطالعات شبه قاره زاهدان ، ۱۳۸۶
شمارگان ۲۰۰۰ نسخه

به فهرست مطالب (صص ۷ - ۱۴) می نگریم پیشگفتار (۱۵ - ۴۶)
مقدمه مصحح اول (۲۷ - ۳۳) در پنج بخش که جلد خوانده شده که به

ترتیب اول سی و چهارم مجلس (۳۳ - ۸۰) دوم، سی و هشتم مجلس (۸۱ - ۱۳۶) سوم، هفدهم مجلس (۱۳۷ - ۱۶۲) چهارم شصت و هفت مجلس (۱۶۳ - ۳۶۹) پنجم سی و دو مجلس (۲۷۰ - ۳۱۳). در تصحیح و چاپ مجدد کتاب گرانقدر فواید الفواد که بر ملفوظات محمد بن احمد بن علی بخاری ملقب به سلطان المشایخ نظام الدین اولیا (م ۷۲۵ هـ ق) مشتمل است کتاب تصحیح شده محمد لطیف ملک که در ۱۹۶۶ م در لاهور منتشر گردیده بود و نسخه بدلای آن و از نسخه کتابخانه گنج بخش به شماره ۳۶۵۰ / ۸۹۰ استفاده شده است. بگفته مصححان محترم زبان کتاب بسیار ساده و نزدیک به فهم عموم است که شاید محاوره ای بودن ملفوظات در این مورد بی تأثیر نباشد. دال بر اینست عارفان و متصوفان باعموم مردم بر طبق سطح و فهم شان تبادل نظر می کردند.

انتساب این اثر ارجمند هم با این عبارت آمده:

کاش می شد عمر را تکثیر کرد
فرصت دیدار را تمدید کرد
تقدیم به روح فرزند عزیز مان مهندس شباویز بارانی که ناباورانه به سوگش
نشسته ایم.

برای تصحیح مجدد و چاپ مکرر این اثر عرفانی که بیرکت برگزاری گردهمایی بین المللی بزرگداشت امیر حسن در مرکز مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان زاهدان صورت گرفته است، از ریاست محترم دانشگاه دکتر احمد اکبری و معاونت پژوهشی و فناوری دکتر علی اکبر میرزایی که در امر برگزاری و انتشاراتی همایش امیر حسن صمیمانه سرپرستی کردند باید جهت ادب دوستی بی شائبه شان سپاسگزاری نمود.

۹ - موتی مرجان (مجموعه شعر بزبانهای سندی، سرائیکی، اردو، عربی و فارسی) سندی، سراینده غلام حسین مشتاق سچاروی، ناشر سروان پبلیکیشن - حیدرآباد - سندھ

در این مجموعه غیر از مقدمه سراینده، پیشگفتارهایی از دانشمند برجسته دکتر نبی بخش بلوچ، مظهر الحق صدیقی، دکتر حبیب الله صدیقی عنایت بلوچ و امداد حسینی (صص ۷ - ۳۸) در اول کتاب آمده. شعر سندی (۳۹ - ۱۶۹) سرائیکی ۱۶۹ - اردو (۱۷۳ - ۲۱۴) عربی (۲۱۵) و فارسی

(۲۱۷ - ۲۲۴) منعکس گردیده است چند بیتى از شعر مشتاق به فارسى با عنوان گلدستهٔ محبت به جناب امام خمینى :

مرحبا مرد خدا دانای راز	مرحبا رهبر سپاه سوز وساز
مرحبا ای پیکر علم و عمل	مرحبا ای رهرو راه حجاز
رهبر ملت امام پخته کار	عزم او پاینده تر از کوهسار
انقلابش درسگاه فیضیه	کرده لرزه خیز هرکوه و حصار

آخرین دو بیت چنین است :

از تو راضی شد نبی(ص) شاه نجف	هم حسین ابن علی درّ صدف
گل عقیدت هایی از «مشتاق» گیر	گر قبول افتد زهی عزّ و شرف

۱۰ - نذر شمسى (اردو)

تدوین : محمد عالم مختار حق ، ناشر : عبدالجبار ، بیکن بکس ملتان / لاهور ، ۲۰۰۸م ، ۴۰۰ ص ، بها ۴۰۰ روپیه

« نذر شمس » به یاد بود و پیاس خدمات کتاب شناسی و نسخه شناسی مولوی شمس الدین (م ۱۹۶۸م) که در حین حیات تاجر کتابهای کمیاب و نادر در لاهور بوده و دهها نفر استاد دانشگاه ها، دانشمندان، ادیبان اهل قلم ، صاحب منصبان ، محققان داخلی و خارجی برای انتخاب و خرید کتب و یا حد اقل در جستجوی مراجع و مواد خواندنی مورد نیاز کمیاب بمغازهٔ مولوی شمس الدین می رفته اند ، و غالب اکثریت آن با زبانهای عربی، فارسى ، علوم اسلامى آشنایى كافی و وافى داشته اند. از شخصیت های کم نظیری که نظرات آنان در این یاد نامه آمده شامل ادیب شهیر - مولانا غلام رسول مهر ، اقبال شناس نامدار - پرفسور میرزا منور ، استاد زبان ادب عربی وقت در سطح جهانی - علامه عبدالعزیز میمنی ، استاد زبان وادبیات و مترجم متون فارسى به اردو - دکتر محمد ایوب قادری ، روزنامه نویس و ادیب سرشناس - احمد ندیم قاسمى و دهها نفر دیگر می باشند. یکی از ویژگیهای بظاهر « کتابفروشى » کتابهای نادره مولوی شمس الدین پذیرائی از دیدار کنندگان (نه مشتریان) از امکانات چای و ناهار بدون قید شرط خرید بوده است. استاد بدیع الزمان فروزانفر نیز در یکی از دیدارهایی از لاهور به کتابفروشى مرکز علم و ادب در طبقه (زیر) مسجد مسلم دیدن کرده بود. دربارهٔ کتابهای علمى به گواهی دهها نفر خاطره گویان این یادنامه ، حافظهٔ مولوی شمس الدین غبطه آور بود. موضوعات علمى، عناوین مختلف ،

چهارپهای ناشران گونه گون و سایر آن از برداشت، مرحوم شمس از لحاظ بها از مادیت بدور بود. در یکی از خاطره ها اشاره گردیده که آقای ممتاز حسن رئیس وقت بانک مرکزی پاکستان، روزی به سراغ کتابی کمیاب آمد و برحسب حسن اتفاق آن کتاب نادر در مجموعه مولوی شمس موجود بود و ایشان آن را تقدیم داشت. آقای ممتاز حسن فاش ساخت که من با کدو کاوش سی ساله امروز موفق شده ام که این کتاب را پیدا کنم و در همین اثناء یک اسکناس « صد روپیه ای » (که در حدود نیم قرن پیش ممکن است از لحاظ ارزش برابر با ده / پانزده هزار روپیه امروز باشد) بطور بها به مولوی شمس داد. مولوی شمس اسکناس یک روپیه ای از جیش درآورد و به آقای ممتاز حسن گفت « یک امضاء رسمی شما روی این اسکناس از اول موجود است، یک امضای دیگر هم برای من بکنید» و اسکناس صد روپیه ای را پس داد. بی دلیل نیست که مولانا غلام رسول مهر اظهار نظر می کند که همچنین اشخاص در آب و هوایی که ما داریم و فعلاً در آن نفس می کشیم تربیت نمی شوند. و یک استاد دانشگاه در سطح علمی کم نظیر مثل پرفسور میرزا منور کتابشناسی مولوی شمس را تمجید و ستایش می کند.

گردآورنده محترم کتاب خدمت ادبی دیگر قابل توجهی که انجام داده ، در بخش دوم کتاب با عنوان « حلقه شمسیه » احوال و آثار کوتاه ۲۰۹ نفر از مراجعان کتابخانه شمس شخصیتها که شاید دو سوم از آنان طی ۴۰ سال اخیر به لقاء الله شتافته باشند. اما در حین حیات از شمعیهای علمی که اغلب بزبانهای فارسی و عربی مولوی شمس الدین روشن نگهداشته بود ، مستنیر می گردیده اند، در اختیار خوانندگان این یاد نامه قرار داده است. شایسته تذکر است جامعه های شرقی همواره به مقام و منزلت علما، ادبا، اهل قلم و سخن شناس ارج خاصی قائل بوده اند. اگر چنانچه بخواهیم همین روایت و سنت حسنه در جامعه ابقا نماید، بزرگداشت از چنین افراد نه فقط در حین حیات بلکه پس از درگذشت هم باید صورت گیرد. کوششهای صادقانه مولف این کتاب در تهیه و تدوین این « یاد نامه » در خور تقدیر و ستایش است.

۱۱ - نوای آزاد ، دیوان فارسی دوم اظهر علی آزاد کاکوروی ترتیب و تدوین دکتر خواجه اکرام ، قمر آزاد هاشمی، شمارگان ۱۱۰۰ نسخه ، ۳۸۰

ص ، بها ۳۰۰ روپيه (با همكاري مالي شوراي علمي براي ترويج زبان اردو دهلي نو منتشر گرديد) ديوان فارسي اظهار علي آزاد كاكوروي به روح پُر فتوح خواجه حافظ شيرازي (استاد معنوي شاعر) معنون گرديده، همچنين بخاطره زيبه بيگم آزاد هم انتساب دارد. جمعاً بالغ بر دويست غزل در اين مجموعه گردآوري شده . ديوان اول موقع چاپ مجلد دوم در دست تصحيح بوده . اين مجموعه داراي يك مقدمه به فارسي و سه پيش گفتار به اردو مي باشد كه نويسندگان آنها دكتور سيدعين الحسن (نقد شعر آزاد) دكتور خواجه اكرام (پيشگفتار) (حالات زندگي اظهار علي آزاد)، دكتور مسعود انور علوي كاكوروي (شاعر آزاد) مي باشند. شايسته تمجيد است كه استادان زبانهاي فارسي ، عربي و اردو در معرفي و بررسي شعر فارسي آزاد كاكوروي همكاري کرده اند. اغلب سراننده در پايان غزلهاي خود تاريخ سرودن را ضبط کرده است و نشان مي دهد ميان ۱۹۱۹م تا ۱۹۳۸م بيشتر غزلها سروده شده است . با اين وصف در پيشگفتار اشاره شده كه شعر سروده شده آزاد ميان ۱۹۳۲ و ۱۹۴۲ تاكنون بدست نيامده است . بمناسبت تخلص خود آزاد در شعر خود مضاميني آفريده است:

شدم آزاد از بند گران اين وآن ليكن
تاج اقليم سخن دادی گدايت را ولي
جمال ماه كمال از نقاب آزاد است
آزاد به حافظ شيرازي دلبيستگي خاصي دارد:

نشان بندگان آستان او حسن دارد
مست آزادم كه در شاهي گدايي يافتم
كه روي مه نشود تيره از حجاب سحاب

مرشد و استادما الحق تويي يا شمس دين
آزاد به يُمن پير شيراز
بردرت چشم كرم اميدوار آرد مرا
اندیشه سبك خرام دارد

۱۲ - نور القرآن في تفسير القرآن (انگليسي ج ۱۴) تدوين آيت الله سيد كمال فقيه ايماني و گروهی از علماء المسلمين ترجمه سيد عباس صدر عاملی ، ناشر كتابخانه عمومي امير المومنين علي (ع) اصفهان ، ۶۴۰ ص . شمارگان ۶۰۰۰ نسخه ، ۱۳۸۶ هـ . ش . در اين مجلد تفسير سوره هايي از العنكبوت تا الاحزاب آمده است.



نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره :

ده ها نامهٔ مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانهٔ دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱- آقای دکتر قاسم صافی استاد دانشگاه تهران و سردبیر مجله کتابداری - تهران بذل لطف فرموده از تهران مرقوم فرمودند:

«درود بر شما ، برای جنابعالی تندرستی و عزت و شادکامی و عمر بابرکت آرزو می کنم . من در انتشار مجله و مراحل گردآوری مقالات و حروفچینی و تصحیحات و ویرایش مقالات و تدوین و «ل-اوت» و توزیع آن واقفم و می دانم چقدر رنج و نگرانی صرف می شود تا شماره ای تولید گردد. از همین سبب آگاهانه و بدون تعارف خدمت شما و همکاران تان عرض خسته نباشید ، دارم که با این اوصاف مجله ای - هر شماره زیننده پرمایه تر از شمارهٔ قبل - به اهل مطالعه و تحقیق تحویل می دهید»

باسپاس پاسخ فوری بوسیلهٔ پست همراه با دو کتاب سروقت ارسال گردیده بود ، امید است که از لحاظ جنابعالی گذشته است. کلمات تشویق آمیز جنابعالی برای اینجانب و همکاران عزیزمان دلگرم کننده بوده است. هدف فصلنامه ترویج مطالعات علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی در سطح جهان فارسی و همین گونه تاکید اکید به مشترکات فرهنگی و ادبی میان ایران و کشورهای منطقه بویژه شبه قاره می باشد. در این زمینه از کلیهٔ استادان همکار کشورهای مختلف از جمله جنابعالی که مشمول عنایات کرده مقاله هایی تهیه و ارسال می فرمائید، متشکریم. ضمناً از جنابعالی و استادان دانشمند دیگری که نشانی پست الکترونیکی دارند تقاضا داریم که از نشانی پست الکترونیکی خود خبر دهند تا در آینده تماسهایی سریعتر صورت گیرد.

۲- آقای دکتر سید حسن عباس ، عضو هیأت علمی دانشگاه هندوی بنارس ، و ارانسی (هند) در نامهٔ محبت آمیز از بنارس نوشته اند:

« امیدوارم حضرت عالی و همکاران در مرکز تحقیقات همه خوب و سر حال باشند. شمارهٔ ۹۰ دانش اخیراً دریافت نموده ام. این شماره هم طبق شماره های پیشین خوب و جالب است. محتویات آن نیز بدون تردید قابل مطالعه است و سطح اطلاعات خوانندگان را بالا می برد. رساله « جواب شافی» را در آن گنجانیده اید بسیار سپاسگزارم. مقاله هایم که در دانش جای می دهید از بابت عنایات شما یک دنیا ممنونم. ویژهٔ پیر حسام الدین راشدی و ویژهٔ مولانا هر دو خواندنی است»

برای همکاری های مداوم جنابعالی صمیمانه سپاسگزاریم ، امید است شماره ۹۱ فصلنامهٔ دانش تاکنون از لحاظ تان گذشته باشد. راجع به برخی از نکات مندرج در جواب شافی که یکی از محققان همکار عنوان کرده اند پاسخ شایسته اگر تا به حال ارسال نداشته باشید هرچه زودتر بایست الکترونیکی توضیحات و تصریحات مربوط با نکته به نکته (۳۸ گانه) ابلاغ فرمائید تا حداکثر در شمارهٔ بعدی منعکس گردد.

۳- جناب آقای رضا دباغی کارشناس محترم میز مرکز تحقیقات طی نامهٔ مهر آمیزی از تهران نوشته اند:

« با احترام مراتب تقدیر و تشکر خود را از بابت زحماتی که در مرکز تحقیقات متحمل می شوید ابراز بدارم. امیدوارم که همیشه موفق و مؤید باشید و در چاپ مطالب وزین و مفید در فصلنامه بیش از پیش پیروز بوده و مشکلی نداشته باشید. اینجانب آمادهٔ هرگونه همکاری و مساعدت و پشتیبانی از زحمات شما سرور گرامی در حد مقدرات می باشم »

بسیار متشکرم و ممنونم که مساعی ناچیز علمی پژوهشی ام را به این حد ارج می گذارید و با اشتیاق صمیمانه چنین نامهٔ دلگرم کننده مرقوم فرموده اید. از این که فارسی دوستان جهان فارسی بخصوص از ایران و کشورهای منطقه مطالب مندرج در فصلنامهٔ دانش را مطالعه می فرمایند و نکات علمی گونه گون را عنوان می کنند و با کلمات تشویق آمیزی خطاب به هیأت مدیره می نویسند نشانگر « قدر گل بلبل بداند قدر دلدل را علی» می باشد. اشتراکات فرهنگی و ادبی میان کشورهای منطقه بخصوص میان ایران و پاکستان پهنای گسترده ای دارد و طی قرنهای متمادی داریم آنرا باز گو می کنیم با این وصف تبیین آن نامکرر است !

۴ - آقای شهزاد نیر از کوهات (استان مرزی شمالغربی) عنایتی کرده نگاشته اند:

« خیلی متشکرم که از عنایات شما مجله دانش شماره ۹۰ به دستم رسید. مشمولات این شماره موجب چشم روشنی قرار گرفت. پس از اندیشه های نویسندگان محترم بهره مند شدم. به کارهای نمایان علمی و تحقیقی پیر حسام الدین راشدی آشنایی بسیار از ویژه وی داشتم. بدون شک پیر راشدی یکی از نام های بزرگ پژوهشی و تحقیقی است که زندگی خود را برای بررسی میراث مشترک بین ایران و شبه قاره وقف کرده بود. ولی برخی از مقالات درباره خدمات او تکرار مطالب داشتند جمله مضامین بعلاوه دو تألیفات او را شمرده است.

ویژه مولانا مثل ویژه پیشتر خوب است. مقایسه اقبال و مولوی پسند خاطر آمد. کاربرد مبهمات در زبان فارسی که مقاله مهم در زمینه دستور و با اهداف دانش و ترویج فارسی هم آهنگ است، من از این مقاله استفاده برده ام و برخی مقاله های دیگر و قطعات شعر در خور استفاده است »

از سالهای اخیر در خوانندگان فصلنامه دانش قرار دارید اما اولین دفعه است که به ارزیابی مطالب منتشر شده در یکی از شماره ها کمر همت بسته اید. از این که اغلب مندرجات شماره را تمجید و ستایش کرده اید نشانگر خواسته صمیمانه شما جهت فراگیری مطالب گونه گون حتی از مرور کردن یک شماره از دانش می باشد، موفق باشید. اما تا آنجا که به مقاله های هفتگانه ویژه راشدی متعلق است باید یادآور شد که نویسندگان مقاله ها هر یک به طور جداگانه پس از ۲۵ سال از درگذشت محقق و پژوهشگر فقید پیر راشدی تحقیق و پژوهش کردند و از دهها اثر ارزشمند او که طی نیم قرن تألیف و از حلیه طبع آراسته کرده بود، به هر کدام که دسترسی پیدا کردند، آنرا معرفی کردند و یا حداقل مشخصات آثار مختلف پیر راشدی را تبیین کردند. بدنیت متذکر شویم که محققانی که مقالات علمی در این زمینه تهیه کردند، میان سنین ۵۳ الی ۹۳ سال دارند و در حین حیات پیر راشدی از ۲۸ تا ۶۸ سال بیش نداشتند. امیدواریم یک دفعه دیگر که « ویژه راشدی » را مرور کنید به این گفته معروف تصدیق می نمائید: « در تکرار افادیت است »

۵ - خانم دکتر مهوش واحد دوست عضو هیأت علمی دانشگاه ارومیه از ارومیه (ایران) بذل عنایت کرده نوشته اند:

« باسلام، از آشنایی شما در سمینار امیر حسن سجزی دهلوی بسیار خرسند شدم. مقاله ای را برای چاپ در فصلنامه دانش خدمت تان

می فرستم امیدوارم مورد قبول واقع شود. خوشحال می شوم اگر نظر خود را هم اطلاع بدهید»

از مقاله ارسالی در همین شماره استفاده کرده ایم. ما به پژوهشهای علمی استادان دانشگاه های جهان فارسی و پژوهشگران محترم فارسی نویس کلیه کشورهای منطقه ارج می گذاریم، مشروط براین که موضوع ابتکار آمیز، آموزنده و حایز اطلاعات کافی و وافی برای خوانندگان فصلنامه باشد. طبعاً نویسندگان محترم در آوردن پانوشته ها و منابع و مآخذ دقت خاصی مبذول خواهند کرد. بقیه شرایط همکاری در صفحه ۲ هر شماره درج می شود.

۶- آقای دکتر سلطان الطاف علی استاد متقاعد دانشکده دولتی کوئته در نامه مهر آمیزی مرقوم کردند:

« پیر حسام الدین راشدی از بزرگترین فارسی نویسان معاصر در پاکستان بویژه استان سند بوده. آقای پیر در واقع زندگانی خود را در خدمت ادب فارسی صرف کرده است. در زمینه کارهای علمی اش بیشتر تحقیق و تاریخ ادبی دیده می شود...»

مردی علم دوست و دوست نواز بوده است. شخصیت وی در سراسر پاکستان و ایران از حیث محقق برجسته شناخته می شد. من در پایان دو بیت عراقی را به خاطره پیر حسام الدین راشدی نذر می کنم.

هشیاری و مستیش همه عین نماز است
در میکده بنشین که ره کعبه دراز است «

در کوی خرابات کسی را که نیاز است
خواهی که درون حرم عشق خرامی

سپاس فراوان برای خاطره ای مجمل از پیر راشدی که در احیای متون فارسی در موضوعات تاریخ، تذکره، شعر و ادب حق بزرگی به گردن تمام محققانی دارد که طی سه ربع قرن اخیر در صحنه مطالعات و پژوهش زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره بخصوص در سندهد و کشمیر وارد شده ازدهها اثر علمی آن فقیه سعید استفاده سرشاری برده اند.

۷- آقای محمد شاه کهگه دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشکده خاورشناسی لاهور، از ننگانه صاحب نگاشته است.

«باسپاس و احترامات فراوان وصول مجله دانش (شماره ۹۰ پاییز) اعلام می شود. مجله دانش برای استادان و دانشجویان فارسی خیلی سودمند است. شعر و ادب فارسی مندرج در فصلنامه دانش موجب تشویق خوانندگان محترم می شود و شایسته تحسین است. اما:

ما اگر مکتوب ننوشتیم عیب ما مکن در میان راز مشتاقان قلم نامحرم است
(فیضی)

مطالب علمی دانش را خیلی دوست دارم و این مجله برایم خیلی مفید است . ذوق سلیم فارسی از مجله دانش فرا گرفته ام:
« ز دشت بی خودی می آیم از وضع ادب دورم جنونی گر کنم ای شهریان هوش معذورم »
(بیدل)

پس از مدتی است که اعلام وصول از ناحیه شما دریافت کرده ایم . متأسفانه در جامعه « می دویم و به جایی نمی رسیم » کنونی برای هر نوع اشتغال وقت و امکانات فراهم است، بجز اعلام وصول نشریه های علمی ! چنانکه فیضی قلم را نامحرم خوانده است در میان راز مشتاقان « حضوری » است و نه « غیابی » !! پس شایسته است که از روش حسنه ای که در خور جوانان دانش پژوه است ، غفلت نفرمائید. البته تمام اوقات شریف وهم خود را در پژوهشهای علمی پایان نامه خود اختصاص بدهید. برای شما آرزوی موفقیت می کنیم.

همچنین بابر از مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران :

ارومیه : دکتر رامین نیک روز، مدیر کل خدمات علمی و فناوری اطلاعات ، دانشگاه ارومیه،

اصفهان : حسن داداشی آرانی دانشگاه پیام نور اصفهان ،

تهران : حسن سید عرب کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی بنیاد دایرة المعارف اسلامی ، مسئول کتابخانه موسسه لغت نامه دهخدا وابسته به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، آقای دکتر نعمت الله ایران زاده استاد دانشگاه علامه طباطبایی، آقای عبدالله حسینیان مدیر کل فراهم آوری و حفاظت ، دکتر نرگس جابری نسب ، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران جنوب.

رشت : دکتر فرهاد مشایخی، رئیس کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه ، دانشگاه گیلان.

زاهدان : دکتر حسن میش مست نهی ، رئیس کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه سیستان و بلوچستان.

مشهد: علی اکبر دستجردی، مسئول سفارشات مجلات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی، مشهد

پاکستان

اسلام آباد: دکتر محمود احمد غازی استاد دانشکده شریعه و حقوق، دانشگاه بین المللی اسلامی، آقای افتخار عارف رئیس اکادمی ادبیات پاکستان،

تندو جام: دکتر گل حسن لغاری استاد متقاعد زبان و ادب فارسی و رئیس اسبق دانشکده دولتی،

کوئته: دکتر علی کمیل قزلباش، سید روح الله نقوی،

کلکیت: شکور علی انور،

کراچی: خواجه منظر حسن منظر،

راولپنڈی: خانم ثریا سمیع ختک، منشی مخصوص رئیس دانشگاه بانون فاطمه جناح،

حیدر آباد سند: میرزا صفدر حسین بیگ،

میانوالی: سید عقیل حیدر زیدی مسئول جامعه امام خمینی

هند:

بروده: دکتر وجیه الدین دانشیار گروه فارسی، عربی و اردو دانشگاه مهاراجه سیاجی راو، دکتر سید وحید اشرف رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه مدراس (چنایی، تامل نادوی کنونی)

حیدر آباد: محمد ضیاء الدین نیر نایب رئیس اکادمی اقبال حیدرآباد

علیگره: دکتر رئیس احمد نعمانی



چکیدہ مطالب بہ

انگلیسی

Abstracts of contents

In English

A Glimpse of Contents of this Issue

1 – The oldest manuscript of *Tabaqaat-e-Akberi* by Khawaja Nizamuddin Ahmed.

Dr. Khaleeq Ahmed Nizami

The oldest manuscript of *Tabaqaat-e-Akberi* is being kept in Muslim University Aligarh's Library. It has been pointed out that during last one and half century this book's manuscripts which have been printed in litho or Type, were not the oldest but from scientific and research standard, they lack authenticity. Therefore, if any research organization plans to reprint, they may avail the text of the manuscript kept at A.M.U.

2 – Amir Hasan Sejzi : His personality needs a fresh probe.

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta

As recorded by various historians and *tazkera* writers Najmuddin Hasan Sejzi was born in 653 A.H. He had brotherly ties and friendship with Amir Khusrau Dehlavi (D. 725 A.H) and strong spiritual affection with Sheikh Nizamuddin Aulia. As Hasan's youthful years' coincided with Saadi's old age and Persian language loving people of the Sub – Continent had an attachment to the Saadi's works, Amir Hasan was known in the lifetime as "Saadi of India." Regarding his life and works recorded versions of writers of "Tareekh-e- Feroz Shahi" Seer-ul- Aulia, Seer-ul- Arifeen, Tareekh-e-Farishta, Akhbarul Akhyar , Tazkera-e – Baharistan and other sources have been quoted. From his works, *Kulliat* and Fawaid-ul- Fawad a

compilation of Sayings of Sheikh Nizamuddin Aulia catches more attention of literary and mystic circles.

3 – The Contribution of Fawaidul Fawad in the promotion of *Malfooz* literature.

Prof. Dr. Reza Mostafavi Sabzvvari

The word *Malfooz* (Saying) is opposite to *Maktoob* (Written) and “*Malfoozaat*” mean sayings and sermons of Saints and Mystics, which have been recorded by their disciples. For example some of them are given here: *Aneesul Arvaah*, sayings of Khawaja Usman Harooni (D. 617 A.H) compiled by Khawaja Moinuddin Hasan, *Daleelul Arifeen*, sayings of Khawaja Moinuddin Hasan Sejzi Chishti Ajmeri compiled by Qutubuddin Bakhtiar Oushi Kaki (D. 633 A.H), *Asrarul Aulia* sayings of Baba Fareeduddin Ganjshakar, compiled by Badruddin Ishaq. Fawaid ul Fawad for its popularity in general public was studied in various manuscripts throughout the Sub – Continent and after establishment of printing industry in 1282 A.H. its eight editions have been published from Lucknow, Delhi, Karachi and twice from Tehran. Fawaidul Fawad include 188 Majlis, the first being of Shaban 1707 A.H. and last one of 722 A.H From worth and value of “Malfoozaat” it is believed that whatever uttered by Saint shall also provide guiding light to the coming generations.

4 – A Survey and Appraisal of Characteristics of Amir Hasan Sejzi’s poetry.

Syed Murtaza Moosvi

Amir Hasan Sejzi has more than nine thousand couplets in various forms of poetry. We found 809 ghazals in his published Divan. In admirers of Hasan’s Poetry

include Amir Khusrau, Maulana Jami, Abol Faiz Faizi. From Characteristics of his poetry are more prone to *Qafia* and less depending on *Radeef*, heart burning feelings, clear topics and vocabularies. His language is flowing, sweet, soft and refined. Although he was a mystic but he has more literary flair than mystic dictions. Amir Hasan selects difficult qafias and avoids availing contemporary *bahr*, *radeef* and *qafiaha*. His *qasaid* has *ghazal* like peculiarities. He has also composed *mathnavis* which have a strong base as compared to his *qasidas*.

5 - Mathnavi 'Ishq Nameh-e- Amir Hasan Ala Sejzi-e-Dehlavi.

Dr. Syeda Chand Bibi

Historians and Chronicle writers have reported birth of Amir Hasan in 3 different years and death in various two years. In this write up the earliest date (650 A H) has been quoted. Amir Hasan is a contemporary and friend of Amir Khusrau but characteristics of his poetry particularly ghazals are very similar to those of Saadi Shirazi like simple vocabularies, flow of language, highly placed thoughts and ideas etc. opinions by prominent writers like Mohammed Mobarek Alavi Kermani in "Seer-ul- Aulia", Abdur Rehman Jami in Baharestan, Sheikh Abdul Haq Mohaddes Dehlavi in Akhbarul Akhyar and other sources have been quoted. One of his famous mathnavis namely "Ishq Nameh" containing 606 couplets composed in 700 A H, and reportedly composed in one night has been introduced. It is a love story of a Hindu couple, in which wife dies while the husband had taken an initiative by jumping himself in the

fire in which deadbody of his beloved was burning, whereas in those old days only wives were supposed to sacrifice their life by burning themselves with the dead husbands. As Amir Hasan has said:

جانمرد اوست که مرد خدا شد تو او را شو همه عالم ترا شد

6 – Description and Praise in Amir Khusrau's *ghazals*.

Dr. Mahvash Vaheddoost

Over all, literature is reflective of realities of the world. As the writer and poet in his artistic creations tries to contribute by influencing from outer world. The artist, is he who in fact succeeds in this recreation. The visionary thinking is the basics of such effort, therefore, various form of literature are produced. Literary style almost go with feeling and sentiment. In such style elements of imagination, reflect in beautiful praises so that worldview of the poet influences the reader's spirit and mind. Hence Descriptive praise in Amir Khusrau's poetry particularly his *ghazals* is the major part of this write up.

All sorts of Descriptions found place in various periods of poetry, bound with life and beliefs of the poets, which determine their particular style. Descriptive praises in the works of Amir Khusrau have a vast base as per his multifarious professions, beliefs and worldviews.

In praises and Description of sessions (in Aiena-e-Iskandari) peculiarities of such praises bracket with chiefs and Amirs and naturally has court colour. In *Khamseh* (five Mathnavis) and love story Poems, he describes lovers' heart pain and in the works of mystic substance the praise become Gnostic and spiritual.

7 – Rhythms of Amir Khusrau’s Ghazals.

Safdar Hussain Mirza

Amir Khusrau Dehlavi had mastery over various forms of poetry. In this write up first a brief description of life and works of Amir Khusrau has been given. Then Rhythms of ghazals with serial number given by Iqbal Salahuddin in Kulliat-e- Amir Khusrau compiled by him are quoted, minutely. The researcher has pinpointed 1981 *ghazals* in 33 Rhythms and 11 poetical metres. In this write up exact number of ghazals in meters of *Baseet, Khafif, Rajz, Ramal, Saree, Kamel, Motaqareb, Mojattes, Mozare, Monsareh, Hazaj* have been described. Researches on poetical peculiarities concerning metres and rhythms of grammatical nature are seldom touched upon in Scientific researches on master poets . It may help in creating an interest and encourage others to follow suit.

8 – Everlasting and time tested cultural bonds between Iran and the Sub-Continent.

Eisa Kareemi

In continuation of a foreword, in Ist part contribution of Sub-continent’s Muslim Rulers in periods of Ghaznavian, Tughlaqian, Kheljian, Lodhian, Behmanian of Deccan, Adel Shahian of Bijapour, Muslim Kings of Kashmeer, Baburian, Hindus’ Share in Persian during Muslim’s rule and Persian language after decline of Baburian rule have been discussed. In 2nd part, the treasures of Persian manuscripts being kept in 49 major libraries of the Sub-Continent, likewise lists of Persian Manuscripts prepared under 27 different projects and the most voluminous being Comprehensive Union Catalogue

of Persian Manuscripts of Pakistan, compiled by Ahmed Monzavi in 14 Volumes, Persian Hist-torigraphy (62 History books & names of writers), Persian Biography writing (109 biographies / names of writers), Persian grammer writing (67 Books / names of the writers) Persian lexicon / Dictionaries (89 Lexion / names of compilers) have been stated. Then Persian petrographs in the Sub – Continent, Advent of Indian style in Persian , Persian and Urdu, Persian and other languages of this land have been described . It is worth mentioning that Persian writers of history, biography, dictionaries, scholars have been discussed in this paper but contribution of Sub-continent's Persian Poets who have created thousands of Kulliat, Divan, Mathnavis and other poetic collections have not separately been dealt in this write up. It is normally mentioned that outside of Iran, Persian language works of Sub- Continent in prose and poetry both in quantity and quality has been unprecedented.

9 – Persian Language and Literature during Kalhora period.

Dr. Ghasem Saafi

In the year 1131 A.H/ 1718 AD Kalhora dynasty who had special interest in cultural ties with Iran and had literary and scholarly taste became ruler of Sindh . Due to their vast literary interest tens of Persian writers, Biographers and poets were in the literary field including Mohsen Tatavi, Mir Ali Shir Qane, Mohammed Panaah Rejaa, Shevak Ram Attarud, Mir Azimuddin, Syed Murtaza Ilham, Mohammed Al Sivestani, Sachal Sarmast and books like *Tohfah ul Keram* , *Tohfahut Tahereen*,

Maqalat us Shoara, Fathnameh, Namae-Naghz, Divan-e-Mohsen etc, each of these have vast literary and historical value and very useful for researchers.

10 – Persian Languages’ extension among people of Pakistan through mysticism.

Dr. Shahid Chaudhary

At the outset, advent of mystic lineages in region’s countries and a mention to the prominent Mystics have been made. Islam was propagated in these land alongwith mysticism through Persian language. Even before reaching of Ali bin Usman Hajveri (Data Ganj Baksh) great people like Sheikh Yaqub Zanjani and Sheikh Sadr Zanjani were living in Lahore and its suburbs. Most of them had poetic taste and their poetry used to catch public’s attention. In Sufistic architecture like graves and mausoleums besides lines from Holy Quran, Persian Couplets were engraved . People used to think it shall invite Allahs’ mercy. Couplets like following :

چون به صاحب‌دل رسی گوهر شوی	گر تو سنگ خاره و مرمر شوی
***	***
چراغ چشتیان هرگز نمیرد	اگر گیتی سراسر باد گیرد
***	***
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست	مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن

11 - Fasting and Ramazan from the viewpoint of Persian Poets.

Dr. Syed Hameed Reza Alavi

The main goal of this research is the investigation and explanation of number of Iranian poets concerning

fasting and the month of fasting (Ramazan). In this connection 20 Divan of 19 poets were surveyed and their ideas were extracted and classified in 6 main categories:

- 1- The concern and interest of poets about the month of Fasting (Ramazan).
- 2- The poet's grief about the finishing of the Month of Fasting (Ramazan).
- 3- The status and value of Fasting and the Month of Fasting in the Persian poems.
- 4- The effects and results of Fasting from the viewpoints of the Iranian poets.
- 5- The continuous love for Fasting in the Persian poetry.
- 6- The necessary conditions for Fasting

Much effort has been made that those viewpoints of the poets to be compared with Islamic texts in necessary cases. The results of this paper show that the Iranian poets have proposed very comprehensive and important viewpoints about Fasting and the Month of Fasting (Ramazan) that can reach the human beings to the main goals of Fasting.

12 – Ferdausi : Great Master of Epic Poem and Wisdom.

Syed Afsar Ali Shah

Ferdausi was born in 329 AH at Baj situated in Toos region of Khorasan . He was in mid thirties when Daqiqi Toosi , who was composing a poetic history died and Ferdausi decided to continue his mission and complete it. No doubt Ferdausi is the greatest epic Poet of Iran. His full command on creating scenes and sessions, selection of vocabularies in consonance with the subject under reference is not comparable with others. Ferdausi died in

his home town in 409 AH at the age of 80. On his birth millennium according to solar calendar in 1313 his mausoleum was built and in 1347 , National Historical Sites Society reconstructed it.

13- A brief history of Iranian Miniature Painting.

Dr. M. Baghaie Makan

The words synonymous to “ Miniature” in Persian are “ ریزه نگاری ” “ نقش کوچک ” and till a century back it was called as “ شیه سازی ” The researchers have discovered its origin in Sasanid period and in the books of followers of “ Mani” it was a vehicle of propagation of religion. From the past centuries the books on national epic and story have been formed as pictorial. Hence it can be said that pictorial presentation of homeland’s epic form part of Iranian national character. From 13th and 14th centuries AD artistic works of prominent Iranian Artists have been surveyd. By advent of Kamaluddin Behzad in 9th Century AH, Iranian Miniature Painting reached to its heights . Followed by him famous painters like Reza Abbasi Meerak , Mozaffar Ali, Qasem Ali and Sultan Mohammed can be referred to . During last Century Ostad Hussain Behzad was greatest Miniaturist who brought laurels for his country in Miniature throughout the world of Painting.

14 – Translations of Omer Khayyam’s Quatrains in Chinese Language.

Ali Mohmmmed Sabeghi

The first translation of Omer Khayyam’s Quatrains was warmly welcomed in 1919A.D According to the unofficial data 22 renderings have been done of Omer Khayyam’s Quatrains in toto or partly todate but it is

worth mentioning that only four renderings have directly been done from Persian text and in regards to 18 other translations, it has been done from a 3rd language like Russian, English, French or Ozbek into Chinese. From Translations of Omer Khayyam's Quatrains in Chinese , Prof. John Honin's rendering can be judged as best . The shortcomings of Fitez Jerald's first English translation, then rendered in Chinese from 3rd language had led to some misinterpretations. Some Chinese translations have been compared to evaluate its accuracy or otherwise.

15 – Orders, Organizations and Innovations of the Mystics.

Dr. Mehrun Nisa M. Khan

While discussing details of above topic first Monastery, *Tareeqat* and *Tayefeh* have been taken up. While pinpointing *Tayefeh*, orders of *Qaderiah*, *Refaiah* and *Sohrwardiah* have been referred. In this context some characteristics of Sub- Continent and Central Asian traits of Mysticism have been surveyed . In its continuation various mystic Chapters and Prayers ceremonies appraised and it has been opined that Mysticism leads to self preservation and religious spectrum and also resulted in enrichment of Muslim Culture.

Syed Murtaza Moosvi

DANESH

Quarterly Research Journal

President & Editor-in-Chief: Syed Mortaza Saheb Fosool

Editor:

Syed Murtaza Moosvi



Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph: 2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper@yahoo.com

<http://ipips.ir>

نخستین باده کا نذر جام کردند
چشم مست ساقی وام کردند

عالم هر کجا در دست عمه بود
هر کز دست و عیش نام کردند

دو بیت از غزل معروف عراقی همدانی اثر آقای بختیاری

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

Quarterly Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

SPRING 2008
(SERIAL No. 92)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent